

# بسم الله الرحمن الرحيم

## فهرست

		مقاله
۳	ماندانا طائبی	کاربرد تمثیل در قطعه‌ای تعلیمی به زبان ختنی
۱۸	مریم رضایی	برگردان فارسی مقدمه دادستان دینی
۴۳	محمد مهدی اسماعیلی	دستوری‌شدگی ساخت آینده در برخی زبان‌های ایرانی
۷۰	نظام عمادی	دستگاه فعل در گویش کُندازی
۹۲	ندا حیدرپور نجف‌آبادی	تحقیق در واژه‌های دیریاب نسخه‌ای مشکول از <i>الاسامی فی الاسامی</i> (مورخ ۵۳۷ ه.ق.) با تأکید بر واژه‌های سیستانی آن
۱۳۲	مریم رشنو	معرفی دست‌نوشته‌ای کهن به لری از قرن یازدهم هجری قمری
		تقدیر و بررسی
۱۵۴	یلدا شکوهی	نگاهی به تصحیح انتقادی <i>صد در ثر و صد در بندهش</i>
۱۶۵	یلدا شکوهی	یادداشتی کوتاه درباره لغت <i>محلّی شوستر</i>
		تازه‌های نشر
۱۷۳	زبان‌های ایرانی نو در آسیای مرکزی؛ گویش اردستانی؛ ایران‌زمین روزگار باستان؛ گنجینه گویش‌های ایرانی: استان خوزستان (شهرستان بهبهان)؛ فله‌لویات، پژوهشی در اشعار بازمانده از زبان ادبی مشترک عراق عجم و آذربایجان؛ گنجینه گویش‌های ایرانی: گویش ایسل باصری؛ مجموعه مقالات مؤسسه شرق‌شناسی گ. تسرلی، ۶۰، ۱۹۶۰-۲۰۲۰.	
		اخبار
۱۸۳	مدرسه تابستانی زبان و زبان‌شناسی در دانشگاه لایدن (۱۰-۲۱ جولای ۲۰۲۳)	
۱۸۳	دهمین همایش مطالعات ایرانی اروپا	
۱۸۴	نهمین دوره سخنرانی‌های راتانبای کاتراک	
		نامه
۱۸۵	چنگیز مولایی	یادداشتی درباره مقاله «گل یا آهو؟»

Table of Contents

1

Summary of Articles in English

2



ارسال: ۱۴۰۱/۰۷/۱۴

پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۶

10.22034/nf.2024.196536

## کاربرد تمثیل در قطعه‌ای تعلیمی به زبان ختنی

ماندانا طائبی\* (دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران)

چکیده: ادبیات تعلیمی یکی از سبک‌های مهم ادبی و از شاخه‌های پر بار انواع ادبی محسوب می‌شود که با بیان هنرمندانه و با استفاده از ابزارهای کارآمد ادبی همچون تمثیل به طرح مباحث تعلیمی می‌پردازد و پیام خاص خود را به مخاطبش انتقال می‌دهد. آنچه در آثار ادبی تعلیمی می‌تواند پند و اندرزهای اخلاقی را پررنگ‌تر کند، کاربرد ابزارهای بلاغی برای ملموس کردن برخی مفاهیم انتزاعی و غیرحسی است. در این پژوهش به بررسی آرایه‌های ادبی در متنی به زبان ختنی می‌پردازیم. زبان ختنی یکی از زبان‌های ایرانی میانه شرقی است که در مقایسه با سایر زبان‌های ایرانی باستان و ایرانی میانه غربی کمتر مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته است. مقاله حاضر بر آن است که به بررسی آرایه‌های ادبی موجود در فصل دوم کتاب زمبسته بپردازد. کتاب زمبسته حاوی مطالب تعلیمی و آموزه‌های بودایی مکتب مهاپانه است. بنابراین، می‌توان آن را در زمره آثار تعلیمی به‌شمار آورد و به‌کارگیری این ابزارها در این فصل از کتاب شاید بیانگر این است که نویسنده با استفاده از آنها سعی در تفهیم بهتر مطالب تعلیمی به مخاطبان خود داشته است. همچنین، این مطالعه نشان می‌دهد که زبان ختنی نیز مانند دیگر زبان‌ها از چنین ابزارهای بلاغی بی‌بهره نبوده است.

کلیدواژه‌ها: زبان‌های ایرانی شرقی، زبان ختنی، زمبسته، ابزارهای بلاغی، تمثیل، تشبیه، مشبه‌به، وجه شبه

## ۱. مقدمه

ادبیات تعلیمی یکی از سبک‌های مهم ادبی است که هدف آن آموزش و هدایت مخاطبان است. این سبک از ادبیات، آثاری را دربر می‌گیرد که پند و اندرزهای اخلاقی را درون خود داشته باشند. به عبارتی، اثر تعلیمی به اثری گفته می‌شود که مسائل و مباحث تعلیمی را در قالب ادبی بیان می‌کند و پیام اخلاقی برای مخاطب خود دارد. با این حال، کاربرد اصطلاح تعلیمی بسیار گسترده است؛ زیرا، هر اثری به هر حال مطلبی را تعلیم می‌دهد اما این اصطلاح را می‌توان به آثاری که قصد نویسندگان صرفاً و آشکارا تعلیم فنی باشد، اطلاق کرد (شمیسا ۲، ص ۲۵۵-۲۵۶). به طور کلی، ادبیات تعلیمی به نوع ادبی‌ای گفته می‌شود که در آن هدف نویسنده توضیح و تفسیر مسائل اخلاقی و اندیشه‌های مذهبی و مضامین پندآمیز است و نویسنده با بیان هنرمندانه به طرح مباحث تعلیمی در آن می‌پردازد.

آنچه می‌تواند تأثیرگذاری کلام نویسنده را در ادب تعلیمی بیشتر کند، استفاده از ابزارهای کارآمد زبانی است. بلاغت و شیوه تأثیرگذاری هر متن به قلم نویسنده و مهارت او در به‌کارگیری ابزارهای زبانی بستگی دارد. هر شاعر و نویسنده‌ای در راستای رسیدن به هدف خود، از ابزارهای متناسبی با مقتضای مفاهیم متن استفاده می‌کند. که بیانگر قدرت او در استفاده از این نوع ابزارهاست (شمیسا ۱، ص ۲۲). به عبارتی، سراینده و نویسنده با استفاده از آنها و با شگردهای بیانی مختلف، پیام و اندیشه خود را به مخاطب القا می‌کند، و همچنین سبب انسجام و پیوستگی و فصاحت اثر می‌شود. اگر شاعر یا نویسنده پیام خود را بدون این ابزارهای زبانی به مخاطب برساند، مسلماً کلام او از قدرت تأثیرگذاری کمتری برخوردار خواهد بود، زیرا سخن عادی فاقد این ابزارها، احتمالاً نمی‌تواند به‌طور کامل مقصود خود را بیان کند، در نتیجه در رساندن معنی، شیوا نخواهد بود. اما موجزترین سخن همراه با این ابزارها می‌تواند رساترین مطلب را به همراه داشته باشد. از جمله این ابزارها که سراینده یا نویسنده اثر از آنها بهره می‌برد تا فهم معانی پیچیده را برای مردم عادی، ساده و قابل درک کند، تمثیل، تشبیه تمثیلی، استعاره تمثیلی، ضرب‌المثل و حکایت تمثیلی است.

پرکاربردترین شیوه هنری برای بیان مفاهیم تعلیمی و تبلیغ آموزه‌های دینی و اخلاقی، استفاده از تمثیل است. تمثیل، روایت و حکایتی است که هر چند معنای ظاهری دارد، اما مقصود گوینده، معنای کلی‌تری است (همان، ص ۲۳۷). در مباحث ادبی، اصطلاح تمثیل، حوزه معنایی وسیعی را دربر دارد و نه تنها شامل تشبیه مرکب، استعاره مرکب، استدلال، ضرب‌المثل و اسلوب معادله است، بلکه حکایت

اخلاقی، قصه‌های حیوانات، قصه‌های رمزی و روایت‌های داستانی را نیز دربر می‌گیرد (فحوی، ص ۲۶۸). تمثیل در پیام‌رسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این صنعت در بسیاری از موارد موجب آرایش سخن و تقویت بنیه سخن می‌شود و گاهی آوردن یک مَثَل در نظم و نثر و خطابه و سخنرانی، اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه مقاله و رساله است (همایی، ۳۵۵). نویسندگان یا شاعران به‌کار بردن مثال‌های ملموس و رعایت تناسب‌های هنری و شگردهای زبانی به سخن خود رونق می‌بخشد و به تأثیر کلام خود می‌افزاید.

علاوه‌براین، در کنار تمثیل، تشبیه، استعاره، مثال و ضرب‌المثل را هم در متون تعلیمی می‌توان مشاهده کرد که جزء ویژگی‌های بارز سبک تعلیمی به‌شمار می‌آیند. از آنجایی که متن تعلیمی موردنظر دارای آرایه‌های ادبی است و صناعی چون استعاره، تشبیه، تمثیل و دیگر ابزارهای بلاغی را می‌توان در آن مشاهده کرد، در این پژوهش به بررسی ابزارهای مهم ادب تعلیمی پرداخته شده که گوینده در راستای بیان مطلب خود از آن استفاده کرده‌است. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که نویسنده متن به‌نحو مؤثر و کارآمدی از ابزارهای مختلف زبانی برای شیواتر کردن پیام خود به مخاطبش بهره برده و با استفاده از آنها سعی کرده‌است مفاهیم مهم تعلیمی را با ساده‌ترین زبان بیان کند.

## ۲. کتاب زمبسته

یکی از بلندترین متن‌های ختنی<sup>۱</sup> کتاب زمبسته<sup>۲</sup> است. زمبسته مجموعه‌ای منظوم به زبان ختنی قدیم

---

۱. زبان ختنی همانند زبان‌های باستانی (اوستا و فارسی باستان) یک زبان تصریفی است و در زمره زبان‌های ایرانی میانه شرقی قرار می‌گیرد. اصطلاح زبان سکایی معمولاً برای دو زبان نزدیک به هم که در یک زمان، یکی در ناحیه ختن و دیگری در تمشق تکلم می‌شده، به‌کار می‌رفته‌است. بنابراین زبان سکایی خود به دو گویش تمشقی (گویش شمالی) و ختنی (گویش جنوبی) تقسیم‌بندی می‌شود؛ در واقع، ختنی و تمشقی از نظر زبانی و جغرافیایی رابطه نزدیکی با یکدیگر دارند، به طوری که آنها را می‌توان گویش‌های مختلف یک زبان به حساب آورد (میرفخرایی، ۱، ص ۵۳۳-۵۷۶). نام سکایی را منابع فارسی، یونانی و چینی به اقامی اطلاق کرده‌اند که در ناحیه‌ای در شرق سغد می‌زیستند و در سده دوم پیش از میلاد گروهی از این قبایل سکایی و تخاری، منطقه بلخ، زرننگ (سیستان) و رُخج را تصرف کردند و سپس قلمرو خود را تا شمال غربی هند گسترش دادند (همو، ۳، ص ۱۱).

متون بازمانده از ختنی و تمشقی متعلق به آن دسته از سکاهاست که یک‌جانشین شده بودند. تقریباً همه آثار از سنسکریت ترجمه شده‌اند که فقط اصل بعضی از آنها موجود است و بسیاری دیگر، ترجمه‌هایی از تبتی و چینی هستند که اصل سنسکریت آنها از میان رفته‌است (تفضلی، ص ۳۶۵). خط به‌کار رفته برای ختنی و تمشقی صورتی از الفبای هجایی است که براهمی نام دارد و از چپ به راست نوشته می‌شود و در آسیای میانه رواج داشته‌است (Sander, p. 92-159).

است که در سه وزن متفاوت سروده شده است و به‌عنوان یکی از مفصل‌ترین آثار اصیل در چندین فصل، آموزه‌های مکتب مه‌ایانه بودایی را شرح و تفسیر می‌کند. از این رو، درباره جنبه‌های مختلف آیین بودا نیز اهمیت دارد. زمبسته به‌سبب دربر داشتن عبارات شاعرانه و داستان، از ارزش ادبی بسیار برخوردار است. دست‌نویس زمبسته به‌خط براهمی ترکستان جنوبی است. قسمت عمده کتاب زمبسته، در قرن هفتم میلادی تدوین شده است و قدیمی‌ترین فصل‌ها به قرن پنجم میلادی تعلق دارد. نظر بسیاری از محققان بر این است که زمبسته پس از قرن پنجم میلادی سروده شده، اما از سویی نیز این احتمال می‌رود که پیش‌تر از قرن پنجم میلادی نوشته شده است (میرفخرایی، ۱، ص ۵۴۴). کتاب به درخواست مقامی رسمی به نام زمبسته سروده و نوشته شده است. نام او در فصل‌های ۲، ۱۱، ۱۴ و ۱۹ دست‌نویس این منظومه آمده است. زمبسته به‌عنوان طولانی‌ترین متن به‌جامانده ختنی، منبع اصلی دانش ما از این زبان به‌شمار می‌رود و شامل ۳۵۴۷ بیت و احتمالاً حاوی ۲۵ فصل بوده است، که ۲۴ فصل آن به‌طور کامل یا ناقص موجود است. ساختار صوری و شرح موضوع از دیدگاه آموزه بودایی نیاز به بررسی بیشتری دارد، اما کتاب به‌عنوان تألیف بومی، فنون و شیوه‌های تصنیفی ایرانی‌تبار را نشان می‌دهد. چنین شیوه‌ایی از ساخت هم‌مرکز اثر قابل دریافت است. دو فصل نخست شامل تفسیرهایی از سوتره‌هایی با محتوای افسانه‌ای است. فصل‌های آموزه‌ای ۳-۱۲، با فصل آموزه‌ای ۱۴-۲۱ الف متقارن است، که فصل ۱۳ میان آنها قرار دارد. فصل ۱۳، یعنی فصل مرکزی از ۲۵ فصل (فصل ۲۱ الف در این میان مفقود شده است) است که امتیازها و برتری‌های مکتب مه‌ایانه را نسبت به مکتب شرآوکیانه (śrāvakayāna): گردونه شنوندگان) به تفصیل برمی‌شمرد و بدین ترتیب هسته و مرکز تمام اثر محسوب می‌شود (Maggi, 861-862 p). مرکزیت محتوای این فصل، با ساختار هم‌مرکز آن برجسته می‌شود. نمونه مشابه از این نوع یسنای اوستاست. فصل‌های یسناهای اوستای نو، هفده فصل منظوم گاهان را محصور کرده است و یسن‌های هفت‌ها که به نوبه خود در گاهان محصور شده است (میرفخرایی، ۱، ص ۵۴۴-۵۴۵).

### ۳. داستان بودا و بدره جادوگر

فصل دوم کتاب زمبسته، داستان متحول‌شدن بدره جادوگر است. او نخست تلاش می‌کند تا بودا را فریب دهد، اما در نهایت با شکست مواجه می‌شود و این شکست سرآغازی برای ایمان آوردن به آیین بودا و به آگاهی رسیدن او می‌شود، که بودا آن را پیش‌بینی کرده بود. فصل دوم برگ‌های ۱۵۹ تا ۱۷۹ و به‌عبارتی

۲۴۴ بند را دربر می‌گیرد که از این میان، برگ ۱۶۲ - ابیات ۳۱ تا ۴۲ - مفقود شده‌است. ماجرای داستان از بند ۹۶ با ظهور بدره جادوگر به‌عنوان سردسته مرتدان آغاز می‌شود و تا بند ۲۴۴ - از برگ ۱۶۷ تا ۱۷۹ - ادامه می‌یابد. خلاصه داستان از این قرار است که هنگامی که بودا به برترین آگاهی دست یافت و چرخ قانون را گرداند، نامش در همه جا گسترده شد و آوازه‌اش تا دوردست‌ها طنین انداخت. در این زمان بسیاری از مرتدان، شاگردان خود را از دست دادند و شماری از مردم نیز به بودا روی آوردند. مرتدان که از آوازه بودا در حیرت و حسرت بودند، انجمنی گرد آوردند تا بودا را از راه‌های مختلف بیازمایند و همه آگاهی او را زیر سؤال برند، تا به این ترتیب مانع از گسترش آیین او شوند. انجمن مرتدان بعد از مشورت‌های بسیار تصمیم می‌گیرند تا بدره به‌عنوان سرور مرتدان با جادویش، گورستانی را به قصری باشکوه تبدیل کند، تا بودا را فریب دهد و دانایی او را بیازماید. بدره، بودا و همراهانش را به گورستان جادوشده دعوت می‌کند. بودا که از پیش از نیت بدره باخبر است، با وجود مخالفت‌های پیروانش، دعوت او را می‌پذیرد، زیرا می‌داند سرانجام بدره در این ضیافت چه خواهد بود. بودا همراه شمن‌های<sup>۱</sup> بسیار، به مهمانی جادوساخته بدره می‌رود و وارد قصر باشکوهی می‌شود. یاران بدره، بودا را به سخره می‌گیرند، تا اینکه بدره جادوگر درست هنگام اجرای نیت خود، نیروی جادوگری خود را از دست می‌دهد، و قادر به برگرداندن قصر به شکل اصلی، یعنی گورستان نیست. بدره در فریب دادن بودا شکست می‌خورد و از کرده خود پشیمان می‌شود. در نهایت، از بودا طلب بخشش می‌نماید و از او می‌خواهد تا آیین خود را به او بیاموزد. نوبت به یاران بودا می‌رسد که با سخنان خود به بدره آموزش دهند. قطعات منظوم بسیار زیبایی با توصیف نمایی از انجمن گردآمده در گورستان، همراه با تشبیه‌ها و تمثیل‌ها به تصویر کشیده شده‌است.

#### ۴. بررسی آرایه‌های ادبی در متن

##### ۴.۱. تشبیه و تمثیل

##### ۴.۱.۱. بند ۱۱۸ و ۱۱۹

kho ggarā sumirā śśaśvānā kašte pata  
mahāsamudrā śśo kanā ūtca baña

۱. سنسکریت: śramaṇa (Monier-Williams P.1096). شمن در واقع به معنی درمان‌گر است. شمنیسم اساساً یکی از کهن‌ترین شیوه‌های درمانی انسان تعریف می‌شود، به عبارتی شمن‌ها میان انسان و قوای روحانی میانجیگری می‌کنند و در نقش میانجی، توازن برهم‌خورده میان انسان، طبیعت و ارواح را برقرار می‌کنند. (مولر، ص ۱۱).

sañyau hajvattete puñyau mulśde pätyo'  
Ir dhyau biśśā satva ttrāma balysā baña

همان‌گونه که دانه سپندان در برابر کوه سومرو، <و> یک قطره آب در برابر اقیانوس بزرگ پدیدار می‌شود، پس (همان‌گونه نیز) تمامی موجودات با مهارت‌ها، خرد، تقواها، مهربانی، نیروها، کامیابی‌ها در برابر بودا ظاهر می‌شوند.

در این بند، تشبیه مرکب به‌کار رفته‌است: تشبیه موجودات (satva) (مشبه) به دانه سپندان (śśaśvāna) (مشبه‌به) و قطره آب (kanaā-) (مشبه‌به) و همچنین تشبیه بودا (balysa-) (مشبه) به دو چیز ملموس: به کوه سومرو (sumeru) (مشبه‌به) و اقیانوس بزرگ (samudra-) (مشبه‌به). ناچیزی موجودات و بزرگی بودا وجه شبه است. در تشبیه مرکب مشبه و مشبه‌به، هیتی متنوع از چند تصویر مفردند و همه در کنار هم گویی یک تابلوی نقاشی واحد را تشکیل می‌دهند؛ یعنی، ما با یک تشبیه مفرد روبه‌رو نیستیم بلکه دو یا چند تشبیه در هم تنیده‌اند و تصویر ساخته‌اند. در این نمونه نیز دو مشبه داریم که هر یک به مشبه‌ای تشبیه شده‌است اما هر دو تشبیه ساخته‌شده به هم مرتبط‌اند و جزء اجزای یک تصویراند. همچنین وجود آرایه تضاد در واژه‌های دانه و کوه، قطره و اقیانوس را می‌توان دید.

kho tterā ṣṣīve hastu parnaindā hana  
ttrāmu ne bvāre balysānu hota gyaḍa

درست همان‌گونه که در شبی تاریک، نابینایان پیل را لمس می‌کنند، پس نادانان نیروی بوداها را نمی‌شناسند

#### ۴. ۱. ۲. بند ۱۲۲

در این نمونه می‌توان تشبیه را از نوع تمثیلی در نظر گرفت. تشبیه تمثیلی، یکی از ابزارهای بلاغی است که وجه شبه آن از امور متعدد ترکیب شده‌است. در این تعریف، تشبیه تمثیل، رسیدن از یک حکم به حکم دیگر است که با پنداری شاعرانه هماهنگ است (شفیعی کدکنی ۲، ص ۸۱). اما در تعریفی دیگر، در تشبیه تمثیل مشبه‌به مرکب، لزوماً باید جنبه مَثَل یا حکایت داشته باشد. در واقع، در این تشبیه، مشبه امری معقول و مرکب است که برای اثبات و تقریر آن، مشبه‌بھی مرکب و محسوس به‌صورت مثل یا حکایت ذکر می‌شود (شمیسا ۱، ص ۴۴). در این تمثیل نیازی نیست به تفسیر اجزای حکایت پرداخته شود و اعضای بدن فیل را به‌شمار آورد، تنها کافی است تا مقایسه‌ای بین تأمل و تمثیل صورت گیرد. در اینجا، مشبه این گزاره است: نادانان نیروی بودا را نمی‌شناسند. این مشبه به مشبه‌به مرکبی که جنبه

تمثیل دارد، تشبیه شده است: در شبی تاریک، نابینایان پیل را لمس می‌کنند. پس عدم توانایی شناخت نادانان نسبت به بودا تشبیه شده است به لمس فیل توسط نابینایان در شب تاریک، که نتیجه آن قطعاً عدم شناخت است و در واقع وجه‌شبه هم همین مسئله است. به عبارتی کسانی که نمی‌توانند نیروی بودا را بشناسند، مانند مردمی هستند که توانستند تمام وجود فیل را ببینند و شناسایی کنند. نمونه این تمثیل کهن را در مثنوی معنوی مولوی و حدیقه الحقیقه سنایی نیز شاهدیم.

#### ۴.۱.۳. بند ۱۲۵

ttai hāmāte balysi kṣamevī—mä kho hve' kye śśando pītā  
śśamḍā yā vātco pārājsā—ña ṣṣei rro panamāte pātco

چنین بر او گذشت که از بودا آموزش بخواهد، مانند مردی که به زمین می‌افتد؛ زمینی که از این پس باید برای حمایت از آن استفاده کند دوباره بلند می‌شود.  
این نوع تشبیه را می‌توان در گروه تشبیه مرکب و تمثیلی طبقه‌بندی کرد. طلب بخشش از بودا به واسطه خطای صورت گرفته (مشبه)، به افتادن مردی به زمین و دوباره بلند شدن (مشبه‌به) تشبیه شده است. در واقع مشبه‌به که تمثیل است، از تصویر افتادن به زمین و برخاستن تشکیل شده است که در کنار تصویر مشبه (طلب آموزش از بودا) چیزی شبیه یک تابلوی نقاشی پیش چشم می‌نهد.  
احتمالاً زمین نیز در اینجا نمادین است و اشاره به وجه مادرانگی آن دارد؛ یعنی نماد وظایف مادری و سرچشمه وجود و زندگی و پشتیبان در برابر تمام قوای نابودگر (شوالیه و گبران، ج ۳، ص ۴۶۲).

#### ۴.۱.۴. بند ۱۳۰

ātāśi ṣṣānī gurṣṣte vaiśramani badra kho nātā  
ūca puve ne byaure ttrāmu ysurrā aysmya balysā

ویشرمته، ایستاده در آسمان، بدو خروشید: «ای بدره! همان‌گونه که ردپاهای ناگه در آب دیده نمی‌شوند، پس خشم نیز در اندیشه بودا.»

در این بند، شاعر قصد دارد از طریق مشبه‌به عینی و ملموس به توضیح مشبهی انتزاعی و ناملموس بپردازد. عدم رهیافت خشم به اندیشه بودا (مشبه معقول، نامحسوس) در برابر یکی از حس‌های

پنج‌گانه، به دیده نشدن ردپا در آب (مشبه‌بھی محسوس) تشبیه شده‌است. بنابراین در اینجا با تشبیه معقول به محسوس روبه‌رویم و به عبارتی نامحسوس در مقابل محسوس. وجه شبه نیز همان دیده نشدن است که در پیوند با مشبه، معنای مجازی دارد و در پیوند با مشبه‌به معنای حقیقی. این همان صنعت استخدام است که در آن اسم یا فعلی دو معنا دارد و هر یک از دو معنا با اسم یا فعل دیگری از کلام ترکیب می‌شود (شمیسا ۲، ص ۱۰۳).

#### ۴.۱.۵. بند ۱۳۸

aysu hastā māñāmā jau\_\_\_\_\_ysā kyeri halci pūrnyau bitte  
biśśu sahyātā tta aysu sahyimā ysīraho panye uysnaurā

پس من نیز سخن درشت هر موجودی را برخواهم تافت، به کردار پیل جنگجویی که هراندازه کسی با تیرها >آن را< بگذرد، همه را تاب می‌آورد.

در این بند، تشبیه از نوع مرکب است. بودا (مشبه) به فیل جنگجو (hasta) (مشبه‌به) و تحمل سخنان درشت (مشبه) به تحمل‌پذیری فیل جنگجو در برابر تیرها (pūrma) (مشبه‌به) مانند شده‌است. مشبه‌به از نوع تمثیل است و می‌توان تشبیه را تمثیل نیز در نظر گرفت. همان‌طور که فیل در برابر تیرهایی که به سمتش پرتاب می‌شود، مقاومت می‌کند، بودا نیز می‌تواند هر آنچه سخن درشت و ناسزاست، تحمل کند. تحمل‌پذیری در برابر ناملایمات و سختی‌ها و سخن‌های درشت وجه شبه است. به عبارتی ما در اینجا با یک تشبیه منفرد روبه‌رو نیستیم، بلکه دو یا چند تشبیه درهم ادغام شده و تشکیل یک تشبیه مرکب را داده‌است.

#### ۴.۱.۶. بند ۱۴۱

trāmā mamā aysmū badra tteri asaṃkhālstu bihiyu  
bipajsama buljso vīrā samu kho viysavārgyo ūtca

ای بدره! اندیشه‌ام نسبت به بی‌احترامی‌ها، نسبت به تحسین، آن‌چنان نیالوده است؛ مانند آب در برگ‌های گل نیلوفر. در این نمونه، تشبیه آلوده نشدن اندیشه به بی‌احترامی و تحسین (مشبه) به آلوده نشدن گل نیلوفر (viysavārgyā) به آب (ūtca) کثیف و گل آلود تالاب (مشبه‌به) را شاهدیم. وجه نمادین گل نیلوفر نیز

قابل توجه است؛ نمادی که در آیین بودایی مفهومی اخلاقی دارد؛ گلی که «روی کثافات جهان این چنین دست نخورده می‌شکفتد» (شوالیه و گربان، ج ۳، ص ۵۰۴).

#### ۴. ۱. ۷. بند ۱۶۴

jaḍānu ttatvatu saindā ttāna ni parsindā dukhyau jsa  
ttrāmu ggeiḥsāre saṃtsera kho ju makalā karā stuno bastā

از نظر نادانان، آنها در حقیقت وجود دارند. بنابراین آنان از رنج‌ها نمی‌گریزند، همچون میمونی بسته به ستون، پس در سنساره (saṃsāra)<sup>۱</sup> می‌چرخند.  
در این بند، تشبیه از نوع تمثیلی و تشبیه مرکب است. آنها (مشبه) به میمون (مشبه‌به) و رنج‌ها (مشبه) به ستون (مشبه‌به) مانند شده‌اند و تشبیه‌ها در هم تنیده و تشکیل یک تصویر را داده‌اند. آنهایی که خود را از اسارت رنج‌ها رهایی نمی‌بخشند به میمونی تشبیه شده‌اند که به ستونی بسته شده و از خود حرکتی ندارد. از سوی دیگر، از رنج نگریختن (مشبه) به میمون بسته به ستون (مشبه‌به) تشبیه شده است، که بی‌تحرك و ثابت است. همان‌طور که میمون بسته نمی‌تواند حرکتی کند و ثابت است، آنان نیز ثابت‌اند و از رنج‌ها نمی‌گریزند. وجه شبه در اینجا بی‌تحركی، ثابت بودن و رها نشدن است.

#### ۴. ۱. ۸. بند ۱۷۳

ṣṣai ne urmaysde haḍāya o ne purra haṃbaḍa ṣṣīve  
trāmu ttāḍetu jinindā kho thu jātai balysa gyaḍijju

نه خورشید در روز یا حتی ماه کامل در شب، آن‌چنان تاریکی را نمی‌زدایند که توای بودا تاریکی نادانی را نابود کردی.

---

۱. سنساره = saṃsāra: دریای بازپیدایی، sam-sāra، جزء دوم از ریشه -sī «جریان یافتن»؛ سرگردانی در اقیانوس پیدایش‌های پیوسته و لاینقطع، پیدایش‌های پی‌درپی چرخ بازپیدایی، زایش و جریان لاینقطع و گریز از آن بازپیدایی یعنی همان نیروانه (شایگان، ج ۱: ص ۱۸، ۲۶، ۱۴۲ و ۳۵۵). سرگردانی همیشگی: زنجیر بی‌پایان و پیوسته ترکیب پنج بخش هستی است که پیوسته تغییر می‌کند و از زمان‌هایی که به‌تصور در نمی‌آید، به‌دنبال هم روان هستند. نشانه جریان پیوسته همواره زادن، پیر شدن، رنج بردن و مردن است. از این‌رو، سنساره در مفهوم دایره وجود، دریای بازپیدایی و چرخ تولد و مرگ‌های پی‌درپی به‌کار می‌رود (میرفخرایی، ۲، ص ۶۶).

نابودی نادانی (gyaḍimjā) توسط بودا (مشبه) به زایل شدن تاریکی توسط خورشید (urmaysde) (مشبه‌به) تشبیه شده‌است. در اینجا می‌توان نوعی تشبیه تفضیل را در نظر گرفت. در این نوع تشبیه، ابتدا مشبه را به چیزی تشبیه و سپس از گفته خود عدول می‌کنند و مشبه را بر مشبه‌به ترجیح می‌دهند (شمیسا ۱، ص ۴۹). همچنین نابودی نادانی به دست بودا، به از بین رفتن تاریکی با وجود خورشید تشبیه شده‌است اما در لایه تشبیه فوق می‌بینیم که مشبه بر مشبه‌به تفضیل و برتری دارد. ماه و خورشید که مظهر روشنی‌اند، در برابر قدرت بودا در نبود کردن تاریکی جهل کم می‌آورند. استعاره مفهومی در خورشید و ماه، از نوع استعاره هستی‌شناختی<sup>۱</sup> (از نوع تشخیص) است. خورشید و ماه به مثابه یک هستی هستند که کارشان زائل کردن تاریکی است. هرچند کار خورشید و ماه از بین بردن تاریکی است، اما از نظر شناختی، این دو به مثابه هستی هستند.

## ۵. ۱. استعاره

### ۵. ۱. ۱. بند ۱۷۵

ṣṣai ne dai trāmu paṭhaiyā huṣke ttarre crrāmu uysnori  
biśśā klaiśā karma paṭhaiyā kye śā dātā tvānai pyūṣṭā

حتی شعله، علف‌های خشک را آن‌چنان نمی‌سوزاند که «قانون» همه کلسه‌ها (kleśa) و کره‌های (karma) موجودات را که به این قانون توگوش فراداده‌اند، می‌سوزاند.

استعاره (از نوع تشخیص) در واژه شعله (dāa) فعل سوزاندن به شعله نسبت داده شده‌است. سوزاندن علف (ttarra) خشک (huṣka) توسط شعله از نوع استعاره‌های هستی‌شناختی است.

۱. درک یک حوزه مفهومی برحسب حوزه مفهومی دیگر، استعاره مفهومی نامیده می‌شود، به عبارتی، حوزه معنایی پیچیده و انتزاعی با حوزه معنایی ساده و ملموس مقایسه می‌شود تا از طریق آن بتوان حوزه پیچیده و انتزاعی را قابل درک کرد (موسوی، ص ۱۱۲). استعاره مفهومی بر پایه مجموعه‌ای از تجربیات بشر شکل گرفته‌اند، از آن جمله می‌توان به روابط تجربی، انواع مختلف شباهت‌های انتزاعی اشاره کرد (کوچش، ص ۱۲۱). استعاره‌های مفهومی براساس کارکردهای شناختی خود سه‌گونه هستند: ساختاری، جهت‌ی و هستی‌شناختی. استعاره‌های هستی‌شناختی اغلب ویژگی‌های ملموس مانند اشیاء، مواد یا حجم را به موارد انتزاعی همچون رویدادها، کنش‌ها، فعالیت‌ها و حالت‌ها ربط می‌دهند یا به عبارت دیگر شکل و فرم می‌بخشند (موسوی، ص ۱۲۲).

۲. ناپاکی، آلودگی = kleśa: از ریشه -kliś «رنج بردن» است. کلسه عناصر پلید ناشی از اعمال پیشین هستند که غرایز و شهوت‌های ناخودآگاه انسان را تشکیل می‌دهند. از ده کلسه، سه کلسه مربوط به تن یا کردار است: آدم‌کشی، زنا، دزدی و چهار کلسه مربوط به گفتار است: دروغ، تهمت، دشنام، گفتگوی بی‌حاصل و سه کلسه دیگر مربوط به اندیشه که شامل آز، بدخواهی، حسادت و بدبینی است. در واقع صفات نادرست و ناشایستی هستند که دل را می‌آلایند (میرفخرایی ۳، ص ۱۳۳، همو ۲، ص ۶۳؛ شایگان، ج ۱، ص ۳۵۱).

به‌عبارتی، آتش ویرانگر است. این مسئله در قانون هم مشهود است. در این تمثیل، قانون به شعله مانند شده‌است. قانون مانند آتشی است که کلسه‌های موجودات را از بین می‌برد، مثل آتش شعله که علف‌های خشک را می‌سوزاند.

#### ۵. ۱. ۲. بند ۱۷۷

tterä kšamovī brya balysa samu kho ššandā ne ju oysa  
tterä te avamāte ššahā—ne samu kho ātāšā anantā

چقدر بخشنده‌ای ای بودای عزیز! مانند زمین، تو خشمگین نمی‌شوی. چه اندازه تقواهایت بی‌شمارند، مانند آسمان که بی‌کرانه است.

استعاره (تشخیص) در زمین؛ فعل خشمگین نشدن (-auys) به زمین نسبت داده شده‌است. تشبیه تقوا (-punya) (مشبه) به آسمان (-ātāšā) (مشبه‌به) با وجه شبه بی‌پایانی و بی‌کرانگی. آرایه تضاد در زمین و آسمان. شاعر، هنرمندانه زمین و آسمان را در بافت بلاغی مقابل هم قرار داده‌است. احتمالاً به وجه مادرانگی زمین نیز اشاره شده‌است؛ نماد وظایف مادری و سرچشمه وجود و زندگی و پشتیبان در برابر تمام قوای نابودگر (شوالیه و گریبان، ج ۳، ص ۴۶۲).

در اینجا، بودا از منظر صبر و شکیبایی به زمین تشبیه شده‌است. همان‌گونه که زمین در برابر کردارهایی که انسان‌ها روی آن انجام می‌دهند، صبر و شکیبایی دارد، بودا هم در مقابل کردار آدمیان صبور است و خشمگین نمی‌شود<sup>۱</sup>.

#### ۵. ۱. ۳. بند ۱۹۸

klaišyau jsa hanaššāte iyā klaišānu ārru ne ttīyā  
ššai rru ššāte ttrāmu vasuštī kho ye siyatā paštā ysarrīgyo

اگر کسی با کلسه‌ها گمراه شود، خطای کلسه‌هاست، نه او. چنین کسی، حتی، آن قدر پاک می‌شود، مانند زمانی که شخصی سنگ زرینی را می‌پالاید.

۱. این بخش با بندهای ۷-۲۱ فصل ۱۶ و به‌ویژه بند ۲۳ همان فصل قابل قیاس است: kyerāššandā storu kšamova cvī ye vātā asā[du yīndā]: چقدر زمین صبور است آن‌گاه که کسی بر آن کردار بد انجام می‌دهد... (Emmerick, p. 19).

استعاره (تشخیص) در کلمه‌ها که مانند انسان تصویر شده‌است؛ انسانی که گمراه‌کننده و خطاکار است. تشبیه از نوع مرکب و تمثیلی است. کلمه گمراه‌کننده یک فرد (مشبه)، به شخصی مانند شده‌است، که سنگ زرینی را می‌پالاید (مشبه‌به). فرد هم به اندازه سنگ زرین پاک خواهد شد. پاک شدن نیز به پالایش سنگ زرین تشبیه شده‌است. مشبه‌به نوعی تمثیل است که تصویر بدیعی خلق می‌کند.

## ۵. ۱. ۴. بند ۲۱۰

samu kvīre syemate īñi      cu ũei ysamaśśandai saittā  
kalahāra oysa haṃdrūṣṣa      hūnā māñanda dāyāñā

تنها به سبب تصور دروغین است که این جهان ظاهر می‌شود، جنگ‌ها، خشم‌ها، دشمنی‌ها باید به مانند یک رؤیا دیده شوند.

از نوع استعاره مفهومی است؛ به نوعی با استعاره هستی‌شناختی روبه‌رو هستیم: جهان به مثابه یک موجود و هستی ظاهر می‌شود. مفهوم ظاهر شدن به جهان داده شده‌است به آن معنا که مفهوم انتزاعی جهان قدرت ظاهر شدن گرفته‌است.

## ۶. ۱. مبالغه

## ۶. ۱. ۱. بند ۱۰۸

kanyau samudru      pāṣkālstu yīndā biśśu  
ttuto vā ūtco      nāta bāḍāndā samu

او می‌تواند همه اقیانوس را به قطره‌های آب بخش کند. تنها ناگه‌ها<sup>۱</sup> (nāga-) این آب را فروریختند.

مبالغه و اغراق نسبت به دیگر صنایع ادبی در ادب تعلیمی کاربرد کمتری دارد. آنجا که سخن از قهرمانان است، غلو یا اغراق چشم‌گیر است (شمیسا ۱، ص ۱۰۴) اما این‌گونه اغراق از نوع بدیعی است نه

۱. ناگه‌ها (nāga-): دیوماران که صورتی شبیه به انسان و بدنی مارمانند دارند، در آب و یا زیرزمین زندگی می‌کنند (Monier-Williams, p.474). در سنت هندی ناگه‌ها محافظ چشمه‌ها، چاه‌ها و رودخانه‌ها هستند. تنها زمانی با انسان‌ها رفتار خشونت‌آمیز دارند که با آنها بد رفتار شود. در سنت بودایی به صورت مار بزرگ یا اژدهایی ظاهر می‌شوند، اغلب یک سر دارند اما برخی نیز چند سر هستند. آنها قادرند با قدرت جادویی خود به شکل انسان درآیند.

حماسی (وفایی، ص ۳۱)؛ زیرا از ویژگی‌های لاینفک محسوب نمی‌شود و نوعی صنعت ادبی است. همایی (ص ۲۶۲) در تعریف مبالغه و اغراق می‌نویسد: «مبالغه و اغراق آن است که در وصف کردن و ستایش و نکوهش کسی یا چیزی افراط و زیاده‌روی کنند، چنان‌که از حد عادت معمول بگذرد و برای شنونده شگفت‌انگیز باشد». در بیت بالا، می‌توان اغراق به کارهای شگفت و داشتن نیروی ماوراءالطبیعی را نام برد. یکی از پنج راهی که هر بودایی برتری خود را نشان می‌دهد، نسبتش با جهان است. بودا با توجه به جهان، فرمانرواست یا در جهان نیرومندی و سروری دارد. نیکان و شریفان، همگی والایند و کارهای شگفت و کرامات و معجزات فراوان به آنها نسبت می‌دهند. بودا اگر بخواهد، می‌تواند چیزها بیافریند، دیگرگون کند، عمرها را کوتاه و دراز کند، از اجسام جامد بگذرد و طی الارض کند (میرفرخانی ۲، ص ۷۱).

## ۱.۷. متناقض‌نما

### ۱.۱.۷. بند ۱۶۱

hārā ju vara ttatvatu nāsti      biśśā hāḍe ṣṭānye dātte  
ttrāma hāra cu buro diyā\_\_\_\_\_re hārju vara ttatvatu niṣṭi

به‌واقع چیزی آنجا نیست، اما هر چیزی ظاهر می‌شود. هرچند چنین چیزهایی ظاهر می‌شوند اما درواقع چیزی آنجا نیست.

یکی دیگر از شگردهایی که برای برجسته‌سازی کلام به‌کار می‌رود، متناقض‌نما<sup>۱</sup> است. متناقض‌نما در اصطلاح به سخنی اطلاق می‌شود که به ظاهر بی‌معنی و دارای مفهومی متناقض باشد، اما پس از دقت و واکاوی آن، معلوم می‌شود که در معنای اصلی یا حداقل در یک معنی متناقض نیست و حقیقتی دارد. به‌عبارتی، ابزاری است برای بیان مفاهیمی در پس کلمات عادی و بیان غیرمستقیم آنها. برخی معتقدند: «تصویر پارادوکسی تصویری است که دوروی ترکیب آن به‌لحاظ مفهوم، یکدیگر را نقض می‌کنند» (شفیعی کدکنی ۱، ج ۳، ص ۵۴).

## ۸. نتیجه‌گیری

ادبیات تعلیمی از قدیم‌ترین سبک‌های ادبی به‌شمار می‌رود که هدف آن آموزش و تعلیم به مخاطبان

است. پدیدآورندگان ادب تعلیمی در راستای دستیابی به اهداف خود و افزایش تأثیرگذاری کلام اندرزی، از ابزارهای متنوعی در متن بهره می‌گیرند. یکی از این ابزارهای کارآمد، صنایع ادبی است، همچون تمثیل، تشبیه، استعاره، مثال و ضرب‌المثل، که به صورت‌های گوناگون، برای بیان بایدها و نبایدها به شیوه‌ای هنرمندانه به کار می‌رود تا حوزه معنایی پیچیده و انتزاعی را به حور معنایی ساده و ملموس تبدیل کند، و برای مخاطبان خود قابل فهم‌تر باشد. در داستان بودا و بدره جادوگر کاربرد ابزارهای بلاغی با ظرافت‌ها و شیوه‌های گوناگون صورت گرفته است و نویسنده متن تلاش کرده است تا با شگردهای بیانی مختلف، مانند استفاده از مشابه‌های ملموس، درک جملات معقول و نامحسوس را برای خواننده آسان‌تر کند.

## منابع

- تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، سخن، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۸.
- شایگان، داریوش، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ج ۱، ۲، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱)، شاعر آینه‌ها، ج ۳، آگاه، تهران ۱۳۷۱.
- \_\_\_\_\_ (۲)، صور خیال در شعر فارسی، آگاه، تهران ۱۳۷۸.
- شمیسا، سیروس (۱)، بیان و معانی، میترا، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۶.
- \_\_\_\_\_ (۲)، نگاهی تازه به بدیع، فردوس، چاپ یازدهم، تهران ۱۳۷۸.
- شوالیه، ژان و آلن گریبان، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، ج ۳، جیحون ۱۳۸۸.
- فتوحی، محمود، بلاغت تصویر، سخن، تهران ۱۳۸۵.
- کوچش، زلتن، مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره، ترجمه شیرین پورابراهیم، سمت، تهران ۱۳۹۳.
- موسوی، سیده فاطمه، «استعاره مفهومی در قطعه‌ایی به زبان ختنی»، پژوهش‌های زبانی، دوره ۴، شماره ۱، ۱۳۹۲، ص ۱۱۱-۱۲۷.
- مولر، کلاوس، شمنیسم (درمانگران، روح‌ها، آیین‌ها)، ترجمه شاهرخ راعی، حکمت، تهران ۱۳۹۸.
- میرفخرایی، مهشید (۱) «ادبیات ختنی»، تاریخ جامع ایران، ج ۵، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۹۴، ص ۵۳۳-۵۷۶.
- \_\_\_\_\_ (۲)، اصل خلأ یا تهیگی بنابر آموزه بودا، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۸.
- \_\_\_\_\_ (۳)، درآمدی بر زبان ختنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۳.

وفایی، عباسعلی و سمیه آقابابایی، «بررسی کارکرد تمثیلی در آثار ادبی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال ۵، شماره ۱۸، تابستان، ۱۳۹۲، ص ۲۳-۴۶.  
همایی، جلال‌الدین، فنون بلاغت و صناعات ادبی، نشر هما، تهران ۱۳۹۱.

Emmerick, R. E, "The Ten New Folios of Khotanese", *Asia major*, No.13, London 1967, p. 1-47.

Maggi, M., "Local Literatures: Khotanese", *Brill's Encyclopedia of Buddhism 1: Literature and languages*, Jonathan Silk (ed.), Leiden, Brill. p. 860-870, 2015.

Monier-Williams, Monier, *A Sanskrit-English Dictionary*, clarendon press, London, 1899.

Sander, L. "Brāhmī Scripts on the Eastern Silk Roads, *Studien zur Indologie und Iranistik* 11-12, 1986, p. 159-192.

ارسال: ۱۴۰۱/۰۵/۲۹

پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۸

10.22034/nf.2024.196537

## برگردان فارسی مقدمه دادستان دینی

مریم رضایی\* (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران)

چکیده: دادستان دینی نام کتابی به زبان پهلوی، شامل مقدمه و ۹۲ پرسش و پاسخ است. مقدمه کتاب با حمد و سپاس دادار اورمزد و همه ایزدان و آفریدگان نیک آغاز می‌شود. سپس منوچهر، نویسنده کتاب، به تقدیر مؤمنان زردشتی می‌پردازد و با فروتنی آزرده‌گی خود را به سبب القاب و صفاتی که در مدح او به کار برده‌اند بازگو می‌کند. او با اشاره به فرصت اندک برای پاسخ‌گویی، به بیان دیدگاه‌های خود در برابر احکام و اقوال مختلف دینی می‌پردازد. مقدمه با دعای خیر منوچهر پایان می‌یابد. نثر مقدمه دادستان دینی همچون متن کتاب بسیار پیچیده و خوانش آن دشوار است. سال‌ها پس از ترجمه وست (۱۸۸۲)، کرینبروک در ۱۹۹۵، مقدمه دادستان دینی را، براساس متن مُصَحَّح تهمورث دینشاه انکلساریا، بررسی و به انگلیسی ترجمه کرد. در مقاله پیش رو، با نگاهی به کارهای پیشین، براساس همان متن مُصَحَّح انکلساریا، آوانویسی و ترجمه‌ای به فارسی ارائه شده و اختلاف قرائت‌ها، ترجمه‌ها و یادداشت‌های دیگر در پانویس درج شده‌است. در پایان مقاله، گزیده‌ای از واژه‌ها همراه با برگردان فارسی فهرست شده‌است.

کلیدواژه‌ها: دادستان دینی، مقدمه دادستان دینی، پرسش‌نامه، منوچهر.

### ۱. مقدمه

دادستان دینی<sup>۱</sup> «مجموعه آرای دینی» نام کتابی به زبان پهلوی است که شامل مقدمه و ۹۲ پرسش مهر

\* maryamrezaei5456@gmail.com

۱. پهلوی: Dādestān ī dēnīg.

خورشید پسر آذرماه و بهدینان، که از منوچهر پسر جوان جم پرسیده‌اند و پاسخ منوچهر به هر یک از پرسش‌هاست (Anklesaria, p. 1; Shaki, vol. 6, p. 550). این پرسش‌ها به صورت مکتوب برای منوچهر فرستاده شده و او در فرصتی مناسب به آن‌ها پاسخ داده است (مقدمه دادستان دینی، بند ۱۵). دادستان دینی عنوانی است متأخر که در سنت به این اثر داده شده است و نویسنده در مقدمه با نام «پرسش‌نامه» از آن یاد می‌کند (نک: بند ۳).

منوچهر نویسنده دادستان دینی، پسر جوان جم، از نوادگان شاپور، از خانواده‌ای روحانی بود. سلسله نسب او به آذر فرنیخ فرخزادان بازمی‌گردد که در دربار مأمون (حک: ۸۱۳-۸۳۳م) در مناظره‌هایی به دفاع از دین مزدیسنی پرداخت. پس از او پسرش زردشت، سمت پدر را به‌عنوان موبد بزرگ بهدینان ایران عهده‌دار شد و او نیز این سمت را به پسرش، بهرامشاد، واگذار کرد که فتوی‌های حقوقی او در مادیان هزار دادستان آمده است. پس از بهرامشاد، جوان جم عهده‌دار این سمت شد (تفضلی، ص ۱۴۵؛ Boyce, p. 153; Macuch, p. 141). جوان جم چهار پسر داشت که از میان آنها، منوچهر نویسنده دو کتاب دادستان دینی و نامه‌ها برای ما شناخته شده است. انتصاب او به جانشینی پدر، حاکی از آن است که او پسر بزرگ‌تر بوده و در اواخر عمر پدر از تجربیات او بهره جسته است (نامه اول، فصل ۳، بند ۲؛ Boyce, p. 153; West, p. 104). زمان زندگی منوچهر، بنابر نامه سوم او، ۲۵۰ یزدگردی (۸۸۱م) است (نک: بند ۲۱). تاریخ دقیق نگارش دادستان معلوم نیست، اما براساس تاریخ آخرین نامه منوچهر احتمالاً پیش از سال ۸۸۱ میلادی نوشته شده است (Kanga, p. 194).

منوچهر در دادستان دینی و نیز در نامه‌ها، از خود با عنوان پیشوا (فارسی میانه: pēšōbāy)، رد (فارسی میانه: rad) به معنی «رئیس مذهبی» و «فرماندار» (فارسی میانه: framādār) یاد کرده است.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد عنوان اخیر، رئیس روحانیان سراسر کشور بوده است (ibid, p. 189). او همچنین پیشوایی مذهبی زردشتیان فارس و کرمان را نیز برعهده داشته است (نامه ۲، فصل ۹، بند ۱۲؛ آغاز نامه ۳). دادستان دینی به سبب دربرداشتن مباحث دشوار فلسفی، الهیات و نیز آئین‌های دین زردشتی، و از سوی دیگر به دلیل نثر پیچیده نویسنده و استفاده از لغات و ترکیبات دشوار و جملات بلند، از جمله متونی است که کمتر بدان پرداخته شده است.

از ویژگی‌های متن می‌توان به کاربرد حرف اضافه «را» متأثر از زبان فارسی نو اشاره کرد. در ادامه چند مورد ذکر می‌شود (نیز نک: میرفخرایی، ص ۲۰)

۱. دادستان دینی، خاتمه کتاب، بند ۱۳ (ترجمه وست)؛ پرسش ۴۵ بند ۵ (ترجمه وست)؛ نامه دوم منوچهر (فصل ۹، بند ۱۲).

ud stāyišn ī-tān man **rāy** wēš az sāmān meh-pāyag framūd nibištān (6).

و ستایش شما من را (= و ستایش شما از من) [که] بی اندازه و بزرگوارانه نگاشتید.

man **rāy** pad kišwar dastwarīh ud ēkih ī bē dudīgarīh ud tāgīh jūdīh az ham-sāmān framūd nibištān (10).

من را در کشور به دستوری و یگانگی، یکتایی و بی رقیبی در میان همتایان خواندید.

man xwēš **rāy** nē ābrōyīg dārēm (11).

من خود را آبرومند نمی دانم (= آبروی خود را از دست رفته می دانم).

استفاده از لغات عالمانه گاهی به وضوح و روشنی مطالب و مفاهیم متن آسیب می رساند و گاهی نیز از دستور درست و معیار زبان پهلوی دور می شود. همچون کاربرد نادرست حرف اضافه **rāy** همراه با فعل مجهول (همان جا):

agar ēdōn čim **rāy** bowandag ayāb wizīr **rāy** rōšn nē **wēnīhēd** (22).

اگر دلیلی به طور کامل یا حکمی به روشنی درک نشود.

از ویژگی های دیگر مقدمه این متن که خاص شیوه نویسنده روحانیان بلندمرتبه است، کاربرد فعل framūdan + مصدر است که در عبارت framūd nibištān در بندهای ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰ و ۱۷ به کار رفته است.

## ۲. پیشینه تحقیق

نخستین بار وست براساس نسخه وسترگارد (دست نویس K35) متن دادستان دینی را به انگلیسی ترجمه و در ۱۸۸۲ منتشر کرد. پیش از آن، ترجمه گجراتی متن به قلم باروچا و تهمورث دینشاه انکلساریا در تاریخی که دانسته نیست، انجام شد و پس از مرگ مترجمان، در ۱۹۲۶ به چاپ رسید. کانگا پشوتن انکلساریا، بهرام گور تهمورث انکلساریا، بیلی، ماریان موله، زنو و منصور شکی برخی از پرسش ها و بخش های کوتاهی از متن را تحقیق و ترجمه کردند که در قالب مقاله یا در کتب آنها منتشر شده است. محمود جعفری دهقی، مقدمه و پرسش های ۱-۴۰ متن دادستان دینی را به انگلیسی ترجمه و همراه با حرف نویسی، یادداشت ها و واژه نامه در ۱۹۹۸ منتشر کرد. مهشید میرفخرایی پرسش های ۵، ۶ و ۲۳ و پرسش های ۴۱-۹۲ را به فارسی برگرداند و همراه با آوانویسی و یادداشت ها به چاپ رساند (برای آگاهی بیشتر نک: تفصیلی، ص ۱۵۰-۱۵۲، میرفخرایی، ص ۱۳؛ Jaafari-Dehaghi, p. 23-28).

نثر مقدمه دادستان دینی، همانند متن آن بسیار پیچیده و خوانش آن دشوار است. سال ها پس از

ترجمه وست (۱۸۸۲)، فیلیپ کرینبروک<sup>۱</sup> مقدمه آن را به انگلیسی ترجمه و منتشر کرد. متنی که کرینبروک در ترجمه مقدمه دادستان دینی بهره گرفته است، متن مُصَحَّح تهمورث دینشاه انکلساریاست (براساس TD, BK, K35, J1, J2, H, DF) که پسرش بهرام گور تهمورث انکلساریا پس از مرگ پدر در بمبئی به چاپ رساند. کرینبروک در پژوهش خود برخی قرائت‌ها را تصحیح و قرائت نسخه‌بدل‌ها را در پانویس ذکر کرده است.

مقدمه دادستان دینی با حمد و سپاس دادار اورمزد و همه ایزدان و آفریدگان نیک آغاز می‌شود. آنگاه منوچهر به تقدیر از مؤمنان زردشتی می‌پردازد و از لطف آنان به جهت طرح پرسش‌ها و مدح وی سپاسگزاری می‌کند. سپس نسبت به مؤمنان زردشتی که او را برای پاسخ‌گویی به پرسش‌هایشان برگزیده‌اند، اظهار فروتنی کرده و آزرده‌گی خود را به خاطر القاب و صفاتی که در مدحش به‌کار برده‌اند، بازگو می‌کند. در ادامه، منوچهر پس از اشاره به فرصت اندکش برای پاسخ‌گویی به پرسش‌ها، روش خود را در پاسخ‌گویی شرح می‌دهد و به بیان دیدگاه‌های خود در برابر احکام و اقوال مختلف دینی می‌پردازد. سپس به دفاع از خلل‌ناپذیری احکام دین پرداخته است و کم‌آگاهی را دلیلی بر عدم استدراک تعالیم دین می‌داند. پس از آن تصریح می‌کند که مؤمنان زردشتی از چه طریقی می‌توانند از آگاهی دینی برخوردار شوند. مقدمه با دعای خیر منوچهر برای به‌دینان پایان می‌یابد.

ترجمه حاضر با نگاهی به کارهای پیشین و براساس متن مُصَحَّح انکلساریا انجام شده و خوانش‌های دیگر همراه با یادداشت‌ها در پانویس درج شده است. همچنین، گزیده‌ای از لغات و اصطلاحات متن در پایان مقاله پیوست شده است. در ادامه به آوانویسی و برگردان فارسی مقدمه دادستان دینی که نخستین برگردان متن مذکور به فارسی است، می‌پردازیم.<sup>۲</sup>

### Dādistān ī Dēnīg

pursišnīhā čand dar ī Mihr-xwaršēd Ādur-māhān az anōšag ruwān Manūš-čīhr jūwān<sup>3</sup>-jamān kard abāriḡ hu-dēnān u-š passox [ī] \*gōwizārēnīd<sup>4</sup>.

درباره پرسش‌هایی چند که مهر خورشید آذرماهان (= مهر خورشید پسر آذرماه) و دیگر به‌دینان از

1. Ph. G. Kreyenbroek

۲. نشانه‌های به‌کاررفته در آوانویسی و ترجمه فارسی: [ ] اگر واژه‌ای افزوده شده؛ < > اگر واژه‌ای زائد به نظر رسیده است.

3. gōšn «نَر، مذکر» (Kreyenbroek, p. 174).

4. متن: TD: gwc'lynyt' ← BK: wgw'lynyt' ← gwwe'lynyt'. جعفری دهقی این واژه را wizārēnīd آوانویسی کرده است (Jaafari-Dehaghi, p. 30).

انوشه‌روان منوچهر جوان جمان (= منوچهر پسر جوان جم) کردند و پاسخ‌هایی که او به تفصیل بیان کرد (کرده‌است).

0- pad nām ud nērōg ud ayārīh<sup>1</sup> ī dādār Ohrmazd [ud] wispān yazdān, hamāg yazdān [ī] mēnōgān [ud] yazdān [ī] gētīgān, hamāg dām ud dahišn [ī] Ohrmazd ō dahišn<sup>2</sup> [ī] xwēš \*wāspuhragānīg<sup>3</sup> \*wāspuhrēnīd<sup>4</sup>.

به نام و نیرو و یاری دادار اورمزد و همه ایزدان؛ همه ایزدان [جهان] مینوی و ایزدان [جهان] مادی؛ همه آفریدگانی که اورمزد به‌ویژه به‌عنوان خدمتگزاران آفرینش خویش گماشت (گماشته‌است).<sup>۵</sup>

1- hu-dēnān ī ēd pursidārān az stāyišnīg nērōg ī čīhr ud \*zōr<sup>6</sup> ī gōhr <ud> [ī] daxšag ī xrad ud nišān ī hunar az-iz<sup>7</sup> xrad-xwāyišnīg [ud] kirbag-uskārišnīg<sup>8</sup> ud dēnīg-wizōyišnīgā pūrsišn paydāg.

بهدینان یعنی این پُرسندگان به‌سبب نیروی قابل ستایش نهاد و توان ذات [شان که] نشانه خرد و هنر<sup>۹</sup> [شان] است و نیز به‌سبب خرددوستی [و] ثواب‌اندیشی و دین‌پژوهی، [این] پرسش‌ها [برایشان] پیش آمده‌است (این ویژگی‌ها از پرسش‌هایشان آشکار است).

2- az Manūš-čīhr ī juwān-žamān āfrīn.

از منوچهر جوان جمان [برآنان] آفرین [باد].

3- passox ēd kū čē-tān purr-dōšāramihā ud wuzurg-abardomihā andar ēd pursišnīg-nāmag ō man āfrīnēnīd, čand-tān āfrīnēnīd čiyōn-tān āfrīnēnīd, purr-paymānihā bowandag abzōn-padēxihā ō-z ašmā hammis ham-paywandān jud-jud pad xwēš niyābag ud spurr<sup>10</sup> rasād ud \*dēr<sup>11</sup> pattāyād ō nek-frazāmih paywandihād.

پاسخ اینکه آن‌گونه که شما با الطاف فراوان و بزرگوارانیه در این پرسش‌نامه مرا ستودید، به همان

1. hayyārīh «یاری، کمک» (Kreyenbroek, p. 172).

2. d'sn' TD.

3. متن: wspwhlyk'nyk :BK ؛wspwlk'nyk.

4. متن: 'wspwlwndynyt' ؛جعفری دهقی: spurrēnīd «کامل کرد» (Jaafari-Dehaghi, p. 30).

5. کریبروک: «... و همه آفریننده‌ها و آفرینش‌هایی که دادار اورمزد به خدمت آفرینش خویش گماشته‌است» (Kreyenbroek, p. 174).

6. متن: wzwly :TD, BK ؛zwhly.

7. kē-z (Jaafari-Dehaghi, p. 30).

8. دست‌نویس‌های دیگر: 'wsk'lsnyh'.

9. به معنی قابلیت، فضیلت.

10. متن: wswpl :BK, K35 ؛spwl :BK. میرفخرایی: uspurr (ص ۱۸)، کریبروک: spur (Kreyenbroek, p. 172)، جعفری

دهقی: spur (Jaafari-Dehaghi, p. 30).

11. متن: sl ؛میرفخرایی (ص ۱۸)، جعفری دهقی (Jaafari-Dehaghi, p. 30)، کریبروک (Kreyenbroek, p. 172): dagr.

اندازه که ستودید و به همان‌گونه که ستودید، به کمال و با نیک‌بختی روزافزون بر تک‌تک شما هم‌پیوندان، متناسب با شایستگی خویش و کامل برساد و دیر بپایاد و به نیک‌فرجامی پیوسته باد.

4- ān ī-tān framūd nibištān abar \*ayāsišn<sup>1</sup> ī ō ham-wēnišnīh ud ham-pursagīh<sup>2</sup> ī man, mihrbānagīh ud dēn-dōstīh xwad.

آنچه شما درباره یادآوری دیدار و گفتگوتان با من نگاشتید<sup>۳</sup> در واقع مهربانی<sup>۴</sup> و دین‌دوستی [شما را نشان می‌دهد].

5- amāh hammis kē yazdān-bandag pad kōxšīšn [ī] Druz, ham-spāh, pad \*āstawānīh<sup>5</sup> ī abar wehdēn māzdēsān ham-ēstišn<sup>6</sup>, pad ēk ān ī ahlāyīh rāh < ī > ham-tuxšīšn, ō ān<sup>7</sup> gāh ī andar ān ī pāšom axwān ham-ārzūg, pad hāzišn ī ō ān ī pāšom axwān fraš(a)gird ham-ēmēd hēm, ān-mān kām ī ham-wēnišnīh ham-pursagīh čimīg u-š \*sāl<sup>8</sup>, ān-iz ī dēn nigēzēd kū kē abāg ōy ī dānāg ud ahlaw pad ham-wēnišnīh ham-pursagīh nazdik, ēg-iš kirbag ī was<sup>9</sup> waxšīšnīg-tar ud ān ī meh pattāyīšnīgtar.

همه ما که بندگان یزدانیم، در نبرد با [دیو] دروغ، هم‌سپاه هستیم (= در یک جبهه قرار داریم)؛ در ایمان به دین بهی مزدیسنا استواریم؛ در پیمودن یگانه راه رستگاری کوشاییم؛ برای [دستیابی به] آن جایگاه که در بهترین هستی (= بهشت) [است] هم‌آرزویم؛ برای رسیدن به بهترین هستی (= بهشت) و [انجام] فرشگرد امیدواریم؛ کاممان آن است که دیدار و گفتگویمان هدفمند و زمانش (؟) [معلوم باشد]<sup>۱۰</sup>؛ [چنان‌که] دین نیز بیان می‌کند کسی که با [مرد] دانا و پرهیزگار در دیدار و گفتگو نزدیک باشد، پس ثوابش بسیار افزون‌تر و پاینده‌تر است.

6- ud stāyīšn ī-tān man rāy wēš az sāmān meh-pāyag framūd nibištān, čim ī mādayān purr-dōstīh [ud] nigerišn ī pad hu-čašmīh, u-m pad-iš rāh ī ō spāsdārih.

1. متن: 'byd' dšn'.

2. جعفری دهقی (Jaafari-Dehaghi, p. 30): ham-pursišnīh: BK: h' mpwrsyh.

3. لفظاً به معنای «فرمان نوشتن دادید».

4. کرینبروک این واژه را «مهر» و عبارت را «در جستجوی حمایت ایزد مهر بودن» معنا کرده است (Kreyenbroek, p. 174).

5. متن: 'stb' nyh: TD؛ 'wstwbw' nyh.

6. متن: 'hmystšn' : TD؛ 'hmzqpšn'.

7. کرینبروک این واژه را نیاورده است.

8. متن: 'šntn'.

9. متن: KBD «بس، بسیار، زیاد»، جعفری دهقی: was «بسیار، زیاد» (Jaafari-Dehaghi, p. 30)، کرینبروک: /ahy/ KZY.

«اولین، نخستین» و معنای عبارت: «... و برای او نخستین و بیشترین ثواب خواهد بود...» (Kreyenbroek, p. 172).

10. کرینبروک: «... و [به مدت] یک سال [طول بکشد]» (Kreyenbroek, p. 174). در متن صورت 'šntn' آمده است که احتمالاً نگارش نادرستی است از هزوارش /šāl / ŠNT «سال». همچنین ممکن است نگارش غلطی باشد به جای هزوارش YHWWNyt /bawēd/ «بُود، باشد». در این صورت جمله این چنین خوانده می‌شود:

ud az-iš bawēd ān-iz ī dēn nigēzēd.

«و بدان سبب است که دین نیز بیان می‌کند که...».

و ستایش شما از من [که] بی اندازه و بزرگوارانۀ نگاشتید<sup>۱</sup>، دلیل اصلی [بر] پُر دوستی (= لطف فراوان) [و] نگرش نیک [شماست] و من بدان سبب سپاسگزارم.

7- ān ī-tān pad dānistan [ud] šnāxtan rāh bē man enyā ō any kas nē būdan framūd nibištān az ašmā dōšāramih ō rōn ī hu-čašmihā<sup>۲</sup>. bē mādagwarīh ud rāstih rāy čimig nigerišn dādihā-tar ō-z abārīg mēnōg-mardān<sup>۳</sup> pad hunar ī-šān bowandag-mēnīdārīhā-tar sazēd nibištān.

آنچه برای دانستن و شناختن نگاشتید، به کس دیگری به جز من دسترسی نداشتید، [نشانه] محبت شماست و از روی نیک نظری [نوشته شده است]. اما در مورد بزرگی و راستی [افراد] باید منطقی نگریم، شایسته تر [آن است که] به دیگر روحانیان با تقوا که کامل اندیش تر<sup>۴</sup> هستند نیز [نامه] بنویسید.

8- čē abāg-iz škeft-kōxšīdārīh ī Druz ud garān wišōbišn ud zūrīh ī ō dēnīgān mad ēstēd pas-iz pad yazdān xwābarīh nūn-iz radān mowbedān dastwarān dādwarān<sup>۵</sup> ud abārīg-iz dēnīgān dēnīgbedān kustag-kustag ud any-z hērbedān ud mēnōg-mardān ī ōšmurd-mānsar ī dranjēnīd-zand uskārd-dādestān ī āgāh dēn ī nimūdār čim ī wizīdār kirbag pad čand gyāg hēnd kē pad-iz ōwōn dādestān šnāxtan dānistan rāh \*awēšān<sup>۶</sup> wišādāg.

زیرا با وجود بسیار ستیزی دروغ و آشفتگی فراوان و بدرفتاری نسبت به مؤمنان، به لطف یزدان، اکنون نیز زدان، موبدان، دستوران، داوران و دیگر مؤمنان و دینداران در همه جا [هستند]؛ و نیز دیگر هیربدان و روحانیان مفسر کلام مقدس، زندآگاه، مجتهد در احکام دینی، آگاه [به امور] دین، مفسر علّت‌ها و خواهان ثواب، در چند جا هستند که برای شناختن و دانستن چنین قوانینی راه به سوی ایشان گشاده است.<sup>۷</sup>

9- ān ī-tān kāmag abāyīdan xwaš-menišnih az ān ī man abar būd<sup>۸</sup> framūd nibištān ham nišān ī dōstih ud hu-čašmih.u-tān az yazdān ham-paymān dōstih [ud] hu-čašmih awiš bawēd.

۱. میرفخرایی: «و ستایش بیش از حد شما من را...» (ص ۲۰).

۲. متن: 'hwčšmyh:K35 .BK .TD :hu-čašmih'; کرینبروک: hu-čašmih (Kreyenbroek, p. 172); جعفری دهقی: hu-čašmih (Jaafari-Dehaghi, p. 32).

۳. متن: 'mynwk GBRA-ʾn: mōg-mard'; کرینبروک: mōg-mard («موبد») (Kreyenbroek, p. 172); جعفری دهقی: mowmardān (Jaafari-Dehaghi, p. 32).

۴. این واژه در متن به صورت قید «کامل اندیشانه» آمده است.

۵. کرینبروک این واژه را از قلم انداخته است (Kreyenbroek, p. 172).

۶. متن: 'wbš š'n'.

۷. در دسترس است.

۸. کرینبروک: būdan (Kreyenbroek, p. 173).

اینکه اراده، خواسته و نیک‌اندیشی شما بر من تعلق گرفت، [همان‌طور که] نگاشتید، نشان دوستی و نیک‌نظری [شماست]. بر شما از یزدان به همان اندازه دوستی [و] نیک‌نظری بود<sup>۱</sup>.

10- ān ī-tān andar wēš-dōstīh stāyīdārīh-frāy<sup>2</sup>-būdīhā man rāy pad kišwar dastwarīh ud ēkīh ī bē<sup>3</sup> dudīgarīh ud tāgīh \*judīh az<sup>4</sup> ham-sāmān framūd nibīštan, agar ōh-iz ašmā dōstīh rāy nibīšt pas-iz man dušxwār \*sahēd<sup>5</sup> az ēd \*ōwōn<sup>6</sup> stāyīšn.

اینکه شما به سبب دوستی فراوان و زیاده‌روی در ستایش، مرا در کشور به دستوری<sup>۷</sup> و یگانگی، یکتایی و بی‌رقیبی، در میان همتایان خواندید، اگر [چه] شما از روی دوستی چنین نگاشتید، ولی مرا از چنین مدحی دشواری آید.

11- agar andar ēn zamānag ud šahrān \*ī-mān<sup>8</sup> šnāxtag ud āšnāg, abar kas \*ast<sup>9</sup> [ī] pad ōy ī dēr-wurrōyīšnih dēn pēšōbāy frāzag man xwēš<sup>10</sup> rāy nē ābrōyīg<sup>11</sup> dārēm, ka ān stāyīšn ī “sālār-mān ēwāzig niyābag” abar man srawāgīhēd ud nē-z rāmišnīg bawēm ka-m meh az xwēš sālār nāmēnēnd. čē-m stāyīšn ān kāmag ī pad xwēš pāyag ud ...<sup>12</sup> wimand. u-m ābrōyīg sahēd ērīh ī andar xwēš abarīg ud hāwand [ud] mehīh abar kehān.

اگر در این زمانه و در شهرهایی که بر ما شناخته و آشناست، شخص برتری هست که به سبب ایمان راسخ، پیشوای مذهبی بلند مرتبه‌ای [گردیده]، من خود را آبرومند (= دارای اعتبار، معتبر، مستحق) نمی‌دانم آنگاه که در مدح من گفته شود «یگانه سالار شایسته ما»؛ و شادمان نخواهم بود آنگاه که مرا [آنان که] مهتر از من‌اند، سالار نامند<sup>۱۳</sup>. زیرا برای من آن ستایش آرزوست که متناسب با

۱. در متن: bawēd.

۲. کرینبروک و جعفری دهقی این واژه را frēh خوانده‌اند (Kreyenbroek, p. 173; Jaafari-Dehaghi, p.32).

۳. کرینبروک این واژه را abē «بدون» خوانده‌است (ibidem).

۴. در متن: yw<sup>7</sup>tyh ME.

۵. متن: MDMEN'-st':DF;MDMEN-yt'. جعفری دهقی این واژه را sahist آوانویسی کرده‌است (Jaafari-Dehaghi, p. 32).

۶. متن: wgw<sup>7</sup>.

۷. میرفخرایی (ص ۲۰): «دستوری من را در کشور...».

۸. متن: štr' n-z-m'n.

۹. متن: t' به جای YT<sup>7</sup>.

۱۰. (Kreyenbroek, p. 173) xwēš-tan.

۱۱. متن: plw'yk<sup>7</sup>, کرینبروک: ābrōyīg (ibidem).

۱۲. همه نسخه‌ها: t'yk<sup>7</sup>: انکلساریا خوانش t'kyh را پیشنهاد می‌کند. میرفخرایی (ص ۱۷) و جعفری دهقی (Jaafari-Dehaghi, p. 32) این واژه را tāyag wimand «حد قابلیت» خوانده‌اند.

۱۳. میرفخرایی (ص ۱۷) و جعفری دهقی (Jaafari-Dehaghi, p.33) این عبارت را این چنین معنا کرده‌اند: «و شادمان نیستم زمانی که آنان (= مردم) مرا بزرگتر از سالار خود می‌نامند...».

مقام و....<sup>۱</sup> درخور آمن باشد. در چشم من [کسی] آبرومند است که فروتنی در برابر بزرگان و هممتایان و بزرگی در برابر فرودستان [کند].

12- ān ī-tān wistāxihā wistāxgarihā abar drāz nibištān ī pūrsišn<sup>۳</sup> ēn-iz nimūd kū pāsox<sup>۴</sup> pad hangām nibēsēm ī-m andar pardazišn bawēd. ān ī ašmā pad hu-čīhr-pūrsišnih wistāxih čimīg. man abar gōkānīg-passoxih spōz-az-gāhīh kām-taftīg. čē spōz ayāb a-bowandagihā-pāsoxih \*a-niyābag ast<sup>۵</sup>. az ān ī škeft-kōxšīnih ī Druz rāy awištāb \*wizōyišnīg<sup>۶</sup>-menišnih az ān ī a-wizirišnīg frēzwānīg kār kam pardazišnih ast.

اینکه شما با تأکید و اطمینان پرسش‌ها را به طور مفصل [نگاشتید]، نشان می‌دهد که پاسخ‌ها را هنگامی باید بنویسم که در آن مجال برای من باشد. دلیل تأکید شما آن است که پرسش‌هایی شایسته [مطرح کرده‌اید و] منطقی است. من در پاسخ مفصل [دادن] و عدم تأخیر<sup>۷</sup> [در پاسخ] اشتیاق بسیار<sup>۸</sup> [دارم]. زیرا تأخیر [در کار] یا پاسخ ناقص [دادن]، شایسته نیست. از بسیار ستیزی [دیو] دروغ، شتاب [حاصل می‌شود] و برای [داشتن] اندیشه پژوهشگر<sup>۹</sup> به سبب کارهای اجتناب‌ناپذیر و واجب، مجال کمی دارم.

13- abar pāsox hangām ī<sup>۱۰</sup> pardazišn ī-mān zamān dād ī-tān andar nāmag paydāgēnīd jūd-iz az hu-čašmīh ī dōstihā <ud> nišān ī \*āgāhīh<sup>۱۱</sup> ī-tān az ān ī man kam pardazišnih az-iš paydāg.

درباره زمان پاسخ‌گویی، یعنی مجال که زمان به ما داد [چنان] که در نامه‌تان [بدان] اشاره نمودید - جدای از نظر لطف دوستانه [شما]، نشان از آگاهی‌تان از زمان کم من است.

14- u-m ēn-iz wistāxih ast kū-tān pūrsišn dēnīg-wurrōyišnihā dēnīg-wizīr-abāyišnīgihā

۱. همه نسخه‌ها: t'ky; انکلساریا خوانش t'kyh را پیشنهاد می‌کند. میرفخرایی (ص ۱۷) و جعفری دهقی (Jaafari-Dehaghi, p. 32) این واژه را tāyag wimand «حد قابلیت» خوانده‌اند.

۲. در متن wimand «حد، مرز، اندازه؛ قابلیت، شایستگی». کرینبروک این واژه را به معنای «حد و مرز» آورده و عبارت را این گونه معنا کرده‌است: «مطابق توانایی و محدودیت‌های من» (Kreyenbroek, p. 175).

۳. کرینبروک در اینجا عبارت framūd nibištān را اضافه کرده‌است (ibid, p. 173). نیز نک: Jaafari-Dehaghi, p. 34.

۴. passox (Kreyenbroek, p. 173).

۵. متن: 'ny'pg-'yt.

۶. متن: wcyšnyk.

۷. در متن: spōz-az-gāhīh «تأخیر در زمان».

۸. در متن: taftīg «گرم، سوزان».

۹. در متن: wizōyišnīg-menišnih «اندیشه همراه با پژوهش، اندیشه دقیق».

۱۰. کرینبروک این واژه را ud خوانده و عبارت را این گونه معنا کرده‌است: «در رابطه با زمان پاسخ‌گویی و مجال که زمان به ما می‌دهد...» (Kreyenbroek, p. 175).

۱۱. در متن: 'k'syh'.

nibišt. andar pāsox<sup>1</sup> čim-paydāgih az dēn was ō<sup>2</sup> nimāyišn ī pad dānāgih \*hu-ēwāz<sup>3</sup> ud az har ēwēnag abar xwāyišnih abē-bīm.

و من نیز مطمئن هستم که پرسش‌هایتان از روی اعتقاد دینی و لزوم [دانستن] احکام دینی نوشته شده‌است. در پاسخ [به پرسش‌ها] شواهد بسیاری از دین که خردمندانه و شیواست، آورده شده‌است، به‌گونه‌ای که از هرگونه خواهش جای نگرانی نباشد [به‌گونه‌ای که نیازتان به آگاهی از پاسخ پرسش‌هایتان مرتفع خواهد شد].

15- ud ham nāmag andar mäh Tīr pad \*dawr? ōwōn mad ka xwāstārīh ī az šāhīgān pad sē-sālag bahr ī \*sālag-ē<sup>4</sup> hu-dēnān must frāx āsānīh ī pad-iš \*a-wizīrīšnig<sup>5</sup> ud čāraggārīh ī-m čand ādūgīh abar ān must spōzišnih frēzwānig-tar ud čār ī abar bōxtārīh ud frayādišn<sup>6</sup> ī hāwīštān čand wihān ī handāxt ēstād rāy-im ō xūbīhā nigerīdan ī ham-pursišn nē ayāft tā mäh Šahrevar ka ō Šīrāz mad hēm. u-m hangām-hangām andak ī pardazišn būd u-m ham-pursišn nigerīd.

و این نامه در ماه تیر، زمانی<sup>۷</sup> [به دستم] رسید که مأموران حکومتی<sup>۸</sup> (مالیات بگیران)، مقدار مالیات سه‌ساله را در یک سال می‌خواستند. شکایت به‌دینان بسیار [بود]. به‌این علت، آرامش [دادن به آن‌ها] ناگزیر؛ و واجب‌تر [آن بود که] توانایی‌ام را [به‌کار گیرم] تا آن رنج و اندوه [به‌دینان] را چاره‌اندیشی کنم؛ و به خاطر نجات و یآوری «هاوشتانی»<sup>۹</sup> که بهانه‌جویی کرده بودند (گمراه شده بودند)، [فرستی] نیافتم تا به‌خوبی به این پرسش‌ها بنگرم تا ماه شهریور که به شیراز آمدم و هرگاه مرا اندک مجالی دست داد و بر این پرسش‌ها نگریستم.

16- ka-m ham jādagihā nibēsišnih dīd \*ēg-am<sup>10</sup> pursišn dar-darjudāg ud daxšagihā-tar

1. (Kreyenbroek, p. 173) passox.

2. (ibidem). ōh.

3. در متن: hw'y'c'. جعفری دهقی این واژه را a-niyāz «بی‌نیاز» خوانده و عبارت را این‌گونه معنا کرده‌است: «... و هیچ نیازی به دانش [دینی] و هیچ نگرانی‌ای برای درخواست‌های بیشتر نیست.» (Jaafari-Dehaghi, p.34).

4. متن: s'lk' y:DF,TD:slk'y.

5. همه نسخه‌ها: 'wcyłšnyh:TD:'wcyłšnyk'.

6. (Kreyenbroek, p. 173) frayādišnih.

7. در متن: dawr «دوره، عصر، زمان (؟)». به نظر می‌رسد واژه‌ای عربی مربوط به بخشی از گفتار روزمره پارسیان در اواخر قرن نهم است که خاستگاه آن فراموش شده‌است (Kreyenbroek, p. 175).

8. در متن: šāhīgān «آنان که به شاه منسوب‌اند، آنان که از آن شاه هستند» (Kreyenbroek, p. 175). مکنزی این واژه را به معنای «کاخ، قصر» آورده‌است (MacKenzie, p. 79).

9. طلبه علوم دینی زردشتی.

10. متن: AYN'-m:TD:w-AYNW-m:DF:AYNWm (به جای ADYN')

kardan čimīg-tar sahist.

هنگامی که من موارد [مختلف این] نوشته<sup>۱</sup> را دیدم، آنگاه به نظرم منطقی تر رسید که این پرسش‌ها را فصل به فصل جداگانه علامت‌گذاری کنم.

17- <ud> u-m ō dibēr-ē dād. pursišn [ī] pad ham-paččēn ī-tān framūd nibištan dar-dar har pursišn-ē pad dar-ē nibišť ud \*hangirdēnīd.<sup>2</sup>

[آن را برای نوشتن] به دبیری دادم. پرسش‌هایی را که بر آن نسخه نوشته بودید، فصل به فصل [جدا کردم]. هر پرسش را در فصلی نوشتم و [پاسخش را] به تفصیل بیان کردم.

18- čand.\*am<sup>3</sup> az dēn āgāhīh u-m pad ōš-ayādīh<sup>4</sup> <ud> az pēšēnīgān dastwarīh<sup>5</sup> pad xrad sahišn ast pāsox<sup>6</sup> azēr ī pursišn nibišť kāmēm.

پاسخ [هر پرسش را] تا جایی که از دین آگاهی [داشته‌ام] و [آنچه را] از حکم پیشینیان به یاد داشته‌ام [و آنچه را] پسند خرد است، زیر [هر] پرسش نگاشته‌ام.

19- ka čiyōn pursīd<sup>7</sup> čiš andar nēšť ān rāy juttar ōwōn sahēm čiyōn nibēsēm.

همان‌طور که پرسیدید، اگر [درباره] چیزی (= مسئله‌ای) اختلاف نظر نباشد، [آن را] آن‌گونه که به نظرم برسد (= می‌پسندم)، می‌نویسم.

20- az ān ī čiyōn ān ī amāh āgāhīhā az ān ī pēšēnīgān dastwarān kē weh, dānāg-tar ud axw ud rad ud dastwar ī amāh būd hēnd \*[ka-z]<sup>8</sup> āgenēn jud-dādestānīh būd, ān man ka-z wizīr ī abar ham dar ēdōn čiyōn-mān dastwarān zamānag<sup>9</sup> ud dūdag pad mādagwar dāšť nibišť.

از آنجا که آگاهی ما، از احکام پیشینیانی است که بهتر، داناتر، سرور، زد و دستور ما بودند، [هرگاه در باب مسئله‌ای] با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، آنگاه من، در آن باب، چنان که دستوران زمان ما و اسلاف ما اتفاق نظر داشتند، نوشته‌ام.

21- pas-iz abar gōwišn ī ān dastwar kē any ēwēnag ast jud-dādestānīh nēšť ud agar ast ī-m

۱. جعفری دهقی برای این واژه معنای «نامه» آورده است (Jaafari-Dehaghi, p. 35).

۲. متن: 'hnglcynyt':BK.k35; 'hnglwynyt'.

۳. در متن: AP-m.

۴. میرفخرایی این واژه را «هوشیاری، یادآوری» خوانده است (ص ۱۵).

۵. \*dastwarān (Jaafari-Dehaghi, p. 36).

۶. passox (Kreyenbroek, p. 173).

۷. pursēd (Kreyenbroek, p. 173).

۸. کرینبروک در اینجا ka-z را اضافه کرده است (Kreyenbroek, p. 173).

۹. zm'n':BK; دستنویس‌های دیگر: zym'n'.

sahišn ō \*šnāsišn<sup>1</sup> ī drust rāy ayāft ud \*az mard<sup>2</sup> ī dēn-āgāh kē šnāsēd kē dēn-āgāhīhā wirāstan pad spās dārēm mādayān <ī> rāstīh ī pēšēnigān dastwarān gōwišn ān čē pad čim andar pāsox ēd čē pad rōšngarih ī wizīr nibišt.

با این حال، با گفته دستوری که به گونه‌ای دیگر است، مخالفی نیست؛ و اگر (چنین گفته‌ای) هست، به دلیل تمایل به شناخت درست [احکام]، اگر [سخنانی] از جانب مردی دین آگاه، فقیه، آراسته به [علوم] دین [بر نظرم برتری داشته باشد]، آن را سپاس می‌دارم. اساساً راستی گفته‌های «دستوران» پیشین را - آنچه در پاسخ [به پرسش‌ها] به عنوان دلیل و آنچه برای روشنگری احکام لازم است]، نگاشته‌ام.

22- agar ēdōn čim rāy bowandag ayāb wizīr rāy rōšn nē wēnīhēd<sup>3</sup>, nē pargast, az a-bowandagīh ī dēn wizīr pad rōšnīhā-nimūdārīh ud drust-čimīh bē az a-bowandag-nimūdārīh ī amāh ō \*šnāsišn<sup>4</sup> ī ān dēn nigēz pargūd az ošīh ī ān-iz ī-mān xwāst āgāhīhā \*padēx<sup>5</sup>, awištāftag<sup>6</sup>-menišnīh ī az āwām sēzdēnīh.

اگر معنی به‌طور کامل یا حکمی به‌روشنی درک نشود، پناه بر خدا، به دلیل نقص احکام دین به‌لحاظ روشن و منطقی بودن نیست، بلکه نشان‌دهنده نقصان ما در شناخت تعالیم دینی و بی‌خردی ماست، و نیز اشتیاق شدید ما [به] آگاهی [از مسائل دینی]، [نشان‌دهنده] تشویش ذهنی [ماست] از ظلم دینی<sup>۷</sup> زمانه.

23- ōh-iz nūn jūd az čihrag-dānišn baxšāyišnīh ī weh-\*menišn<sup>8</sup> mānsar-\*wizārišnīh<sup>9</sup> ud nigēzišn ī dēn rōšn-tar nimāyišn ī abar dēnīg warzišn az dō bun abēr<sup>10</sup>-dar az-iš paydāgīhēd. ēk az mādayān-<ī> nimūdārīh ī \*āsn<sup>11</sup>-xrad dēn-pēšōbāy ud ēk mādagwardar<sup>1</sup> az

1. همه نسخه‌ها: šn'dšn'

2. متن: MN:MN-GYBRA:TD:y:MN dyn' :BK:MN dyn' :MNdyn BRA:MN. جعفری دهقی: mowmard (Jaafari-dehaghi, p. 36). میرفخرایی: moymard (ص ۱۹).

3. میرفخرایی این عبارت را شاهدهی بر کاربرد نادرست حرف اضافه rāy همراه با فعل مجهول آورده است (ص ۲۰).

4. همه نسخه‌ها: šn'dšn'

5. متن: J1:ptyš:DF:y:pts'y:DK:ptš.

6. کرینبروک (Kreyenbroek, p. 173) و جعفری دهقی (Jaafari-Dehaghi, p. 36): awištāft.

7. کرینبروک معنای «حور زمانه» را آورده است (Kreyenbroek, p. 176).

8. متن: BK:TD:mynwg'n':mynšn'. جعفری دهقی این واژه را mēnōgān آوانویسی کرده است (Jaafari-Dehaghi, p. 36).

9. متن: m'ns'l wc'lšnyk: جعفری دهقی: mansar wizārišnīg. (ibidem).

10. کرینبروک abar-tar آوانویسی کرده است (Kreyenbroek, p. 173).

11. همه نسخه‌ها: dn'.

\*nihādag<sup>2</sup> ī hu-fraward pēšēnigān ī pēšōbāyān ī meh-pōryōtkēšān.

اکنون نیز - جدا از دانش فطری<sup>۳</sup> - تفسیر درست‌تر مواهب اندیشه نیک، کلام مقدس و آموزه‌های دین که وظیفه دینی بزرگی است، اساساً از دو اصل سرچشمه می‌گیرد: یکی به‌واسطه پیشوایان دینی که [با] خرد ذاتی اصول دین را تفسیر کرده‌اند و دیگری که مهم‌تر است از طریق آثار به جامانده از پیشوایان مرحوم پیشین که نخستین آموزگاران [بودند].

24- az ān [kū]<sup>4</sup> čiyōn ān ī awēšān nibēgān <ī> abar čim-nimāyišnih, zofrih, bāriḡ-saxwanih rāy \*ōh<sup>5</sup>-iz bāriḡ-wēnišnān ud \*dārmag<sup>6</sup>-dānišnān nē hu-dān. pad andak frāz-iz padēxih ī saxwan škeft gumān ī kam<sup>7</sup>-\*āgāhih-šān<sup>8</sup> šāyēd būd.

از این رو نوشته‌های آنان (= پیشینیان) را به‌سبب بیان علت‌ها، عمق [و] ظرافت سخن، حتی باریک‌بینان و دانشمندان [زمانه] نیز به‌درستی در نمی‌یابند. کم‌وبیش فراوانی سخن [دانشمندان زمانه] باوری عظیم بر کم‌دانشی شان تواند بود.<sup>۹</sup>

25-ōwōn abar čim ī ham pursišnihā agar ast ī-tān rōšn-tar paydāḡ ud čimīḡ-tar abāyēd, nazdīk-tar rāh ō rāst nigēzišn ud rōšn nē jud ō wizir ī frazānag pēšōbāy ī dēn. man čand-am dānišn ādūḡih hamē ka pursēd u-m tuwān pāsoxēnēm.

بنابراین اگر راجع به موضوعات [مربوط به پاسخ] این پرسش‌ها [چیزی] هست که [مایلید] برایتان روشن‌تر شود و [دلیل] منطقی‌تر لازم است، نزدیک‌ترین راه برای [دریافت] توضیحی راست و روشن به‌جز [مراجعه] به حکم پیشوای دینی فرزانه، [راهی] نیست. از این رو به اندازه دانش و آگاهی‌ام، هرگاه که برسید و بتوانم، پاسخ می‌دهم.

26- ka wehān gōhrān-ēwēnag \*wistarīd<sup>10</sup> wizirēnīdār wuzurg sūd xwēš: xwēšagān dōstīh ud

1. کرینبروک (ibidem)، جعفری دهقی (Jaafari-Dehaghi, p. 36): mādayān-tar.

2. همه نسخه‌ها: HWHTWNt'ik'.

3. علم لدنی.

4. تصحیح کرینبروک (Kreyenbroek, p. 173).

5. متن: OL.

6. متن: šlmk'.

7. کرینبروک: (ibid, p. 174) kem.

8. متن: 'k'syhsn : 'k'sšn'.

9. میرفخرایی (ص ۹): «از آنجا که این متن‌ها درباره شرح و تفسیر است، به‌سبب ژرفا و ظرافت سخن و نیز به‌دلیل کمبود شرح و بسط مطلب، حتی برای باریک‌بینان و عالمان نیز روشن نیست و این گمان قوی را در مورد فقر آگاهی من برمی‌انگیزد».

10. متن: wstryt': J2 ;wslyt'.

drōdīh ud ahlāyīh-paymōgīh ud druž-nihānēnīdārīh čē-m ašmā kām kunišn man āgāhēnīdan framāyēd.

[اکنون] که مؤمنان همچون گوهر پراکنده‌اند<sup>۱</sup>، مفسر احکام دینی سودی بزرگ [برای] خویش [به‌دست آورده‌است]: دوستی و دعای خیر خویشان و [آراستگی به] جامه پرهیزگاری و دورداشتن دروغ. هرآنچه کام شماست، مرا آگاهی دهید [تا] انجام دهم.

27- u-tān nōg-nōg-iz āfrīn. ān ī-tān xwad andar nāmag pad bun ud sar-iz nibišt jūd-jūd pad xwēš niyābag, \*spurrīg<sup>2</sup>, <šāyēd><sup>3</sup>šād, burzišnīg frazāmīhād, abāg \*a-barīd<sup>4</sup> paywastagīhā ī az bun ō frazām ud wēhm-xākān-iz burzišnīg.

هرآینه بر شما آفرین باد! آنچه شما در نامه‌تان در آغاز و در پایان (= سرتاسر) نوشته بودید،<sup>۵</sup> برای تک‌تک شما به شایستگی، به کمال، به شادی و به‌گونه‌ای ستودنی همراه با پیوندی ناگسستگی و جاودانی به انجام رسد و [در این] جهان فراخ نیز ستوده [گردد].

28- paččēn ī pursišn čiyōn pāsox, ēd kū ka-š čiš andar nest ān čim rāy juttar ōwōn sahēm čiyōn nibēsihēd.

نسخه پرسش و پاسخ [این است]، هنگامی که چیزی (= مسئله‌ای) در میان نیست، [که] با آن مخالف باشد؛ آن‌گونه که به نظرم درست است، نوشته می‌شود.

## واژه‌نامه

abzōn-padēxīhā (3)	با نیک‌بختی روزافزون
ābrōyīg (11)	آبرومند
āfrīn- (3)	ستایش کردن، ستودن
ahlāyīh-paymōgīh (26)	جامه پرهیزگاری
awištāftag-menišnīh (22)	تشویش ذهنی
a-wizīrišnīg (12)	اجتناب‌ناپذیر
bārīg-saxwanīh (24)	ظرافت سخن
bārīg-wēnišnān (24)	باریک‌بینان

۱. منظور این است که متفرق و پراکنده شده‌اند.

۲. متن: 'spwlyk :BK ;wspwlyk'.

۳. احتمالاً اشتباه کاتب است در نگارش کلمه šād.

۴. TD: 'hblyt'؛ دیگر نسخه‌ها: 'sblyt'.

۵. شاید منظور مدح و دعای خیر به‌دینان است. کریببروک و جعفری دهقی: «... آنچه شما از آغاز تا پایان نامه‌تان نوشته بودید...» (Kreyenbroek, p. 176; Jaafari-Dehaghi, p. 39).

bē-dudīgarīh (10)	بی‌همتایی
bowandag-mēnīdārīhā (7)	کامل‌اندیشانه
čihrag-dānišn (23)	دانش فطری، علم لدنی
čimīg (5,12,16,25)	هدفمند؛ منطقی
dārmag-dānišnān (24)	دانشمندان
dēnīg-wizōyišnihā (1)	دین‌پژوهی
dēnīg-wizīr-abāyišnigihā (14)	لزوم [دانستن] احکام دینی
dēnīg-wurrōyišnihā (14)	از روی اعتقاد دینی
dar - dar (16,17)	فصل به فصل
dawr (15)	دوره، عصر، زمان
dēr-wurrōyišnih (11)	ایمان‌راسخ
dranjēnīd-zand (8)	زندآگاه
drust-čimīh (22)	براساس منطق
druz-nihānēnīdārīh (26)	دور داشتن دروغ
ēkīh ī bē dudīgarīh (10)	یگانگی
gōkānīg-passoxtīh (12)	پاسخ مفصل
gōwizārīdan, gōwizār- ham-ārzūg (5)	به تفصیل بیان کردن هم‌آرزو
ham-ēmēd (5)	امید یکسان داشتن، هم‌امید
ham-ēstišn (5)	استوار، پابرجا
ham-wēnišnih (4,5)	دیدار
hangām hangām (15)	هرگاه
hu-čihr-pursišnih (12)	پرسش‌های شایسته
hu-čašmīh (9)	نیک‌نظری
hu-ēwāz (14)	شیوا
judīh (10)	بی‌رقیبی
kam-pardazišn (12)	مجال کم
kām-taftīg (12)	اشتیاق بسیار
kirbag-uskārišnih (1)	ثواب‌اندیشی
kustag kustag (8)	همه‌جا
meh-pāyag (6)	بزرگوارانه
mēnōg-mardān (7)	روحانیان
nēk-frazāmīh (3)	نیک‌سرانجامی
nērōg ī čihr (1)	نیروی نهاد
nihādag (23)	[آثار] به جای مانده، میراث
nimūdār čim (8)	مفسر علت‌ها
nōg-nōg (27)	هرآینه

ōš-ayādīh (18)	به یاد داشتن
ōšmurd-mānsar (8)	مفسر کلام مقدس
padēxīh ī saxwan (24)	فراوانی سخن
pargūd-az-ōšīh (22)	بی‌خردی
purr-dōstīh (6)	دوستی زیاد
purr-dōšāramīhā (3)	الطاف فراوان
purr-paymānīhā (3)	به‌کاملی
pursišnīg-nāmag (3)	پرسش‌نامه
rōšnīhā-nimūdārīh (22)	به‌روشنی نشان دادن
spōz-az-gāhīh (12)	عدم تأخیر (در کار)
srawāgīhēd (11)	کلامی که (در مدح کسی) گفته شود
stāyīdārīh-frāy-būdīhā (10)	زیاده‌روی در ستایش
škeft-kōxšīdārīh (8)	بسیارستیزی
uskārd-dādestān (8)	مجتهد در احکام دینی
wāspuhragānīg (0)	به‌عنوان خدمتگزار
wāspuhrēnīdan, wāspuhr- (0)	به خدمت گماشتن
wizīdār kirbag (8)	خواهان ثواب
wizīrēnīdār (26)	مفسر احکام دینی، حکم‌دهنده
wizōyišnīg-menišnīh (12)	آماده‌سازی ذهنی، لفظاً: اندیشه همراه با پژوهش، اندیشه دقیق
wēš-dōstīh (10)	دوستی فراوان
wuzurg-abardomīhā (3)	بزرگوارانه
xrad-xwāhīšnīh (1)	خرددوستی
xwāstārīh ī az šāhīgān (15)	مأموران حکومتی، مالیات‌بگیران
xwaš-menišnīh (9)	نیک‌اندیشی
yazdān xwābarīh (8)	لطف یزدان
zōr ī gōhr (1)	توان ذات

## منابع

تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، سخن، چاپ اول، تهران ۱۳۷۶.  
دست‌نویس ت ۴ الف، روایات پهلوی، دادستان دینیک، نامکیهای منوچهر، گزیده‌های زاتسپریم و جز آن، به کوشش ماهیار نوابی، کیخسرو جاماسپ آسا، گنجینه دست‌نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی ۵۲، ۱۳۵۵ش.

میرفخرایی، مهشید، دادستان دینی (پرسش‌های ۴۱-۹۲)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۷.

- Anklesaria, T.D., *The Dādistān-I Dēnik*, Part 1, purishn I-XL, fort printing press Bombay 1911.
- Boyce, M., *Zoroastrians: Their Religious Beliefs and Practices*, Routledge and kegan paul, London 1979.
- Jaafari-Dehaghi, M., *Dādestān ī Dēnīg*, Association pour l'avancement des études Iranniennes, Paris 1998.
- Kanga, Maneck F., "Life and Letters of Manushchihhr Goshnjam", *Poure Davoud Memorial Volume II*, Bombay 1951, p. 189-204.
- Kreyenbroek, P.G., "The Introduction to the Dādestān ī Dēnīg", *Au carrefour des religions mélanges offerts à Philippe Gignoux, Res Orientales VII*, R. Gyselen (ed.), Buressur-Yvette: G.E.C.M.O. 1995, p. 171-176.
- Macuch, M., "Pahlavi Literature", *A History of Persian Literature* vol. XVII, The Literature of Pre-Islamic Iran, R. E. Emmerick and M. Macuch (eds.), I. B. Tauris., London 2009, p. 116-190.
- MacKenzie, D. N., *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford university press, London 1971.
- Shaki, M., "Dādestān ī Dīnīg", *Encyclopaedia Iranica VI*, E. Yarshater (ed.), Routledge Kegan poul, California 1993.
- West, E.W., "Pahlavi Literature", *Grundriss der iranischen Philologie*, vol. 2, W. Geiger and E. Kuhn (eds.), Verlag von karl j. Trübner, Strassburg 1896-1904, p. 75-129.

داتا پهلوی  
THE DÂTISTÂN-I DÎNĪK.

INTRODUCTION.

داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی  
داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی  
داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی

داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی  
داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی  
داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی

داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی (1) 1

داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی  
داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی  
داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی 2

داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی (2) 3

داتا پهلوی داتا پهلوی داتا پهلوی 3

1 H, J<sub>2</sub>, DF om. this heading— 2 TD داتا پهلوی; BK داتا پهلوی.— 3 BK  
داتا پهلوی; TD داتا پهلوی.— 4 J<sub>2</sub> omits.— 5 All but TD داتا پهلوی.— 6 BK  
داتا پهلوی.— 7 All but TD, BK داتا پهلوی.— 8 BK داتا پهلوی.— 9 Thus TD; others  
داتا پهلوی.— 10 H repeats.— 11 J<sub>2</sub> داتا پهلوی; TD داتا پهلوی; BK داتا پهلوی.  
— 12 TD داتا پهلوی; J<sub>1</sub> داتا پهلوی; J<sub>2</sub>, H, DF داتا پهلوی;  
BK داتا پهلوی.— 13 J<sub>1</sub>, DF داتا پهلوی; see notes 98, 101, 172.— 14 TD, BK omit.







INTRODUCTION §§ 10-15.

5

۱۳۰۷-۳ و ۱۳۰۸ (۱۴) ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳  
۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳  
: ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳

۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ 13 (15) 13 13

۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳  
۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳  
: ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳

۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ 14 (16) 14 14

۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳  
۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳  
: ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳

۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ 15 (17) 15 15

۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳  
۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳  
: ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳ ۱۳۰۷-۳

96 J<sub>2</sub>, DF ۱۳۰۷-۳; BK, K<sub>33</sub> ۱۳۰۷-۳. — 97 All but TD ۱۳۰۷-۳. Even in TD  
۱۳۰۷-۳ is written peculiarly here as well as in ۱۳۰۷-۳ above on p. 4, l. 15. — 98 TD  
۱۳۰۷-۳; others ۱۳۰۷-۳; see notes 191, 172. — 99 H, DF ۱۳۰۷-۳. — 100 TD  
۱۳۰۷-۳. — 101 H ۱۳۰۷-۳; see notes 13, 98, 172. — 102 All but TD, K<sub>33</sub> ۱۳۰۷-۳. —  
103 BK ۱۳۰۷-۳. — 104 TD, DF ۱۳۰۷-۳. — 105 TD, K<sub>33</sub> ۱۳۰۷-۳; BK,  
DF ۱۳۰۷-۳. — 106 All but TD ۱۳۰۷-۳. — 107 All ۱۳۰۷-۳. — 108  
Thus TD; others ۱۳۰۷-۳. — 109 BK, K<sub>33</sub> ۱۳۰۷-۳. — 110 J, omits.



INTRODUCTION §§ 16-24.

7

۱۳۹ ۱۳۸ ۱۳۷ ۱۳۶ ۱۳۵ ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۳۲ ۱۳۱ ۱۳۰ ۱۲۹ ۱۲۸ ۱۲۷ ۱۲۶ ۱۲۵ ۱۲۴ ۱۲۳ ۱۲۲ ۱۲۱ ۱۲۰ ۱۱۹ ۱۱۸ ۱۱۷ ۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۳۹ TD omits. — ۱۴۰ BK ۳; see notes 97, 117. — ۱۴۱ Thus all for ۱۳۸-۱۳۹. —  
 ۱۴۲ TD ۱۳۸ ۱۳۷ ۱۳۶ ۱۳۵ ۱۳۴ ۱۳۳ ۱۳۲ ۱۳۱ ۱۳۰ ۱۲۹ ۱۲۸ ۱۲۷ ۱۲۶ ۱۲۵ ۱۲۴ ۱۲۳ ۱۲۲ ۱۲۱ ۱۲۰ ۱۱۹ ۱۱۸ ۱۱۷ ۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱۲ ۱۱۱ ۱۱۰ ۱۰۹ ۱۰۸ ۱۰۷ ۱۰۶ ۱۰۵ ۱۰۴ ۱۰۳ ۱۰۲ ۱۰۱ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸ ۹۷ ۹۶ ۹۵ ۹۴ ۹۳ ۹۲ ۹۱ ۹۰ ۸۹ ۸۸ ۸۷ ۸۶ ۸۵ ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱  
 ۱۴۳ All but TD om. — ۱۴۴ All ۱۳۸-۱۳۹. — ۱۴۵  
 Thus TD; others ۱۳۸-۱۳۹. — ۱۴۶ TD ۱۳۸. — ۱۴۷ All but TD ۱۳۸. — ۱۴۸ TD  
 ۱۳۸. — ۱۴۹ TD ۱۳۸-۱۳۹. — ۱۵۰ BK ۱۳۸; DF ۱۳۸. — ۱۵۱ DF  
 ۱۳۸. — ۱۵۲ TD ۱۳۸-۱۳۹; H, BK, K<sub>3</sub>, ۱۳۸. — ۱۵۳ K<sub>3</sub>, BK ۱۳۸. —  
 ۱۵۴ J<sub>2</sub>, H ۱۳۸. — ۱۵۵ J<sub>1</sub>, ۱۳۸; DF ۱۳۸; BK ۱۳۸. — ۱۵۶ TD  
 ۱۳۸. — ۱۵۷ TD, BK, K<sub>3</sub>, ۱۳۸. — ۱۵۸ TD, BK ۱۳۸. — ۱۵۹ TD  
 ۱۳۸. — ۱۶۰ Thus all; for ۱۳۸. — ۱۶۱ TD, BK, K<sub>3</sub> om. — ۱۶۲ Thus all; for  
 ۱۳۸. — ۱۶۳ All but BK add ۱۳۸. — ۱۶۴ TD omits ۱۳۸.



ارسال: ۱۴۰۱/۰۱/۱۴

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۷

10.22034/nf.2024.196539

## دستوری شدگی ساخت آینده در برخی زبان های ایرانی

محمد مهدی اسماعیلی\* (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران)

چکیده: یکی از عوامل درونی دگرگونی های زبانی فرایند دستوری شدگی است و منظور از آن اعطای ماهیت یا نقشی دستوری به واژه های است که پیش تر آزاد و مستقل بوده است. بررسی های تاریخی بیانگر آن است که اکثر فعل های کمکی در بسیاری از زبان های دنیا قبلاً فعل واژگانی بوده اند و کاربرد ثانوی آنها در نقش فعل کمکی نتیجه موردی از دستوری شدگی با عنوان معین شدگی است. این مقاله با بررسی شواهد و نمونه هایی از برخی از زبان های ایرانی میانه و نو، به ویژه زبان ها و گویش های مرکزی ایران، مشخص می سازد که به موازات و مشابه با آنچه در تحول زبان فارسی میانه به نورخ داد و فعل واژگانی «خواستن» با تبدیل شدن به فعل کمکی برای بازنمایی مفهوم آینده مورد استفاده قرار گرفت، در این زبان ها نیز فعل جعلی «کامیدن» دستخوش تغییر شده و به فعل کمکی آینده ساز تغییر یافته است. ولی با این تفاوت اساسی که در این زبان ها فعل مذکور با از دست دادن کاربرد واژگانی خود به عنوان یک واژه مستقل، به طور کامل به فعلی کمکی یا در مواردی حتی به ادات کمکی تبدیل شده است.

کلیدواژه ها: دستوری شدگی، فعل کمکی، ساخت آینده، تکواژ «کام»، زبان های ایرانی میانه و نو، گویش های مرکزی ایران.

## ۱. مقدمه

علاوه بر دگرگونی‌های صوتی و معنایی و واژگانی که معمولاً جلوه و نمود بیشتری دارند و تغییر و تحوّل در آنها بیشتر محسوس است، دگرگونی‌های دستوری (صرفی - نحوی) تقریباً فراوانی نیز در زبان‌های دنیا دیده می‌شود. آراتو (ص ۱۷۱-۱۸۱) براساس نظر بنونیست (Benveniste, p. 83-94) همه دگرگونی‌های دستوری را به دو دسته کلی محافظه‌کارانه و نوآورانه تقسیم کرده و دستوری‌شدگی را به‌عنوان فرایندی در زمانی، قابل توجه‌ترین شیوه ورود عناصر و مقولات جدید در نظام صرفی یک زبان معرفی کرده است. این اصطلاح را که اولین بار زبان‌شناس فرانسوی میه<sup>۱</sup> همراه با قیاس به‌عنوان دو فرایند تشکیل‌دهنده صورت‌های دستوری جدید مطرح کرد، عبارت است از تغییر یک واژه مستقل و آزاد به یک عنصر یا نشانه دستوری (آراتو، ص ۱۸۱). با اینکه اشارات اولیه درباره مفهوم دستوری‌شدگی عمدتاً مبتنی بر زبان‌های خانواده هندواروپایی بود، ولی بررسی و مطالعات بعدی مشخص نمود که این فرایند در دیگر زبان‌های دنیا نیز شواهد و نمونه‌های زیادی دارد و در واقع در بسیاری از موارد عناصر تصریفی زبان‌ها نتیجه دستوری‌شدگی یک ترکیب نحوی پیشین و اولیه‌اند و صورت‌های متشکل از ستاک و وند دراصل به مجموعه‌ای از اسامی و افعال مستقل بازمی‌گردند. همچنین بررسی‌های صورت‌گرفته بیانگر آن بود که در طی مسیر دستوری‌شدگی، مراحل مشخصی با ترتیبی به شرح پیوستار زیر طی می‌شود:

واحد واژگانی < واحد دستوری (نقشی)<sup>۲</sup> < واژه‌بست < وند تصریفی

طبق این پیوستار با گذر از هر مرحله به مرحله بعدی عناصر زبانی دستوری (شده) تر می‌شوند و به‌عبارت دیگر هر یک از عناصر زبانی نسبت به عنصر سمت راست خود دستوری‌تر است. همچنین این نمودار گذر از صورت‌های زبانی تحلیلی‌تر به صورت‌های زبانی ترکیبی‌تر را نشان می‌دهد (Velupillai, p. 387).

از رایج‌ترین موارد دستوری‌شدگی در زبان‌ها استفاده از افعال واژگانی در نقش فعل کمکی برای بیان مفاهیم زمان، وجه و نمود در برخی ساخت‌های دستوری است که بنونیست (Benveniste, p. 83-94) آن

---

### 1. Meillet

۲. در منابع مختلف از اصطلاحات متنوع و مختلفی برای نامیدن دو مرحله اول استفاده شده است از جمله «کلمه واژگانی» lexical word، «واحد واژگانی» lexical item، «کلمه محتوایی» content word، «واحد محتوایی» content item، (برای اشاره به مرحله اول)؛ و «کلمه نقشی» function(al) word، «واحد نقشی» function(al) item، «کلمه دستوری» grammatical word، «واحد دستوری» grammatical item (برای اشاره به مرحله دوم).

را معین‌شدگی<sup>۱</sup> نامید. از میان نمونه‌های فراوان معین‌شدگی شاید مهم‌ترین و قابل‌توجه‌ترین مورد، مانند آنچه در فارسی و برخی دیگر از زبان‌ها رخ داده‌است، ظهور فعل‌های کمکی، نشانگر زمان آینده باشد. با آنکه مفهوم زمان آینده مفهومی جدید در حوزه شناخت بشر نیست، اما رمزگذاری مستقل آن در بسیاری از زبان‌های دنیا پدیده‌ای متأخر است (داوری و نغزگوی کهن، ص ۶۲). به تصریح دال و ولوپیلایی (Dahl and Velupillai, p. 270) از مجموع ۲۲۲ زبان بررسی شده، ۱۱۰ مورد یعنی نصف زبان‌های شمارش شده دارای ساختی تصریفی بوده‌اند و ۱۱۲ زبان دیگر هیچ‌گونه ابزار تصریفی برای بیان آینده نداشته‌اند.<sup>۲</sup> در اغلب موارد ساخت‌های آینده تصریفی مشتق از ساخت‌های ترکیبی (با استفاده از افعال کمکی یا ادات) هستند که آنها نیز در اصل منشعب و نشئت‌گرفته از ساخت‌هایی هستند که به مفاهیمی چون الزام، خواست یا قصد<sup>۳</sup> و حرکت اشاره دارند و البته در این میان، ابزارهای بیان خواست به‌صورت بالقوه بیش از دیگر ابزارها توانایی رمزگذاری رویدادهای زمان آینده را دارند (ibidem: داوری و نغزگوی کهن، ص ۶۳).

هدف مقاله حاضر توصیف و بررسی روند دستوری‌شدگی فعل جعلی «کامیدن» (محصول فرایند تبدیل اسم «کام» به فعل، متناظر با افعال «کامستن» در فارسی میانه و «کامادن» در پهلوی اشکانی) از یک فعل واژگانی مستقل و آزاد به فعلی کمکی و نهایتاً یک ادات یا عنصر نقشی نشانگر زمان آینده در برخی از زبان‌های ایرانی میانه و نو، و به‌طور اخص برخی زبان‌ها و گویش‌های مرکزی ایران است که به‌جز چند اشاره کوتاه در برخی منابع، تا به حال مغفول مانده و کمتر توصیف دقیقی از وضعیت آنها ارائه شده‌است. در مقاله پیش رو که برخی داده‌های گویشی آن نتیجه تحقیق میدانی نگارنده و مابقی برگرفته از آثار و پژوهش‌های زبان‌شناختی و گویشی است، ضمن توصیف تغییر و تحول صورت‌گرفته بر روی این فعل جعلی، روند دستوری‌شدگی آن در هر یک از زبان‌های مطرح‌شده مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

---

### 1. auxiliiation

۲. در نقشه ارائه‌شده (ibid, p. 278) زبان بلوچی جزو زبان‌های دارای ساخت آینده تصریفی معرفی شده‌است که ظاهراً اشتباه است، چون در هیچ‌یک از آثار و منابع دستورزبان بلوچی به چنین مطلبی اشاره نشده‌است.

### 3. volition/intention

## ۲. پیشینه تحقیق

از آنجایی که صورت‌های آینده، که در هر یک از زبان‌های هندواروپایی نو به کار می‌رود، با بقیه تفاوت زیادی دارد، بازسازی ساخت آینده در زبان هندواروپایی آغازین به‌عنوان یکی از مقولات تصریفی فعل که از نظر ساخت‌واژی جدا از بقیه زمان‌های فعلی باشد، همواره مورد بحث زبان‌شناسان بوده است. تنها شواهد پراکنده‌ای از ساخت آینده وجود دارد که آنها هم مربوط به گروه‌های زبانی دو حد شرقی (گروه بالتی - اسلاوی و هندوایرانی) و غربی (گروه سلتی) محدوده جغرافیایی خانواده هندواروپایی است و بنابراین باید نتیجه نوآوری‌های بعدی در این زبان‌ها بوده باشد (Mallory and Adams, p. 63). به همین دلیل به باور بسیاری، زبان هندواروپایی آغازین ساخت ویژه‌ای برای بیان مفهوم آینده نداشته و مفهوم آیندگی مانند آنچه در بسیاری از زبان‌های رایج امروزی دنیا دیده می‌شود، به‌وسیله مضارع اخباری به‌همراه قیده‌های نشانگر آینده یا وجه التزامی یا حتی صورت‌هایی از ستاک آرزویی بیان می‌شده است (Beekes, p. 252). ولی تغییر و تحولات تاریخی صورت‌گرفته در این خانواده زبانی، به‌خصوص دستوری‌شدگی فعل‌های اصلی به کمکی، باعث پیدایش ساخت‌های آینده غیرتصریفی در هر یک از زبان‌های هندواروپایی نو شده است که با یکدیگر تفاوت زیادی دارند.

برخی از محققین مانند هاک (Hock, p. 496) و فریدمن (Friedman, vol. 1, p. 666) معتقدند که شواهدی وجود دارد که از بین افعال واژگانی دو فعل «خواستن» و «داشتن»<sup>۱</sup> برای تبدیل شدن به نشانه آینده‌ساز با هم رقابت داشته‌اند و در هر یک از زبان‌های موجود، یکی از این دو فعل دستوری شده است. ظاهراً قدیمی‌ترین مورد دستوری‌شدگی دو فعل مذکور مربوط به دو زبان لاتین و یونانی است که در اولی فعل «داشتن» و در دومی فعل «خواستن» به فعل کمکی آینده‌ساز تبدیل شده است.<sup>۲</sup> مثال دستوری‌شدگی فعل «خواستن» به‌عنوان نشانه آینده‌ساز در زبان یونانی به موضوع حذف مصدر در این زبان مربوط است. نشانه آینده‌ساز /θa/ در یونانی نواز مصدر thélei «خواستن» در یونانی باستان مشتق شده است. در تحول زبان یونانی با از بین رفتن ساخت‌های مصدری، ساخت بند وابسته، جانشین آنها شد، به‌عنوان مثال عبارت thélō hina gráphō می‌توانست هم به معنی «می‌خواهم که

۱. فعل «داشتن» در زبان‌های رومیایی برای بازنمایی نمود کامل هم دستوری شده است (Heine and Kuteva, p. 7).

۲. با این که زبان لاتین در ابتدا ساخت آینده تصریفی خاصی داشته است ولی با مهجور شدن و نابودی تدریجی این ساخت، ساخت آینده جدیدی متشکل از مصدر فعل اصلی و فعل habēre «داشتن» شکل می‌گیرد. در واقع ترکیب نحوی مصدر فعل اصلی و فعل کمکی «داشتن» که در ابتدا برای رساندن مفهوم اجبار و الزام به کار می‌رفته کم کم به معنی آینده تغییر یافته است (Malmkjær, p. 234).

بنویسم» و هم به معنی «خواهم نوشت» باشد؛ و به همین ترتیب عبارت *thélei hina grápheí* می‌توانست هم به معنی «می‌خواهد که بنویسد» و هم به معنی «خواهد نوشت» باشد. کم‌کم با منحصر شدن ساخت آینده به صورت سوم شخص مفرد */θeli/* (از *thélei* باستان) و سپس تغییر یافتن ترکیب */θeli/ hina/* (یعنی توالی فعل واژگانی «خواستن» و متمم‌نمای بند پیرو) به ادات */θa/*<sup>۱</sup> سرانجام صورت آینده */θa yráfō/* «خواهم نوشت» به دست آمد و صورت */θélo na yráfō/* در معنی «می‌خواهم که بنویسم» باقی ماند (Campbell, p. 238-239; Hock, p. 496).

به جز یونانی (از شاخه هلنی) بیشتر زبان‌های منطقه همگرایی زبانی بالکان<sup>۲</sup> (که متعلق به چهار شاخه اسلاوی، ایتالی، آلبانیایی و هندوآریایی خانواده هندواروپایی هستند) نیز ساخت آینده‌ای دارند که محصول دستوری‌شدگی فعلی با معنای «خواستن/آرزو کردن» است.<sup>۳</sup> این ساخت‌ها البته به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته اول زبان‌هایی که نشانه آینده در آنها تبدیل به اداتی غیرتصرفی شده است و دسته دوم زبان‌هایی که نشانه آینده فعل کمکی تصریف‌پذیر است. گونه اول یعنی استفاده از ادات، غیراز یونانی نو که پیش‌تر گفته شد، در زبان‌های بلغاری (ادات *šte*)، مقدونیه‌ای (ادات *ke*)، آلبانیایی (ادات *do* + ساخت التزامی) و رومانی بلغاری (ادات *kam*)؛ و در گونه دوم استفاده از فعل کمکی در زبان‌های رومانیایی (*voi*) و صربی-کرواتی (*ću, ćeš, će*) دیده می‌شود (Dahl, p. 323; Hock, p. 496; Trask, p. 315-316; Campbell, p. 301; Boretzky and Iqila, p. 719, cited in Heine and Kuteva, p. 26-27). همان‌گونه که در جدول ۱ نیز مشخص است در بیشتر این زبان‌ها نشانه آینده‌ساز (ادات یا فعل کمکی) پیش از فعل اصلی می‌آید.

جدول ۱ اول شخص مفرد آینده «نوشتن» در برخی زبان‌های بالکان (Hock, p. 496)

کاربرد فعل کمکی آینده‌ساز	کاربرد ادات آینده‌ساز
رومانیایی <b>voi scrie</b>	آلبانیایی <b>do të shkruaj</b>
صربی-کرواتی <b>pisa-ću</b>	بلغاری <b>šte piša</b>
	رُمانی بلغاری <b>ka(m) hramosarav</b>

1. */θeli hina/ > /θeli na/ > /θe na/ > /θa na/ > /θa/* (Campbell, p. 239)  
 2. Balkan Sprachbund

۳. استثنائاً در برخی گویش‌های آلبانیایی فعل «داشتن» دستوری شده است.

زمان آینده در ارمنی کلاسیک متأخر، با التزامی آنوریست اصلی<sup>۱</sup> بیان می‌شده که در تحول به ارمنی میانه (ارمنی کیلیکیایی) و گویش‌های نوی ارمنی از بین رفته و صورت‌های ترکیبی گوناگونی جایگزین آن شده‌است. مثلاً در ارمنی میانه صورت‌های صرف‌شده فعل gamim «خواستن» با قرارگرفتن پیش از مصدر فعل اصلی، مفهوم آینده را نشان می‌داد که در هیچ‌یک از گویش‌های نوی ارمنی این ساخت باقی نمانده‌است (Sayeed and Vaux, p. 1156). سعید و وُکس (ibidem) معتقدند کاربرد «خواستن» به‌عنوان فعل کمکی در زبان ارمنی میانه نتیجه تأثیر منطقه همگرایی زبانی بالکان است که از نظر جغرافیایی به بیزانس و امپراتوری عثمانی و متعاقباً منطقه کیلیکیه یعنی خاستگاه زبان ارمنی میانه، نزدیک و مرتبط بوده‌است.

در شاخه ژرمنی نیز معین‌شدگی فعل خواستن در چندین زبان رخ داده‌است. مورد بسیار معروف آن ساخت آینده انگلیسی است که در آن دو فعل will و shall (انگلیسی باستان: willan و sculan) که در اصل به‌معنای «خواستن» بوده، از قرن دوازدهم میلادی با تغییر وضعیت و با تهی‌شدگی معنایی (از دست دادن معنای خواستن) تبدیل به نشانه آینده‌ساز شده‌اند. این صورت‌های دستوری‌شده معمولاً با کاهش یا سایش آوایی<sup>۲</sup> نیز همراه‌اند، که بر همین اساس در انگلیسی، صورت‌های مخفف I'll, she'll و my dog'll do it دیده می‌شود (آرلاتو، ص ۱۸۲-۱۸۳؛ Campbell, p. 238).

### ۳. فرایند تبدیل<sup>۳</sup> تکواژ «کام» از مقوله اسم به ماده فعل

در این بخش پیش از پرداختن به فرایند دستوری‌شدگی تکواژ «کام» به نشانه آینده‌ساز در زبان‌های ایرانی میانه و نو، سیر و روند تحولات تکواژ «کام» از دوره باستان تا میانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلمه kāmā «کام» به معنی «خواست» (مشتق از ریشه فعلی \*kā- به معنی «خواستن، دوست داشتن» در ایرانی باستان) در دو زبان اوستایی و فارسی باستان صرفاً به‌صورت اسم به‌کار رفته و کاربرد فعلی نداشته‌است. البته وجود صورت فعلی kāmāyati «آرزو می‌کند، اشتیاق دارد؛ جماع می‌کند» در سنسکریت بیانگر آن است که در آن زبان ظاهراً فرایند تبدیل اسم به فعل خیلی

1. original aorist subjunctive  
2. phonetic erosion  
3. conversion

زودتر رخ داده‌است. جملات زیر نشان‌دهنده کاربرد این اسم در زبان اوستایی و فارسی باستان است:

1. auramazdām avaθā kāma<sup>h</sup> āha<sup>!</sup>.  
اهورامزدا را این‌گونه کام بود (= اهورامزدا این‌گونه خواست) (کتیبه XPF، سطر ۲۱-۲۲).
2. kāməm āpanāiš pərənā aēibyō. (یسن ۲۸: ۱۰).
3. zaošāiča kāmāiča havāi hamərəθō amaēnijanō.  
در تاخت‌وتاز اوژنده [اند] دشمنان را به کام و خواست خویش (یشت ۱۳: ۳۳).

در گذر از دوره ایرانی باستان به میانه، این کلمه ضمن حفظ کاربرد اسمی خود، در اثر فرایند تبدیل که فرایندی نسبتاً زیبا بوده، به ماده مضارع جعلی تبدیل شده و صورت‌های تصریفی آن به‌کار می‌رفته‌است، مانند جملات زیر:

4. ka drōn kāmēd yaštan. (شایست نشایست، فصل ۳، بند ۳۲).
5. a'ōn čē'ōn rāzmird kē kāmēd āywān kirdan.  
همچون معماری که خانه می‌خواهد ساختن (متن y، بند ۵۴).
6. ka kadaq kāmēd kardan, nazdist uzēnag pad mayān kunēd.  
هرگاه خانه می‌خواهید کردن، نخست هزینه فراهم کنید (متون پهلوی، صفحه ۶۱، بند ۴۱).
7. bē ka frāyihā guftan kāmēd. (دینکرد ۵، فصل ۲۴، بند ۵).
8. aqar tō kāmēh ēn dō čiš čārag dānēh.  
اگر می‌خواهی چاره این دو چیز را بدانی.
9. bē ka-tān pursīd hē ēg-im nē kāmēm bē ka rāst gōwēm.  
اما چون پرسیدید جز راست چیزی نمی‌خواهم بگویم (یادگار زیران، بند ۴۰).

ماده ماضی نیز با افزوده شدن پسوندهای ماضی‌ساز جعلی [-ist] و [-ād] به ماده مضارع، در متون به‌شکل kāmīst- در فارسی میانه و kāmād- در پهلوی اشکانی مشاهده می‌شود. اگرچه ماده ماضی جعلی kāmīd- در متون گزارش نشده‌است ولی وجود صورت «کامید» در فارسی نو مشخص می‌کند که علاوه بر دو ماده ماضی جعلی گفته‌شده، این صورت هم احتمالاً وجود داشته‌است. مثال‌های زیر کاربرد ماده kāmīst- و kāmād- را در دو زبان فارسی میانه و پهلوی اشکانی نشان می‌دهد:

10. u-m kāmīst pad pēš-iš namāz burden.  
و خواستم به پیشش نماز بردن (ببرم) (اردادیراف‌نامه، فصل ۱۱، بند ۴).
11. frēdōn azīdahāg ōzadan kāmīst.  
فریدون اژی دهاک را خواست بکشد (شایست نشایست، فصل ۲۰، بند ۱۸).

12. artaxšēr ka stad, xwardan kāmist.  
اردشیر چون ستاند، خواست بخورد (کارنامه اردشیر بابکان، فصل ۹، بند ۱۱).
13. ka-š be ōzadan kāmist, gāw mardōmsaxwanihā aw-iš pahikārd kū.  
چون او را خواست کشتن، گاو به زبان آدمیان با او مجادله کرد (زادسپرم، فصل ۴، بند ۱۴).
14. warm ādurēn frasistan kāmād.  
موج آتشین برآمدن کرد.
15. ud grift kāmād ō hō šahrān.  
و خواست آن قلمروهای نور را بگیرد (متن ak، بند ۸).

همان‌گونه که از مثال‌ها مشخص است فعل «کامستن/کامادن» در این دوره فقط معنی «خواستن» داشته و ظاهراً در معنی و مفهوم فعل کمکی آینده‌ساز به‌کار نمی‌رفته‌است. درباره‌ی شکل و جایگاه فعل اصلی دو نکته گفتنی است: نکته اول آن که فعل اصلی به سه شکل ظاهر می‌شده است: معمولاً به شکل مصدر (جملات ۴-۷، ۱۰-۱۴)، گاه به شکل مصدر مرخم (جمله ۱۵) و در مواردی اصلاً صرف شده‌است (جملات ۸-۱۰). نکته دوم مربوط به جایگاه فعل اصلی در مقایسه با فعل کمکی «کامستن/کامادن» است که هم پس از فعل کمکی (مانند جملات ۴-۶ و ۸-۱۰) و هم قبل از آن قرار می‌گرفته‌است (مانند جملات ۷ و ۱۱-۱۵). در صرف زمان ماضی نیز به دلیل آن که «کامستن/کامادن» فعلی متعدی بوده، ساخت کنایی داشته و ضمایر پی‌بستی، فاعل دستوری آن را مشخص می‌کرده‌اند (جمله ۱۰).

#### ۴. دستوری‌شدگی تکواژ «کام» در زبان‌های ایرانی میانه شرقی

تکواژ /kām/ «کام» در متون دو زبان میانه شرقی یعنی سغدی و خوارزمی نیز دیده می‌شود ولی با این تغییر و تحول که در این دو زبان، علاوه بر رساندن مفهوم فعل واژگانی «خواستن»، در اثر دستوری‌شدگی نقش تازه‌ای نیز به دست آورده‌است. این نقش و کاربرد جدید را که محققان (سیمزویلیامز، ص ۲۶۸؛ Korn, p. 617) از وجوه مشترک این دو زبان در بخش ساختمان فعل برشمرده‌اند عبارت است از تغییر یافتن /kām/ به نشانه زمان نمای آینده. نکته قابل توجه در این دگرگونی آن است که چون تکواژ /kām/ با قرارگرفتن پس از فعل اصلی، هیچگاه پذیرا و میزبان شناسه‌های فعلی نیست، بلکه تصریف بر روی فعل اصلی صورت می‌گیرد باید آن را ادات زمان نما محسوب کرد نه فعل کمکی.

در سغدی ادات kām- (با حرف نویسی <k'm> و <q'm>) که معمولاً پس از صورت‌های

صرفی فعل مضارع اخباری (در مواردی مضارع التزامی، تمنایی، انشایی و امری) قرار می‌گیرد، در برخی متون به صورت *kān*- و در متون مسیحی در اثر سایش آوایی به صورت *kā*- و *qā(n)*- (پس از همخوان‌های خیشومی) نیز آمده است. مثال‌ها و جملات زیر ساخت آینده در سغدی را نشان می‌دهد (see Yoshida, p. 300, 306; Skjærvo, p. 24, 31).

- |     |   |  |
|-----|---|--|
| 16. | <i>βaxš-ām-kām.</i>                           | خواهم بخشید.                                 |
| 17. | <i>βər-θa-kām.</i>                            | خواهید بُرد.                                 |
| 18. | <i>šəw-ēm-kām.</i>                            | خواهیم رفت.                                  |
| 19. | <i>δūr zāy šō-θa-kām.</i>                     | دور جای خواهید رفت.                          |
| 20. | <i>xā δēndārt kū uštəmāx šəw-and-kām.</i>     | دینداران (= مانویان) خوب به بهشت خواهند رفت. |
| 21. | <i>əzu tāfā wēn-ām-kām.</i>                   | من تو را خواهم دید.                          |
| 22. | <i>nē parēθ-ān-kām...āpatē nē kun-ām-kām.</i> | (او را) نخواهم فروخت و به اسارت نخواهم گرفت. |

مثال‌های زیر بیانگر کاربرد ساخت آینده با استفاده از ادات *kām*- پس از شناسه‌های اخباری و التزامی در زبان خوارزمی است (see Durkin-Meisterernst, p. 355-356).

- |     |  |   |
|-----|--|---|
| 23. | <i>kacay-āmi-kām.</i>  | خواهم انداخت.                                       |
| 24. | <i>aβ-i-kām.</i>   | خواهی شد.   |
| 25. | <i>ne-k-ix[-kām].</i>  | [اگر] نکنید.  |
| 26. | <i>mān-bā ka=mi-hi ḥalāl-a ak-βi-kām, da=wa nyōs-ām-kām.</i> | به محض اینکه او را برای من حلال کنید، خواهم پذیرفت. |

مثال زیر کاربرد فعل *kām* در زبان سغدی را در نقش و معنی اصلی خود یعنی به‌عنوان فعلی واژگانی و در معنی «خواستن» نشان می‌دهد (see Yoshida, p. 312, 321).

- |     |           |                       |                    |             |
|-----|-----------|-----------------------|--------------------|-------------|
| 27. | <i>ke</i> | <i>kāmēnt</i>         | <i>par-patxwāy</i> | <i>wōnī</i> |
|     | who(REL)  | desire. (OPT.IMPF.3p) | par-kill           | him         |
- آنها که می‌خواستند/آرزو می‌کردند او را بکشند.

۱. این ادات در مواردی مثل *zwart-āz-kā* «می‌خواست برگردد» با ماضی استمراری ساخته شده با پسوند *-āz* هم به کار می‌رفته که معنی آینده در گذشته داشته است (Yoshida, p. 300).

## ۵. دستوری‌شدگی تکواژ «کام» در زبان‌های ایرانی نو

از میان زبان‌های ایرانی نو که تکواژ «کام» را در نقش نشانه آینده نگه داشته‌اند می‌توان به زبان فارسی سیستانی اشاره کرد. در این زبان تکواژ «کام» با تبدیل شدن به ادات [-kma] و قرار گرفتن پیش از فعل اصلی که به صورت مصدر می‌آید، زمان آینده را شکل می‌دهد. نکته قابل توجه پیوستن شناسه‌های فعل مضارع، به فعل اصلی است که البته در سه صورت اول شخص، دوم شخص و سوم شخص جمع یکسان و هم‌شکل‌اند. تکیه نیز روی هجای اول قرار دارد. مثال‌های جدول ۲ ساخت آینده دو فعل لازم و متعدی «رسیدن» و «گفتن» را نشان می‌دهد:

جدول ۲ ساخت آینده در گویش فارسی سیستانی (Lazard, p. 80)

'kma-rasidan-o	خواهم رسید	'kma-goftan-o	خواهم گفت
'kma-rasidan-i	خواهی رسید	'kma-goftan-i	خواهی گفت
'kma-rasidan-a	خواهد رسید	'kma-goftan-a	خواهد گفت
'kma-rasidan-e	خواهیم رسید	'kma-goftan-e	خواهیم گفت
'kma-rasidan-e	خواهید رسید	'kma-goftan-e	خواهید گفت
'kma-rasidan-e	خواهند رسید	'kma-goftan-e	خواهند گفت

به‌جز فارسی سیستانی، زبان یا گویش گرگانی قدیم از دیگر زبان‌های ایرانی نو است که ساخت آینده با تکواژ «کام» در آن وجود داشته‌است. در این زبان مرده و منسوخ (از گروه زبان‌ها و گویش‌های حاشیه دریای خزر)، زمان آینده با فعل کامان [\*kāmān] ساخته و صرف می‌شده‌است. فعل اصلی نیز به‌صورت مصدر و گاهی به‌صورت مصدر مرخم پس از آن قرار می‌گرفته‌است (کیا، ص ۱۳۰، ۲۷۵-۲۷۶). مثال‌های زیر کاربرد این فعل را در چهار صیغه فعلی (صورت اول و دوم شخص جمع گزارش نشده‌است) نشان می‌دهد (همان‌جا):

(۱) عیسی واتی که من کامان آهین = عیسی گفت که من خواهم آمدن.

(۲) در هر عالم که وینی تو در شکل بشر مدرک مدرکات کامی بین = در هر عالم که بینی تو در شکل بشر مدرک مدرکات خواهی بودن.

(۳) بسر این مرد کامه رسان = به سِر (راز) این مرد خواهد رسیدن.

(۴) ره بخنان کامند بین = راه به ایشان خواهند بردن.

فعل «کامان» فقط برای ساخت زمان آینده به‌کار می‌رفته و برای مفهوم خواستن از فعل «خواستن»

با ماده مضارع «خواز-» [\*xwāz-] و ماده ماضی «خواست-» [\*xwāšt-] استفاده می‌شده است (همان، ص ۱۰۴، ۲۷۵).

ولی از بین زبان‌های ایرانی نو بیشترین کاربرد و استفاده از ماده مضارع جعلی «کام» مربوط به گویش‌های مرکزی ایران است. گویش‌های مرکزی ایران که به گروهی از زبان‌ها و گویش‌های رایج در منطقه فلات مرکزی ایران (میان شهرهای اصفهان، یزد، ناین، کاشان، قم، دلیجان و خوانسار) اطلاق می‌شود، معمولاً به چهار زیرگروه اصلی به‌علاوه دو زیرگروه فرعی یا حاشیه‌ای تقسیم می‌شوند: (۱) زیرگروه شمال شرقی شامل گویش‌های منطقه کاشان و نطنز که تعدادشان نسبت به بقیه زیرگروه‌ها بیشتر است، مانند آرانی، ابیان‌های، ابوزیدآبادی، بادرودی، طره‌ای، فریزندی، قهرودی، یارندی، هنجانی و ولوگردی؛ (۲) زیرگروه جنوب شرقی مانند اردستانی، انارکی، ناینی، گویش زردشتیان کرمان و یزد معروف به بهدینی؛ (۳) زیرگروه جنوب غربی مانند گزی، سدهی، گویش کلیمیان اصفهان، جرقویه‌ای و ورزنده‌ای؛ (۴) زیرگروه شمال غربی شامل خوانساری، وانشانی و محلاتی. گویش‌های منطقه دشت کویر (شامل خوری، فرویگی) و گویش‌های منطقه تفرش (وفسی، ویدری، آمرهای و آلویری) دو زیرگروه حاشیه‌ای هستند (لکوک، ج ۲، ص ۵۱۷-۵۱۸).

یکی از ویژگی‌های بیشتر گویش‌های زیرگروه اول یعنی زیرگروه شمال شرقی، وجود ساختی جداگانه برای زمان آینده با استفاده از ماده مضارع جعلی «کام» است که در زیرگروه‌های دیگر (و نیز تعداد کمی از گویش‌های خود همین زیرگروه واقع در جنوب کوه کرکس، مانند طرقی، طاری و کیشه‌ای) اثری از آن دیده نمی‌شود. نکته قابل توجه اینکه می‌توان گویش‌های زیرگروه مذکور را براساس دو مؤلفه، یکی وضعیت و کاربرد تکواژ «کام» در ساخت آینده به‌عنوان فعل کمکی یا ادات کمکی، و دومی شکل نشانه‌های مطابقت فاعلی (که به‌صورت پسوند ظاهر می‌شوند یا واژه‌بست)، به چهار دسته زیر تقسیم کرد که در ادامه به توصیف و بررسی آن پرداخته خواهد شد.

## ۵. ۱. گویش‌های دسته اول

در گویش‌های این دسته مانند وضعیتی که در زبان فارسی نو هست، در اثر فرایند دستوری‌شدگی، تکواژ یا ماده مضارع [kām-] با پیوستن شناسه‌های مضارع (اخباری - التزامی) به آن و قرار گرفتن پیش از مصدر مرخم فعل اصلی، به ماده مضارع فعلی کمکی تبدیل شده که تصریف بر روی آن واقع می‌شود. در بررسی نگارنده این وضعیت در گویش‌های آرانی، ابوزیدآبادی، بادرودی، ده‌آبادی،

طراهی، فُهرودی، کُمجانی، وُلوگردی، هَنجَنی، یازندی و فَریزندی مشاهده شد (نک: جدول‌های ۳ تا ۱۵). برای مقایسه‌شناسه‌ها (که با حروف سیاه مشخص شده‌اند)، صورت‌های مضارع اخباری نیز همراه با صورت‌های آینده فعل ارائه شده‌است. یادآور می‌شود داده‌های گویشی بدون ارجاع برگرفته از تحقیق میدانی نگارنده است که تا کنون منتشر نشده‌است.

### ۵. ۱. ۱. آرانی

در گویش آرانی ساخت آینده با فعل کمکی [kəm-] صرف می‌شود (Yarshater, vol. 4, p. 247-248؛ علیجان‌زاده، ص ۱۶۲-۱۶۴). در جدول ۳ صرف آینده فعل [šode] «رفتن» (با مصدر مرخم [šū]) آمده است. طبق یارشاطر (ibidem.) این ساخت در گویش بیدگلی وجود ندارد.

جدول ۳ صیغگان آینده و مضارع اخباری فعل «رفتن» (Yarshater, vol. 4, p. 247-248)

kəm-o šu	خواهم رفت	a-š-o	می‌روم
kəm-e šu	خواهی رفت	a-š-e	می‌روی
kəm-e šu	خواهد رفت	a-š-e	می‌رود
kəm-im šu	خواهیم رفت	a-š-im	می‌رویم
kəm-ey šu	خواهید رفت	a-š-ey	می‌روید
kəm-an šu / kəm-ay šu	خواهند رفت	a-š-an / a-š-ay	می‌روند

مثال زیر (ibidem) نشانگر آن است که تحت تأثیر فارسی گهگاه از مضارع اخباری به جای آینده استفاده می‌شود:

aga nəhu bə-š-an lav čā dar-a-kan / dar-kəm-an ka

اگر آنها بروند لب چاه، می‌افتد/خواهند افتاد

### ۵. ۲. ۱. ابوزیدآبادی

در ابوزیدآبادی فعل کمکی [kem-] (با تکواژگونه‌های [m-] و [kom-]) پذیرای شناسه‌های مضارع اخباری - التزامی است ولی استثنائاً در دوم شخص جمع به جای شناسه [-iyä] از تکواژگونه [-ēd] استفاده می‌شود. شناسه‌های مفرد (که هر سه مختوم به واکه‌اند) در بافت‌هایی که بعد از آنها واکه قرار بگیرد، همخوان میانجی [n] در پایان‌شان ظاهر می‌شوند، مانند صیغگان فعل «آمدن» (نک: جدول ۴).

همچنین در صیغه اول شخص مفرد نیز در اثر همگونی<sup>۱</sup> واژه ماده فعل کمکی با واژه شناسه فعلی، فعل کمکی به صورت [kom-] ظاهر می‌گردد.

جدول ۴ صیغگان آینده «گفتن» و «آمدن» و مضارع اخباری «آمدن» (Lecoq, p. 198-202, 220)

kom-ō vā	خواهم گفت	kom-ōn ama	خواهم آمد	o-t-ō	می‌آیم
kem-ē vā	خواهی گفت	kem-ēn ama	خواهی آمد	e-t-ē	می‌آیی
kem-ē vā	خواهد گفت	kem-ēn ama	خواهد آمد	e-t-ē	می‌آید
kem-ēm vā	خواهیم گفت	kem-ēm ama	خواهیم آمد	e-t-ēm	می‌آییم
kem-ēd vā	خواهید گفت	kem-ēd ama	خواهید آمد	e-t-iyä	می‌آیید
kem-än vā	خواهند گفت	kem-än ama	خواهند آمد	e-t-än	می‌آیند

در جمله زیر (ibid: p. 221) وجود ضمائر پی‌بستی مفعولی پس از فعل کمکی (و پیش از فعل اصلی) باعث اضافه شدن همخوان خیشومی [n] در پایان شناسه فعلی شده است:

moy=mō	kem-ē[n]=a	xa	yā	kem-ē[n]=a	köš
mother=our	will-3sg=you(acc.)	eat(Inf.)	or	will-3sg=you(acc.)	kill

مادرمان خواهد خورد یا خواهد کشت

در صورت منفی ساخت آینده، ماده فعل کمکی آینده‌ساز با حذف دو آوای آغازی خود به شکل [m-] ظاهر می‌شود.

جدول ۵ ساخت منفی آینده فعل «گفتن» (حمیدی مدنی، ص ۱۰۵-۱۰۶)

no-m-ō vā	نخواهم گفت	ne-m-īm vā	نخواهیم گفت
ne-m-ī vā	نخواهی گفت	ne-m-īd vā	نخواهید گفت
ne-m-ī vā	نخواهد گفت	ne-m-an vā	نخواهند گفت

### ۵. ۱. ۳. بادرودی

در گویش بادرودی ماده مضارع فعل کمکی، تکواژ [kom-] است. مثال‌های جدول زیر صیغگان آینده و مضارع اخباری (استمراری) فعل [xardan] «خوردن» را نشان می‌دهد:

جدول ۶ صیغگان آینده و مضارع اخباری فعل «خوردن»

kom- <b>ũ(n)</b> xa	خواهم خورد	a-xor- <b>ũ(n)</b>	می‌خورم
kom- <b>e</b> xa	خواهی خورد	a-xor- <b>e</b>	می‌خوری
kom- <b>a</b> xa	خواهد خورد	a-xor- <b>a</b>	می‌خورد
kom- <b>ĩ(n)</b> xa	خواهیم خورد	a-xor- <b>ĩ(n)</b>	می‌خوریم
kom- <b>i</b> xa	خواهید خورد	a-xor- <b>i</b>	می‌خورید
kom- <b>ẽ(n)</b> xa	خواهند خورد	a-xor- <b>ẽ(n)</b>	می‌خورند

## ۵. ۱. ۴. ده آبادی

در گویش ده‌آبادی (رایج در روستای ده‌آباد، به گویش محل [diyāvâ]، در ده کیلومتری شمال غرب جادهٔ بادرود به ابوزیدآباد و کاشان) ساخت آینده با فعل کمکی [kam-] شکل می‌گیرد.

جدول ۷ صیغگان آینده و مضارع اخباری فعل «آمدن» (محمدی، ص ۶۷، ۷۹)

kam- <b>ân</b> tema	خواهم آمد	a-yg- <b>ân</b>	می‌آیم
kam- <b>e</b> tema	خواهی آمد	a-yg- <b>e</b>	می‌آیی
kam- <b>a</b> tema	خواهد آمد	a-yg- <b>a</b>	می‌آید
kam- <b>in</b> tema	خواهیم آمد	a-yg- <b>in</b>	می‌آییم
kam- <b>igo</b> tema	خواهید آمد	a-yg- <b>igo</b>	می‌آیدید
kam- <b>an</b> tema	خواهند آمد	a-yg- <b>an</b>	می‌آیند

اگر فعل اصلی پیشوندی باشد، پیشوند اشتقاقی قبل از فعل کمکی می‌آید، مانند چهار فعل [âr- xândan] «خواندن»، [hâ-čassan] «نشستن»، [vâ-xardan] «نوشیدن» و [dar-kattan] «افتادن».

جدول ۸ ساخت آیندهٔ افعال پیشوندی (محمدی، ص ۷۵-۸۲)

âr-kam-a xând	خواهد خواند	hâ-kam-a čas	خواهد نشست
dar-kam-a kat	خواهد افتاد	vâ-kam-a xa	خواهد نوشید

## ۵. ۱. ۵. طره‌ای

در گویش طره‌ای (رایج در روستای طره، در سه کیلومتری شرق ایبانه) فعل کمکی [kôm-] به‌کار می‌رود.

جدول ۹ صیغگان آینده و مضارع اخباری فعل [hötta] «خوابیدن»

köm- <b>ön</b> höt	خواهم خوابید	â-hös- <b>ön</b>	می‌خوابم
köm- <b>e</b> höt	خواهی خوابید	â-hös- <b>e</b>	می‌خوابی
köm- <b>e</b> höt	خواهد خوابید (مذکر)	â-hös- <b>e</b>	می‌خوابد (مذکر)
köm- <b>eʔa</b> höt	خواهد خوابید (مؤنث)	â-hös- <b>eʔa</b>	می‌خوابد (مؤنث)
köm- <b>iman</b> höt	خواهیم خوابید	â-hös- <b>iman</b>	می‌خوابیم
köm- <b>iya</b> höt	خواهید خوابید	â-hös- <b>iya</b>	می‌خوابید
köm- <b>anda</b> höt	خواهند خوابید	â-hös- <b>anda</b>	می‌خوابند

### ۵. ۱. ۶. قُهرودی

در قُهرودی فعل کمکی [kem-] (با نکواژگونه [kam-] در سوم شخص جمع) به‌کار می‌رود.

جدول ۱۰ صیغگان آینده و مضارع اخباری [vāta] «گفتن» (Lecoq, p. 195-198, 220)

kem- <b>ün</b> vā	خواهم گفت	a-vāj- <b>ün</b>	می‌گویم
kem- <b>e</b> vā	خواهی گفت	a-vāj- <b>e</b>	می‌گویی
kem- <b>e</b> vā	خواهد گفت	a-vāj- <b>e</b>	می‌گوید
kem- <b>ēme</b> vā	خواهیم گفت	a-vāj- <b>ēme</b>	می‌گوییم
kem- <b>ēge</b> vā	خواهید گفت	a-vāj- <b>ēge</b>	می‌گوید
kam- <b>ande</b> vā	خواهند گفت	a-vāj- <b>ande</b>	می‌گویند

### ۵. ۱. ۷. کُمجانی

در گویش کُمجانی (در شمال غرب نطنز) ماده فعل کمکی [köm-] است.

جدول ۱۱ صیغگان آینده و مضارع اخباری فعل [vāsta] «دویدن»

köm- <b>un</b> vāšt	خواهم دوید	â-vaz- <b>un</b>	می‌دوم
köm- <b>e</b> vāšt	خواهی دوید	â-vaz- <b>e</b>	می‌دوی
köm- <b>e</b> vāšt	خواهد دوید	â-vaz- <b>e</b>	می‌دود
köm- <b>ima</b> vāšt	خواهیم دوید	â-vaz- <b>ima</b>	می‌دویم
köm- <b>iya</b> vāšt	خواهید دوید	â-vaz- <b>iya</b>	می‌دوید
köm- <b>anda</b> vāšt	خواهند دوید	â-vaz- <b>anda</b>	می‌دوند

### ۵.۱.۸. اولوگردی

در گویش اولوگردی (در شمال غرب نطنز) [kem-] (در ساخت منفی فعل [km-]) کاربرد دارد.

جدول ۱۲ صیغگان آینده و مضارع اخباری [xarden] «خوردن»

kem- <b>un</b> xa	خواهم خورد	a-xor- <b>un</b>	می‌خورم
kem- <b>e</b> xa	خواهی خورد	a-xor- <b>e</b>	می‌خوری
kem- <b>a</b> xa	خواهد خورد	a-xor- <b>a</b>	می‌خورد
kem- <b>im</b> xa	خواهیم خورد	a-xor- <b>im</b>	می‌خوریم
kem- <b>i</b> xa	خواهید خورد	a-xor- <b>i</b>	می‌خورید
kem- <b>en(d)</b> xa	خواهند خورد	a-xor- <b>en(d)</b>	می‌خورند

### ۵.۱.۹. هنجخی

در گویش هنجخی (به گویش محلی [henʃen]، در شمال غرب نطنز) نیز فعل کمکی [kem-] به کار می‌رود.

جدول ۱۳ صیغگان آینده و مضارع اخباری [diyen] «دیدن»

kem- <b>un</b> di	خواهم دید	a-yn- <b>un</b>	می‌بینم
kem- <b>e</b> di	خواهی دید	a-yn- <b>e</b>	می‌بینی
kem- <b>a</b> di	خواهد دید	a-yn- <b>a</b>	می‌بیند
kem- <b>im</b> di	خواهیم دید	a-yn- <b>im</b>	می‌بینیم
kem- <b>i</b> di	خواهید دید	a-yn- <b>i</b>	می‌بینید
kem- <b>en</b> di	خواهند دید	a-yn- <b>en</b>	می‌بینند

### ۵.۱.۱۰. یارندی

در گویش یارندی (در شمال غرب شهر نطنز) فعل کمکی [kem-] (با تکواژگونه [kom-]) در اول شخص مفرد کاربرد دارد. کریستنسن (Christensen, p. 19, 140) به سهو این گویش را فاقد ساخت آینده دانسته است.

جدول ۱۴ صیغگان آینده و مضارع اخباری [meyan] «آمدن»

kom- <b>un</b> ma	خواهم آمد	a-y- <b>un</b>	می‌آیم
kem- <b>e</b> ma	خواهی آمد	a-y- <b>e</b>	می‌آیی
kem- <b>e</b> ma	خواهد آمد	a-y- <b>e</b>	می‌آید
kem- <b>ima</b> ma	خواهیم آمد	a-y- <b>ima</b>	می‌آییم
kem- <b>iya</b> ma	خواهید آمد	a-y- <b>iya</b>	می‌آیید
kem- <b>anda</b> ma	خواهند آمد	a-y- <b>anda</b>	می‌آیند

### ۵. ۱. ۱۱. فریزندی

در فریزندی (به گویش محل [fer(e)zend]) ماده فعل کمکی [kam-] (با تکواژگونه [kem-]) در ساخت آینده کاربرد دارد. کریستسن (Christensen, p. 19, 140) این ستاک را به صورت kām- ثبت کرده و متوجه وجود صیغه سوم شخص مفرد مؤنث نیز نشده است.

جدول ۱۵ صیغگان آینده و مضارع اخباری [šöʔan] «رفتن»

kam- <b>un</b> šö	خواهم رفت	â-š- <b>un</b>	می‌روم
kam- <b>e</b> šö	خواهی رفت	â-š- <b>e</b>	می‌روی
kam- <b>e</b> šö	خواهد رفت (مذکر)	â-š- <b>e</b>	می‌رود (مذکر)
kam- <b>ey</b> šö	خواهد رفت (مؤنث)	â-š- <b>eya</b>	می‌رود (مؤنث)
kem- <b>im</b> šö	خواهیم رفت	â-š- <b>ima</b>	می‌رویم
kem- <b>iy</b> šö	خواهید رفت	â-š- <b>iya</b>	می‌روید
kam- <b>anda</b> šö	خواهند رفت	â-š- <b>anda</b>	می‌روند

همان‌گونه که از مثال‌های جدول بالا مشخص است شناسه‌های صیغه‌های اول و دوم شخص جمع به‌علاوه سوم شخص مفرد مؤنث آینده، صورت کوتاه‌شده شناسه‌های مضارع‌اند که واکه پایانی خود را از دست داده‌اند.

### ۵. ۲. گویش‌های دسته دوم

در این دسته که ظاهراً فقط گویش نطنزی را شامل می‌گردد نکته قابل توجه آن است که برای تصریف فعل کمکی [kem-]، شناسه‌های فعلی مضارع کاربرد ندارند بلکه مانند تصریف زمان‌های

ماضی افعال متعدی (معروف به کُنایی<sup>۱</sup>)، تماماً از ضمایر پی‌بستی فاعلی استفاده می‌شود (هم برای افعال متعدی و هم برای افعال لازم). مثال‌های جدول ۱۶ برگرفته از کتاب فرهنگ جامع زبان و گویش نطنز تألیف عباس دهقانیان (با تبدیل آن به خط آوانگار) که ساخت آینده با این ضمایر نشان داده شده است.

جدول ۱۶ صیغگان آینده [mardan] «مردن» و [sâtan] «ساختن» (دهقانیان، ص ۹۴۶، ۷۱۵)

فعل لازم «مردن»	فعل متعدی «ساختن»
(na-)kem= <b>am</b> mard (ن-)(خواهم مُرد	(na-)kem= <b>am</b> sât (ن-)(خواهم ساخت
(na-)kem= <b>ad</b> mard (ن-)(خواهی مُرد	(na-)kem= <b>ad</b> sât (ن-)(خواهی ساخت
(na-)kem= <b>aš</b> mard (ن-)(خواهد مُرد	(na-)kem= <b>aš</b> sât (ن-)(خواهد ساخت
(na-)kem= <b>amun</b> mard (ن-)(خواهیم مُرد	(na-)kem= <b>amun</b> sât (ن-)(خواهیم ساخت
(na-)kem= <b>adun</b> mard (ن-)(خواهید مُرد	(na-)kem= <b>adun</b> sât (ن-)(خواهید ساخت
(na-)kem= <b>ašun</b> mard (ن-)(خواهند مُرد	(na-)kem= <b>ašun</b> sât (ن-)(خواهند ساخت

اگرچه این ویژگی ظاهراً در دیگر گویش‌های منطقه به‌عنوان ساخت اصلی وجود ندارد ولی نکته مهم اینکه این ساخت استثناً فقط در تصریف سه فعل متعدی [-go] «خواستن»، [vessoyan] «دوست داشتن» و [bâzzyan] «بد آمدن» در دو گویش ایبانه‌ای و طره‌ای نیز مشاهده می‌شود.

جدول ۱۷ صیغگان آینده فعل «خواستن» در ایبانه‌ای و طره‌ای (اسماعیلی، ص ۱۱۳)

ایبانه‌ای	طره‌ای	فارسی
köm= <b>öm</b> go	köm= <b>em</b> go	خواهم خواست
köm= <b>öd</b> go	köm= <b>ed</b> go	خواهی خواست
köm= <b>öy</b> go	köm= <b>ey</b> go	خواهد خواست
köm= <b>ömi</b> go	köm= <b>emun</b> go	خواهیم خواست
köm= <b>öyi</b> go	köm= <b>edun</b> go	خواهید خواست
köm= <b>öš</b> go	köm= <b>ešun</b> go	خواهند خواست

جدول ۱۸ صیغگان آینده فعل «دوست داشتن» در ابیانه‌ای و طره‌ای (همان‌جا)

فارسی	طره‌ای	ابیانه‌ای
دوست خواهم داشت	köm= <b>em</b> vesso	köm= <b>öm</b> vesso
دوست خواهی داشت	köm= <b>ed</b> vesso	köm= <b>öd</b> vesso
دوست خواهد داشت	köm= <b>ey</b> vesso	köm= <b>öy</b> vesso
دوست خواهیم داشت	köm= <b>emun</b> vesso	köm= <b>ömi</b> vesso
دوست خواهید داشت	köm= <b>edun</b> vesso	köm= <b>öyi</b> vesso
دوست خواهند داشت	köm= <b>ešun</b> vesso	köm= <b>öš</b> vesso

جدول ۱۹ صیغگان آینده فعل «بد آمدن» در ابیانه‌ای و طره‌ای

فارسی	طره‌ای	ابیانه‌ای
بدم خواهد آمد	köm= <b>em</b> bâzzo	köm= <b>öm</b> bâzzo
بدت خواهد آمد	köm= <b>ed</b> bâzzo	köm= <b>öd</b> bâzzo
بدش خواهد آمد	köm= <b>ey</b> bâzzo	köm= <b>öy</b> bâzzo
بدمان خواهد آمد	köm= <b>emun</b> bâzzo	köm= <b>ömi</b> bâzzo
بدتان خواهد آمد	köm= <b>edun</b> bâzzo	köm= <b>öyi</b> bâzzo
بدشان خواهد آمد	köm= <b>ešun</b> bâzzo	köm= <b>öš</b> bâzzo

### ۳.۵. گویش‌های دسته سوم

در گویش‌های این دسته مانند گویش‌های دو دسته اول و دوم، تکواژ «کام» دستوری شده و به فعلی کمکی تغییر پیدا کرده است ولی با این اختلاف که نشانه‌های شخص - شمار فاعلی پیوسته به آن، نه تماماً شناسه‌های مضارع (اخباری - التزامی) هستند و نه تماماً ضمائر واژه‌بستی، بلکه تلفیقی از شناسه‌های مضارع و ضمائر واژه‌بستی اند که نقش مطابقت فاعلی را ایفا می‌کنند. در برخی موارد و در بعضی صیغه‌ها (که نمونه‌های آن در ادامه خواهد آمد)، حتی این شناسه‌ها کاملاً خاص بوده و در ساخت دیگری کاربرد ندارند. دو گویش ابیانه‌ای و بیدهندی از این جمله‌اند.

### ۳.۵.۱. ابیانه‌ای

ماده فعل کمکی آینده‌ساز ابیانه‌ای [köm-] است که پیش از مصدر مرخم (یا همان ماده ماضی فعل

اصلی) قرار می‌گیرد. در جدول ۲۰ برای مقایسه، صیغگان سه ساخت آینده، مضارع اخباری (استمراری) و ماضی ساده فعل [diyan] «دیدن» آمده‌است.

جدول ۲۰ صیغگان آینده، مضارع اخباری و ماضی ساده [di-yan] «دیدن»

köm-öm di	خواهم دید	e-vin-om	می‌بینم	ba=m-di	دیدم
köm-ö di	خواهی دید	e-vin-e	می‌بینی	ba=d-di	دیدیدی
köm-ö di	خواهد دید	e-vin-e	می‌بیند	ba=y-di	دید
köm-ömi di	خواهیم دید	e-vin-iman	می‌بینیم	ba=mi-di	دیدیم
köm-öyi di	خواهید دید	e-vin-iya	می‌بینید	ba=yi-di	دیدید
köm-anda di	خواهند دید	e-vin-anda	می‌بینند	ba=s-di	دیدند

همان‌گونه که از جدول بالا پیداست تنها شناسه سوم شخص جمع آینده همانند شناسه مضارع اخباری است ولی شناسه اول شخص مفرد و اول شخص و دوم شخص جمع آینده مانند ساخت ماضی افعال متعدی (تقریباً) همان ضمائر پی‌بستی‌اند. شناسه دوم شخص و سوم شخص مفرد نیز به هیچ‌یک از شناسه‌های دو ساخت مضارع و ماضی شباهت ندارد و به عبارت دیگر کاملاً خاص هستند، مگر آنکه آنها را صورت گردشده شناسه‌های مضارع (دراثر همگونی پیشرو و با واکه ماده فعل) در نظر بگیریم. لازم به ذکر است که شناسه‌های سه صیغه اول شخص مفرد، اول شخص و دوم شخص جمع آینده که تقریباً همان ضمائر پی‌بستی‌اند برخلاف ساخت‌های ماضی متعدی که ضمائر واژه‌بستی فاعلی از فعل جدا شده و به عناصر پیش از فعل متصل می‌شوند، در این ساخت از فعل جدا نمی‌شوند و به مفعول نمی‌پیوندند. دو مثال زیر این موضوع را بهتر نشان می‌دهد:

او (مذکر) را نگشتم.      nun=om na-köst.  
او (مذکر) را نخواهم گشت.      nun na-köm-öm köšt (\*nun=om na-köm köšt).

### ۵.۳.۲. بیدهندی

در گویش بیدهندی (به گویش محلی [vehend] در شمال غرب نطنز) فعل کمکی [kem-] کاربرد دارد و وضعیت شناسه‌های آن مانند چیزی است که درباره ابیانه‌ای گفته شد.

جدول ۲۱ صیغگان آینده، مضارع اخباری و ماضی ساده [bevini] «دیدن»

kem- <b>em</b> di	خواهم دید	a-vin- <b>an</b>	می‌بینم	be- <b>m</b> -di	دیدم
kem- <b>i</b> di	خواهی دید	a-vin- <b>e</b>	می‌بینی	be- <b>d</b> -di	دیدیدی
kem- <b>i</b> di	خواهد دید	a-vin- <b>e</b>	می‌بیند	be- <b>š</b> -di	دید
kem- <b>emin</b> di	خواهیم دید	a-vin- <b>ime</b>	می‌بینیم	be- <b>min</b> -di	دیدیم
kem- <b>edin</b> di	خواهید دید	a-vin- <b>ide</b>	می‌بینید	be- <b>din</b> -di	دیدید
kem- <b>ende</b> di	خواهند دید	a-vin- <b>ende</b>	می‌بینند	be- <b>šin</b> -di	دیدند

#### ۵.۴. گویش‌های دسته چهارم

در گویش‌های این دسته تکواژ «کام» اصلاً صرف نمی‌شود و میزبان نشانه‌های شخص - شمار فاعل نیست بلکه تصریف بر روی فعل اصلی ظاهر می‌شود. به عبارت دیگر در این گویش‌ها در اثر فرایند دستوری‌شدگی، تکواژ مذکور به‌طور کامل به ادات آینده‌ساز [komi] تبدیل شده‌است. این وضعیت در دو گویش میمه‌ای و جوشقانی مشاهده می‌شود. نکته قابل توجه دیگر آن که نشانگرهای شخص - شمار افزوده‌شده به فعل اصلی (چه متعدی باشد چه لازم)، همیشه شناسه‌های ماضی افعال لازم هستند و نه شناسه‌های مضارع یا ضمائر پی‌بستی فاعلی (نک: جدول ۲۲ و ۲۳). البته در جدیدترین تحقیق درباره گویش جوشقانی، طاهری (ص ۳۲) ساخت مذکور را فقط در تصریف افعال لازم قبول دارد و معتقد است در تصریف افعال متعدی از پیوستن ضمائر واژه‌بستی به فعل کمکی [-kom] (و نه ادات [komi]) استفاده می‌شود و این افعال ساخت کُنایی دارند (نک: جدول ۲۴).

جدول ۲۲ ساخت آینده فعل متعدی [diyan] «دیدن» در میمه‌ای (فتحی بروجنی، ص ۱۱۵)

komi di-[y]- <b>on</b>	خواهم دید	komi di- <b>ma</b>	خواهیم دید
komi di-[y]- <b>i</b>	خواهی دید	komi di- <b>da</b>	خواهید دید
komi di	خواهد دید	komi di-[y]- <b>enda</b>	خواهند دید

جدول ۲۳ ساخت آینده فعل متعدی [sâtan] «ساختن» در جوشقانی (زرگری، ص ۵۸)

komi sât- <b>am</b>	خواهم ساخت	komi sât- <b>ima</b>	خواهیم ساخت
komi sât- <b>e</b>	خواهی ساخت	komi sât- <b>iya</b>	خواهید ساخت
komi sât	خواهد ساخت	komi sât- <b>inda</b>	خواهند ساخت

جدول ۲۴ ساخت متفاوت آینده در افعال لازم و متعدی در جوشقانی (طاهری، ص ۳۲)

فعل لازم		فعل متعدی	
komi šo- <b>am</b>	خواهم رفت	kom = <b>em</b> kašt	خواهم کاشت
komi šo- <b>inda</b>	خواهند رفت	kom = <b>ešun</b> pâ	خواهند پخت

شایان ذکر است که در گویش وزوانی (رایج در وزوان، به گویش محلی [vaʃgʊn])، در مجاورت میمه (تکواژ «کام») در اثر دستوری‌شدگی به قید وجهی kom(i) «شاید» تبدیل شده‌است.

unâ	kiya = d	kom	bo-yenda.	آنها شاید در خانه باشند.
they	home = at	may	be(PST)-3PL	
komi	dâr-b-u.			شاید داشته باشد.
may	have(PRS)-be(PRS.SBJV)-3SG			

## ۵.۵. گویش خوری

در گویش خوری (از زیرگروه حاشیه‌ای دشت کویر گویش‌های مرکزی) ساخت مستقلی برای زمان آینده وجود ندارد و از مضارع اخباری برای این مفهوم استفاده می‌شود (عباسی، ص ۴۲). ولی آن‌گونه که از سه بیت به‌جامانده به گویش خوری از یغمای جندقی (۱۱۹۶-۱۲۷۶ هجری قمری) برمی‌آید، ظاهراً در گذشته ساخت خاصی برای آینده وجود داشته که امروزه دیگر هیچ اثری از آن به‌جا نمانده‌است. در این سه بیت (در مصرع دوم ابیات ۱ و ۳) که در ادامه خواهد آمد، دو مثال از کاربرد ساخت آینده ترکیبی با فعل کمکی «کام» [kɛm-] پیش از مصدر مرخم فعل اصلی «بستن» و «هستن» دیده می‌شود (طباطبایی، ص ۲۰). ضبط، ترجمه و آوانگاری این سه بیت (با تغییراتی مختصر) برگرفته از طباطبایی (ص ۲۱) است:

۱- رَسَدِ مَآ هِدْهَوَا خَرِ شَيْطُونِ أَنْگُو به خدا گرنه کَمَا مَ بَسْت د جُوفُون تَه گُو

۲- آرددیرام قَن گردون به خصومت تَه گَهی آرژَن و گَا چَگِ فُه رَا حَم گَرای

۳- گَر آمونَا مَ بَدَهی چَرخ کَبود اچِر شَهَر دِ بَرای نَکَمَا مَ هَسْت نه اِسی تَه سِیو

آوانویسی و برگردان این سه بیت:

1- rɛsɛd=e mɔ hɛdɛ=ho a xɛɾ=e šɛytun ɛtɛgow

be xodâ garne kemɔ bast de ʃufun=e tɛ gow

سهم من را بده و از خر شیطان پایین بیا به خدا، گرنه، خواهم بست در خرمن تو گاو

2- ardedērō qen=e gardun be xosumot te kehi?

ar žen=o gōčōg=e fa rōhm ker ey xunoxerow

پاره می‌کنم کون گردون، به دشمنی تو کیستی؟ بر زن و بچه خودت رحم کن ای خانه‌خراب

3- gar emunō bedehi čarx=e kebud a čor=e sohr

de serâ=ya nekemō hešt ne esbi ne siyow

گر امانم بدهد چرخ کبود به ... سرخ در خانه‌ات نخواهم گذاشت نه سفید نه سیاه

چون هر دو مثال ساخت آینده به صیغه اول شخص مفرد است و همچنین شناسه اول شخص مفرد (که در ساخت افعال متعددی مضارع و افعال لازم به کار می‌رود) و ضمیر پی‌بستی فاعلی اول شخص مفرد (که در تصریف افعال متعددی ماضی کاربرد دارد) هر دو تکواژ [-(m)ō-] بوده و شباهت آوایی دارند، با صراحت نمی‌توان درباره تعلق ساخت آینده (منسوخ‌شده) خوری به سه دسته اول تا سوم تقسیم‌بندی این مقاله اظهار نظر کرد.

## ۶. نتیجه‌گیری

همان‌گونه که اشاره شد افعال کمکی از دید بینابانی ترجیحاً رایج‌ترین منبع برای تصریف مقوله زمان دستوری هستند که پیدایش این افعال معمولاً به واسطه فرایند دستوری‌شدگی، مشخصاً معین‌شدگی صورت می‌گیرد. بررسی‌های تاریخی و رده‌شناختی درباره منابع رایج معین‌شدگی بیانگر آن است که فعل «خواستن» (یا هم‌معناهای آن مانند افعال «دوست داشتن»، «میل داشتن») و «خوش آمدن» در عین حالی که معنای اصلی خود به‌عنوان یک فعل واژگانی را حفظ کرده، گستره‌ای از تحقق‌ها و نقش‌ها را در زبان‌های دنیا داشته و برای نشان دادن مفاهیم و مقولاتی از جمله زمان آینده دستوری شده است.

بررسی حاضر بیانگر آن است که تکواژ «کام» که در زبان‌های ایرانی باستان به مقوله واژگانی اسم تعلق داشته در تحول و گذر به برخی از زبان‌های ایرانی میانه و نو، به‌ویژه زبان‌ها و گویش‌های مرکزی، در اثر دستوری‌شدگی به فعل کمکی یا ادات نشانه زمان آینده دگرگون شده است. نکته دیگری که در این تحول باید در نظر داشت جایگاه قرارگیری این نشانه آینده‌ساز نسبت به فعل اصلی است، به‌طوری‌که می‌توان بر اساس دو ملاک فوق، یعنی تصریف‌پذیری یا تصریف‌ناپذیری تکواژ «کام» و نیز جایگاه

واقع شدن آن پس از فعل اصلی یا پیش از آن، چهار امکان یا وضعیت را برای زبان‌ها و گویش‌های مورد بررسی در نظر گرفت. در مورد نخست، نشانه آینده‌ساز، اداتی فعلی است و همواره پس از فعل اصلی قرار می‌گیرد که این وضعیت براساس شواهد و داده‌های تاریخی در دو زبان میانه شرقی سغدی و خوارزمی وجود داشته‌است. در امکان و وضعیت دوم، تکواژ آینده‌ساز، اداتی فعلی است که پیش از فعل اصلی قرار دارد. این وضعیت در گویش فارسی سیستانی و همچنین دو گویش میمه‌ای و جوشقانی از مجموعه گویش‌های مرکزی ایران (تقریباً در غربی‌ترین محدوده رواج گویش‌های مرکزی) مشاهده می‌شود. در مورد سوم، تکواژ «کام» با پذیرفتن نشانه‌های مطابقت فعل با فاعل (پسوند مطابقت یا ضمیر واژه‌بستی فاعلی) و تبدیل شدن به فعل کمکی قبل از فعل اصلی می‌آید. این وضعیتی است که در بیشتر زبان‌ها و گویش‌های مرکزی مورد بررسی و همچنین گویش گرگانی قدیم دیده می‌شود و گرایش به آن بیشتر است. امکان چهارم یعنی دستوری‌شدگی «کام» به فعل کمکی و قرار گرفتن پس از فعل اصلی در هیچ‌یک از زبان‌ها دیده نمی‌شود.

موضوع دیگری که درباره این زبان‌ها و گویش‌های مورد مطالعه قابل ذکر است وضعیت تنوع نشانه‌های صرفی‌ای است که برای نمایش فاعل و ارجاع‌دهی به فاعل دستوری فعل به‌کار رفته‌اند. بر این اساس نیز چهار گونه نشانه مشاهده می‌شود: ۱. پسوندهای مطابقت فاعلی یا همان شناسه‌های فعلی مضارع اخباری-التزامی (در گویش فارسی سیستانی، غالب گویش‌های مرکزی از جمله آرائی، ابوزیدآبادی، بادرودی و طره‌ای، و احتمالاً گویش گرگانی قدیم)؛ ۲. شناسه‌های فعلی ماضی ساده (در گویش‌های میمه‌ای و جوشقانی)؛ ۳. ضمائر پی‌بستی فاعلی (فقط در گویش نطنزی و نیز سه فعل خاص دو گویش ایبانه‌ای و طره‌ای)؛ ۴. تلفیقی از شناسه‌های فعلی و ضمائر پی‌بستی فاعلی (در ایبانه‌ای و بیدهندی).

نکته پایانی آنکه در هیچ‌یک از زبان‌ها و گویش‌های نوی مورد بررسی در این تحقیق، ماده فعل «کام» در مفهوم واژگانی و اصلی خود باقی نمانده و برای بیان مفهوم خواستن از افعال دیگری استفاده می‌شود.

## منابع

آرلاتو، آنتونی، درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۴.

اسماعیلی، محمد مهدی، «زمان آینده در گویش‌های ابیانه‌ای و طره‌ای»، ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، دوره جدید شماره ۷، خرداد ۱۳۹۶، ص ۹۹-۱۱۸.

حمیدی مدنی، علیرضا، «توصیف دستوری گویش ابوزیدآبادی»، به راهنمایی محمد مطلبی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، تیر ۱۳۹۵.  
داوری، شادی و مهرداد نغزگوی کهن، «از اراده تا آینده: دستوری‌شدگی «زمان آینده» در فارسی»، مجله زبان‌شناخت، سال ۷، شماره ۱، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ص ۸۷-۵۹.

دهقانیان، عباس، فرهنگ جامع زبان و گویش نطنز، پزشکوه، چاپ اول، تهران ۱۳۸۶.  
زرگری، رحمت‌الله، تاریخ، فرهنگ، هنر جوشقان قالی، انتشارات معینان، چاپ اول، تهران ۱۳۷۴.  
سیمزویلیامز، نیکلاس، «سغدی»، راهنمای زبان‌های ایرانی، (ج ۱)، ویراستار رودیگر اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، ققنوس، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۶، ص ۲۷۲-۳۰۲.  
طاهری، اسفندیار، «درباره ساخت و کارکرد ساخت‌های آینده‌ساز در جوشقانی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی (دانشگاه اصفهان)، سال ۱۳، ش ۲۴، خرداد ۱۴۰۰، ص ۲۱-۴۰.

طباطبایی، لسان‌الحق، نخل امید (گزیده بومی سروده‌های شعرای خوری)، بهین، چاپ اول، تهران ۱۳۸۷.  
عباسی، مهدی، «توصیف دستگاه فعل در گویش خوری»، مجله زبان‌شناسی، دوره ۱۰، شماره ۲، پیاپی ۲۰، ۱۳۷۲، ص ۲-۵۷.

علیجان‌زاده، حسین، زبان کویر (تحقیق درباره زبان آران و بیدگل)، شفق، چاپ اول، بی‌جا ۱۳۷۲.  
فتحی بروجنی، شهلا، گویش میمه‌ای، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۲.  
کیا، صادق، واژه‌نامه گرگانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران ۱۳۳۰.  
لُکوک، پیر، «گویش‌های مرکزی ایران»، راهنمای زبان‌های ایرانی (ج ۲)، ویراستار رودیگر اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغبیدی، ققنوس، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۶، صص ۵۱۷-۵۳۹.  
محمدی، محمدرضا، «بررسی گویش ده‌آبادی»، به راهنمایی سیدمحمد راستگو، پایان‌نامه کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان، شهریور ۱۳۸۴.

Beekes, R. S. B., *Comparative Indo-European Linguistics: An Introduction*, John Benjamins Publishing Company, Amsterdam/Philadelphia, 2011.

Benveniste, E., "Mutation of Linguistic Categories", *Directions for Historical Linguistics*, University of Texas Press, Austin 1968, p. 83-94.

Boretzky, N. and B. Iqta, "Balkanische (südosteuropäische) Einflüsse im Romani", *Handbuch der Südosteuropa-Linguistik* (Slavistische Studienbücher, Neue Folge), Hinrichs and Büttner (eds.), Otto Harrassowitz, Wiesbaden 1999, p. 709-731.

- Campbell, L., *Historical Linguistics: An Introduction*, Edinburgh University Press, Edinburgh 2004.
- Christensen, A., *Contribution à la dialectologie Iranienne*, I, Bianco Lunos Bogtrykkeri, Copenhagen 1930.
- Dahl, Ö., “The Grammar of Future Time Reference in European Languages”, *Tense and Aspect in the Languages of Europe*, Östen Dahl (ed.), Mouton de Gruyter, Berlin/New York 2000, p. 309-328.
- Dahl, Ö. and V. Velupillai, “The Future Tense”, *The World Atlas of Language Structures*, Oxford University Press, Oxford 2005, P. 270.
- Durkin-Meisterernst, D., “Khwarezmian”, *The Iranian Languages*, Routledge, London and New York 2009, p. 336-376.
- Friedman, V. A., “Balkans as a Linguistic Area”, *Encyclopedia of Language & Linguistics*, Second Edition, vol. 1, Keith Brown (ed.), Elsevier, Oxford 2006, p. 657-672.
- Harðarson, J. A., “The Morphology of Germanic”, *Handbook of Comparative and Historical Indo-European Linguistics*, Band 41.2, Jared Klein, Brian Joseph, Matthias Fritz (eds.), De Gruyter Mouton, Berlin/Boston, 2017, p. 913-953.
- Heine, B. and T. Kuteva, *Language Contact and Grammatical Change*, Cambridge University Press, Cambridge 2005.
- Hock, H. H., *Principles of Historical Linguistics*, Mouton de Gruyter, Berlin, New York 1991.
- Korn, A., “The Evolution of Iranian”, *Handbook of Comparative and Historical Indo-European Linguistics*, Band 41.1, Jared Klein, Brian Joseph, Matthias Fritz (eds.), De Gruyter Mouton, Berlin/Boston 2017, p. 608-624.
- Lazard, G., “Morphologie du verbe dans le parler persan du Sistan”, *Studia Iranica* 3, 1974, p. 65-85.
- Lecoq, P., *Recherches sur les dialectes Kermaniens* (Iran Central), *Acta Iranica* 39, Peeters, Leuven 2002.
- Lundquist, J. and A. D., Yates, “The Morphology of Proto-Indo-European”, *Handbook of Comparative and Historical Indo-European Linguistics*, Band 41.3, Jared Klein, Brian Joseph, Matthias Fritz. (eds.), De Gruyter Mouton, Berlin/Boston 2017, p. 2079-2195.
- Mallory, J. P. and D. Q. Adams, *The Oxford Introduction to Proto-Indo-European and the Proto-Indo-European World*, Oxford University Press, Oxford 2006.
- Malmkjær, K., *The Linguistics Encyclopedia*, Routledge, London and New York 2002.
- Sayeed, O. and B. Vaux, “The Evolution of Armenian”, *Handbook of Comparative and Historical Indo-European Linguistics*, Band 41.2, Jared Klein, Brian Joseph, Matthias Fritz (eds.), De Gruyter Mouton, Berlin/Boston 2017, p. 1146-1167.
- Skjærvø, P. O., *An Introduction to Manichean Sogdian*, Routledge. London and New York 2003.

- Szemerényi, O. J. L., *Introduction to Indo-European Linguistics*, Oxford University Press, Oxford 1996.
- Trask, R. L., *Historical Linguistics*, Arnold, London 1996.
- Velupillai, V., *An Introduction to Linguistic Typology*, John Benjamins Publishing Company, Amsterdam/Philadelphia 2012.
- Yarshater, E., "Bidgol", *Encyclopædia Iranica*, vol. IV, Routledge Keganpaul, New York 1989, p. 247-249.
- Yoshida, Y., "Sogdian", *The Iranian Languages*, Routledge, London and New York 2009, p. 279-335.

ارسال: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۲۹

10.22034/nf.2024.196541

## دستگاه فعل در گویش کنذازی

نظام عمادی\* (دکتری زبان‌شناسی مقابله‌ای، پژوهشگر آزاد، تهران، ایران)

چکیده: هدف از نگارش این مقاله بررسی و توصیف دستگاه فعل در گویش کنذازی است. کنذازی روستایی است کوهستانی و کهن که در دهستان آبرج و در بخش درودزن شهرستان مرودشت قرار گرفته است. گویش کنذازی یکی از گویش‌های بازمانده از زبان فارسی میانه و گویشی از شاخه غربی - جنوبی زبان‌های ایرانی نو است که با گویش‌های دشتکی، امامزاده اسماعیلی، کوهمره‌ای/کُهمره‌ای، اردکانی، خُآلاری، قلاتی، لارستانی، دوانی و دشتی و پاره‌ای دیگر از گویش‌هایی که دارای ساخت کُنایی هستند، شباهت و همانندی‌هایی دارد. در این پژوهش، شیوه ساختاری مصدر، ستاک حال و گذشته، اسم مفعول، شناسه‌های فعلی در زمان‌های حال و گذشته، واژه‌بست فاعلی، وجه و زمان دستوری افعال بررسی می‌شود. شیوه پژوهش در بررسی و مطالعه این گویش، میدانی و کتابخانه‌ای است. داده‌های زبانی این گویش می‌تواند پرتویی بر دانش ایران‌شناسی، شناخت و مطالعه زبان‌های ایرانی و پژوهش‌های رده‌شناسی باشد. در این پژوهش، ۱۶ گویشور مرد و ۴ گویشور زن در گروه‌های سنی ۲۰ تا ۸۰ ساله از افراد بی‌سواد، کم‌سواد و باسواد در گردآوری پیکره زبانی همکاری داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها: زبان‌های ایرانی نو، گویش، فارس، مرودشت، کنذازی، فعل، زمان، وجه.

### ۱. مقدمه

کنذازی یکی از روستاهای بخش درودزن در شهرستان مرودشت است که در ۵۲ درجه و ۶۹ دقیقه

طول جغرافیایی و ۳۰ درجه و ۲۵ دقیقه عرض جغرافیایی و در ارتفاع ۲۳۰۰ متر از سطح دریا واقع شده است. این روستا در بالای دژه‌ای سرسبز در شمال دهستان آبرج و در ۵ کیلومتری تفرجگاه معروف تیره‌باغ قرار دارد. مردم روستا به کار باغداری، دامداری و زنبورداری مشغول‌اند. به استناد مفخم پایان و یزدی (۱۳۳۹)، پاپلی یزدی و احمدیان شالچی (۱۳۶۷) در ایران تنها یک آبادی با نام کُندازی وجود دارد. در این مقاله کوشیده‌ام دستگاه فعل گویش کُندازی به‌عنوان یکی دیگر از گویش‌های زبان‌های ایرانی را معرفی و توصیف کنم و پاره‌ای از ویژگی‌های این گویش را در معرض دید خواننده و اهل فن قرار دهم. در این پژوهش، شیوه ساختاری مصدر، ستاک حال و گذشته افعال، اسم مفعول، شناسه‌های فعلی در زمان‌های حال و گذشته، واژه‌بست‌های فاعلی، وجه، زمان‌ها مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

## ۲. پیشینه پژوهش

مورگن اشتیرنه (۱۹۶۰) یادداشتی کوتاه درباره ساختار فعل در گویش کُندازی به چاپ رساند و فره‌وشی (۱۳۵۳) نیز در مقاله‌ای با عنوان «زبان و گویش‌های ایرانی» از کُندازی نام برده است. لُکوک (۱۹۸۹) بر پایه نوشته‌های مورگن اشتیرنه در مقاله «گویش‌های جنوب غرب ایران» به پسوند معرفه‌ساز، ضمیرهای شخصی گسسته، ضمیرهای شخصی پیوسته، ضمیر گسسته غیرفاعلی (۴) و شناسه‌های مضارع اخباری و التزامی اشاره‌ای مختصر داشته است که خالی از خطا نیست. عمادی (۱۳۸۴) درباره این گویش مطالبی در قالب کتاب تألیف کرد، اما از آنجاکه کتاب بیشتر جنبه معرفی داشته به مقوله‌هایی مانند واژه‌بست‌ها، ساختار کُنایی<sup>۱</sup> و ترتیب واژه در جمله به تفصیل نپرداخته است. به‌هر روی، مقاله کنونی، با توجه به تجربیات جدید و آشنایی بیشتر با گویش کُندازی و دسترسی به داده‌های گویشی بیشتر و دسته‌بندی نوین از ساختار انواع فعل و افزودن مطالب تکمیلی و رفع نواقص و خطاها، نگاشته شده است.

## ۳. شیوه پژوهش

این مقاله از دیدگاهی ساختارگرایانه و صوری و در چارچوبی توصیفی - تطبیقی نگاشته شده است و شیوه پژوهش در بررسی و مطالعه این گویش، عمدتاً میدانی و در پاره‌ای از موارد کتابخانه‌ای

1. ergative

بوده است. بی‌گمان واکاوای هر یک از مقوله‌های دستوری با رویکردی معناشناختی و کاربردشناختی، مبحثی جداگانه خواهد بود. در این بررسی، ۱۶ گویشور مرد و ۴ گویشور زن در گروه‌های سنی ۲۰ تا ۸۰ ساله از افراد بی‌سواد، کم‌سواد و باسواد همکاری داشته‌اند. شایان یادآوری است که از گویشوران باسواد، تنها در بررسی و آشنایی اولیه پژوهشگر در ساخت انواع زمان‌ها استفاده شده است و در این پژوهش از ضبط صوت مدل Panasonic RQ-A300 همراه با بلندگو و دستگاه ضبط صدای دیجیتال، مدل Samsung VY-H350 استفاده شده است. جمع‌آوری پیکره زبانی این گویش، با مصاحبه و گفت‌وگو و پرسیدن واژه‌های موضوعی و جمله‌های بسیار در ساختارهای گوناگون به زبان فارسی از گویشوران مختلف و یا ضبط صدای گویشوران به هنگام گفتن خاطره، سرگذشت، داستان، آداب و رسوم و سنن انجام شده است. در توصیف دستگاه فعل گویش کُندازی، همه افعال در پیکره زبانی این پژوهش، در زمان‌های گوناگون و ساخت‌های شش‌گانه و برحسب لازم و متعددی بودن و نیز شناسه‌های فعلی دسته‌بندی، بررسی و سنجیده شده است. افزون‌بر این، در این پژوهش از واژگان و پرسش‌نامه‌های کیا (۱۳۴۰)، کلباسی ۱ (۱۳۷۶)، زمردیان (۱۳۷۹)، عمادی ۳ (۱۳۹۸) و فرهنگستان زبان و ادب فارسی (۱۳۹۹) بهره برده شده است.

#### ۴. تحلیل داده‌ها

##### ۴.۱. مصدر

در گویش کُندازی نشانه مصدری -o است که با افزودن آن به ستاک گذشته فعل، مصدر فعل ساخته می‌شود. ašnoft-o «شنیدن»، amd-o «آمدن»، čed-o «چیدن»؛ ersed-o «فرستادن»، šoss-o «شستن».

##### ۴.۲. ستاک فعل

فعل در گویش کُندازی دارای دو ستاک حال و گذشته است.

##### ۴.۲.۱. ستاک گذشته

ستاک گذشته در ساختار مصدر، اسم مفعول و ساخت‌های شش‌گانه فعل در زمان‌های گذشته کاربرد دارد و با حذف پسوند مصدری ساخته می‌شود. از سویی دیگر، ستاک گذشته را می‌توان از ترکیب

ستاک حال با پسوندهای گذشته ساخت. پسوندهای گذشته‌ساز در این گویش عبارت‌اند از: -d، -t، -ed، (-ss)، -st\*، (-ess)، -est\* . مثال: duft-o «دوشیدن» < duft «دوشید»؛ zeyd-o «زدن» < zeyd «زد»؛ bes(s) «انداختن» < bes(s) «انداخت»؛ šass-o «توانستن» < šas(s) «توانست»؛ doness-o «دانستن» < dones «دانست».

#### ۴.۲.۱.۱. افعال با ستاک‌های بی قاعده

بیشتر ستاک‌های گذشته در گویش کندازی باقاعده و دارای نظم ساختاری است. اما مواردی وجود دارد که از قاعده بالا پیروی نمی‌کند که در زیر به آنها پرداخته شده است:

**الف.** در سه مورد، ستاک گذشته سوم شخص مفرد از مصدر دیگری استفاده می‌شود. به این معنا که در همه ساخت‌ها به جز سوم شخص مفرد از یک مصدر گرفته می‌شود، ولی ساخت سوم شخص مفرد از مصدری دیگر درست می‌شود. شایان توجه است که مصدر این فعل‌ها و دیگر ساخت‌های فعلی آن در این گویش کاربردی ندارند و تنها از ساخت سوم شخص مفرد این فعل‌ها در گذشته ساده و گذشته استمراری استفاده می‌شود؛ ستاک گذشته سوم شخص مفرد bod-o «شدن»، šod «شد» است و ستاک گذشته سوم شخص مفرد est-o «رفتن»، raft «رفت» است (نک: ۱.۳.۱.۴.۴.۱. فعل لازم).

**ب.** در ساختار سوم شخص مفرد، افعال لازمی که مصدر فعلی آن به ed- ختم می‌شود، پسوند گذشته‌ساز ed- حذف می‌شود و i ظاهر می‌شود. šass-ed-o «نشستن» < šass-i «نشست»؛ soft-ed-o «سوختن» < soft-i «سوخت»؛ xoft-ed-o «خوابیدن» < xoft-i «خوابید»؛ vâ-gešt-ed-o «برگشتن» < vâ-gešt-i «برگشت». در سه فعل آخر، معمولاً بدون i- تلفظ می‌شود.

**پ.** در فعل amd-o «آمدن»، قاعده بالا (ب) دیده می‌شود. هرچند ستاک گذشته به d پایان یافته است. amd-o «آمدن» < am-i «آمد».

**ت.** در ستاک گذشته افعال متعدی‌ای که مصدر فعلی آن به ed- ختم می‌شود، به جای پسوند گذشته‌ساز ed-، در همه ساخت‌ها i- ظاهر می‌شود. borrh-ed-o «بریدن» < borri «برید»؛ xan-ed-o «خریدن» < xari «خرید»؛ xan-ed-o «خندیدن» < xani «خندید». «خندیدن» در گویش کندازی، همچون فعل متعدی صرف می‌شود و ساختار کنایی دارد (نک: ۴.۲.۱.۳.۱. فعل متعدی).

#### ۴.۲.۲. ستاک حال

ستاک حال با حذف پسوندهای گذشته‌ساز از گذشته ساده به دست می‌آید. در بسیاری از افعال که فعل‌های باقاعده نامیده می‌شوند، میان ستاک حال و گذشته، رابطه‌ای منظم و قاعده‌مند وجود دارد و پس از حذف نشانه ستاک گذشته، ستاک حال بدون تغییرات صوتی به دست می‌آید (باطنی، ص ۱۱۸).

#### ۴.۲.۲.۱. افعال با ستاک‌های بی قاعده

در این بخش، صرف نظر از سرگذشت تاریخی واژه‌ها، نمونه‌هایی از افعالی که میان ستاک گذشته و حال آن‌ها تغییرات آوایی دیده می‌شود، آورده شده است:

الف. «انداختن» bess-o < «انداخت»، bâ «انداز»؛ «خواستن» mess-o < «خواست»، ma «خواه»؛ «توانستن» šas-o < «توانست»، šâ «توان»؛ «شستن» šoss-o < «شست»، šo:r/šur «شوی» [šur در سوم شخص مفرد حال اخباری و حال التزامی و نیز در امر مفرد کاربرد دارد]؛ «شکستن» eškass-o < «شکست»، eškas «شکن» (\*škan) šk.

ب. ۱. «کاشتن» kâšt-o < «کاشت»، kâl/r «کار»؛ «مالیدن» mošt-o < «مالید»، mâl «مال»؛ «گشتن» gašt-o < «گشت»، gard «گرد»؛ «گذشتن» gozašt-o < «گذشت»، gozašt «گذر» (gozar\*) gzar < «گذشتن» eylešt-o < «گذشت»، eylešt «گذشت»؛ «گذاشتن» eylešt-o < «گذاشت»، le «گذار»؛ «رفتن» ešt-o < «رفت»، ešt «رفت»؛ «نویسن» poxt-o < «پخت»، paz «پز»؛ «بیتن» be:t-o < «بیت»، biz «بیز»؛ «ساختن» sâxt-o < «ساخت»، sâz «ساز»؛ «شناختن» šenâxt-o < «شناخت»، šenâs «شناس»؛ «دوشیدن» duft-o < «دوشید»، duft «دوش»؛ «فروختن» foroxt-o < «فروخت»، fôr «فروش»؛ «شنیدن» ašnoft-o < «شنید»، ašnoft «شنید»؛ «شنو» vâ- < «دوختن» vâ-duft < «دوخت»، vâ-duz «بدوز».

ب. ۲. در فعل‌های «کوبیدن» koft-o < «کوبید»، koft «کوبید»؛ «گفتن» goft-o < «گفت»، goft «گفت»؛ «کوب» ko, ku «کوب»؛ «گفتن» goft-o < «گفت»، go, gu «گو»؛ «روفتن» vâ-roft-o < «روفت»، vâ-roft «روفت»؛ «روفت» vâ-rru, vâ-rru «روفت»؛ «افزون بر این، در هر سه فعل، f حذف می‌شود.

ب. ۳. در فعل \*doness-o «دانستن»، واژه *o* در ستاک حال سوم شخص مفرد به *u* تغییر می‌کند. \*doness-o «دانستن» < dones «دانست»، don, dun «دان» [donest در گذشته استمراری کاربرد دارد] (نک: ۴.۴.۱.۱. حال اخباری، ۴.۴.۲.۱. حال التزامی و ۴.۴.۳. وجه امری).

پ. ۱. bass-ed-o «بستن» < bas «بست»، ban «بَن».

پ. ۲. در فعل‌های roft-o «ریختن»، geroft-o «گرفتن»، ditt-o «دیدن»، mord-o «مردن»، čed-o «چیدن»، kešed-o «کشیدن»، šassed-o «نشستن»، واژه *e* در ستاک حال، در ساخت سوم شخص مفرد و در امر مفرد به *i* تغییر می‌کند؛ roft-o «ریختن» < roft «ریخت»، rez, riz «ریز»؛ geroft-o «گرفتن» < gero(ft) «گرفت»، gir, ger «گیر»؛ ditt-o «دیدن» < di(t) «دید»، ben, bin «دیدن»؛ čed-o «چیدن» < čin «چید»، čin(n), čen(n) «چین»؛ keš-ed-o «کشیدن» < keš-i «کشید»، kiš, keš «کش»؛ šass-ed-o «نشستن» < šass-ed, šass-i «نشست»، šen, šin «نشین» [šin در امر مفرد با کاهش n، ظاهر می‌شود. mord-o «مردن» < mord «مُرد»، mir, mer «میر»] (نک: ۴.۴.۱.۱. حال اخباری، ۴.۴.۲.۱. حال التزامی و ۴.۴.۳. وجه امری).

پ. ۳. zeyd-o «زدن» < zey(d) «زد»، zn, zen, zo «زن» [در ساخت سوم شخص مفرد zen و در ساخت امر مفرد zo است]؛ esseyd-o «گرفتن؛ خریدن؛ برداشتن» < essey «گرفت؛ خرید؛ برداشت»، ss-on, ss-un «گیر؛ خر؛ بردار» [ss-un در سوم شخص مفرد و اول شخص امر (با کاهش n کاربرد دارد]؛ esseyd-o برای زمان‌های حال و فعل امر، ساختار سببی دارد (نک: پ. ۴)؛ šemord-o «شمردن» < šemord «شمرد»، š(e)mâr «شمار»؛ avord-o «آوردن» < avo(rd) «آورد»، (ya:)r «آور» [در سوم شخص مفرد a:r ظاهر می‌شود]؛ kerd-o «کردن» < ke(rd) «کرد»، kon, ken «کُن» [kon در سوم شخص مفرد و امر مفرد. افزون بر این، ستاک حال n(o)n و yn «کُن» به ترتیب برای ساخت‌های حال اخباری و التزامی کاربرد دارد. مصدر این ستاک، باید nemud-o «نمودن» باشد (نک: مکزی، ص ۳۱۶). هر چند از مصدر و دیگر ساخت‌های فعلی آن در این گویش نشانی نیست؛ به باور بهار (ص ۳۴۵)، این فعل از قرن هشتم به بعد دایرة استعمالش وسیع شد، و به جای فعل کردن و ساختن و گردانیدن و نمودن به کار می‌رود. nâd-o «گذاشتن» < nâ(d) «گذاشت»، n(o)n «نِه، گذار» ظاهر می‌شود؛ dâd-o «دادن» < dâd «داد»، je, de «ده» [de در سوم شخص مفرد]؛ bord-o «بردن» < bo(rd) «برد»، rb, bo «بر» [در همه ساخت‌های حال به جز سوم شخص مفرد و ساخت امری مفرد، فرایند قلب صورت



جدول ۱ شناسه‌های افعال لازم در زمان گذشته و حال

مفرد	جمع	
اول شخص -em «-م»	om «-یم»	
دوم شخص -e «-ی»	it «-ید»	
سوم شخص گذشته «i، Ø Ø»	en «-ند»	
حال «-t، -d، -ed/-et» «-د»		

#### ۴.۳.۲. واژه‌بست‌های فاعلی

گویش کُندازی دارای ساختار کُنایی است و از الگوی کُنایی گسسته پیروی می‌کند. به تصریح دیکسن (۱۹۹۴) فعل کُنایی به فعلی گفته می‌شود که در آن با فاعلِ بند لازم به همان شیوه‌ای رفتار می‌شود که با مفعول بند متعدی، و این متفاوت است از رفتاری که با فاعلِ [بند] متعدی می‌شود (به نقل از دبیرمقدم، ص ۷۶). بررسی ساخت کُنایی، مطابقت و ترتیب واژگانی در گویش کُندازی مقاله‌ای جداگانه می‌طلبد. به‌هرروی، ساختار کُنایی این گویش در فعل‌های متعدیِ زمان گذشته و در فعل‌های «توانستن»، «خواستن» و «داشتن» در زمان حال و گذشته دیده می‌شود (نک: ۴.۴. وجه و زمان). واژه‌بست‌های فاعلی، ضمیرهای شخصی پیوسته مفعولی و ملکی این گویش است (نک: جدول ۲).

جدول ۲ واژه‌بست‌های فاعلی

مفرد	جمع	
اول شخص em «-م»	emu «-مان»	
دوم شخص et «-ت»	etu «-تان»	
سوم شخص eš «-ش»	ešu «-شان»	

#### ۴.۴. وجه و زمان

در گویش کُندازی سه وجه اخباری، التزامی و امری وجود دارد و وندهای وجه در آن عبارت‌اند از: پیشوند حال اخباری و گذشته استمراری -mi، پیشوندهای حال التزامی و امری -bi، -be، -o، -hâ/ha و نیز پسوند -â در افعال دعایی که بسامد بسیار اندکی دارد.

#### ۱.۴.۴. وجه اخباری

همه ساخت‌های فعلی این گویش، به‌جز گذشته التزامی، حال التزامی و نیز دو ساخت فعل امر از وجه اخباری‌اند.

#### ۱.۴.۴.۱. حال اخباری

همه فعل‌های حال اخباری به‌جز فعل‌های šass-o «توانستن»، mess-o «خواستن» و bod-o «داشتن» از ترکیب «پیشوند نمود ناقص -mi + ستاک حال + شناسه» به‌دست می‌آید. هر سه فعل ذکرشده در بالا، در جمله ساختار کُنایی دارند. در گویش کندازی برای بیان مفهوم «داشتن» و مالکیت از فعل bod-o «بودن» و در ساختاری کُنایی استفاده می‌شود. به‌کار بردن فعل «بودن» برای بیان مالکیت و داشتن چیزی یا کسی، در پاره‌ای از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی دیده می‌شود. از جمله در کردی شمالی (Haig, p. 15; ۴۶-۴۷؛ هورامی (Mackenzie, p. 66-67)، تالشی عَنبرانی و آسالمی (Paul, p. 223)، گویش فینی (نجیبی، ص ۲۹)، بلوچی جنوبی و کُرُشی (عمادی ۲، ص ۸۷)، سیوندی (نوروزی و آزاده، ص ۷۸-۷۹)، بشاگردی (Korn, p. 5)، مینابی (Barbera, p. 72-73)، لارستانی (خنجی، ص ۹۸-۱۷۱)، دوانی، دَهله‌ای، پیرمهلتی، عَبدویی، کوزرگی، ماسرومی، ده‌سروی (سلامی ۲، ص ۲۳۴-۲۳۵)، بَنافی، پاپوتی، دوسیرانی، سُمغانی، کلانی (تاجیکی)، گُرنایی، گاوکَشکی، مُسقانی، نُودانی (همو ۳، ص ۲۳۶-۲۳۷)، بیروکَانی، دادنجانی، دُرونکی، مِهودی (همو ۴، ص ۲۵۴-۲۵۵)، بهیسانی (گرامی، ص ۱۱۷)، بندر خَمیر (قتالی، ص ۷۲)، یزدی زردشتی (Mohammadirad, p. 247). همچنین در شاهنامه فردوسی در چند بیت، «بودن» به مفهوم «داشتن» به‌کار گرفته شده است (شفیعی، ص ۲۸۴).

mi-bā-yem «می‌اندازم»؛ mi-šo:r-om «می‌شویم»، mi-šur-d «می‌شوید»؛ mi-šk-et «می‌شکنند»؛ mi-duš-e «می‌دوشی»؛ mi-xoft-et «می‌خوابد»؛ mi-(f)ruš-em «می‌فروشم»؛ mi-š-en «می‌روند»، mi-š-u-t «می‌رود»؛ mi-l-e «می‌گذاری، اجازه می‌دهی؟»، mi-n(o)n-em «می‌گذارم»؛ mi-kku-m «می‌گویم»، mi-kku-t «می‌کوبد»، mi-kko-yit «می‌کوبید»، mi-gu-m «می‌گویم»، mi-gu-t «می‌گوید»، mi-go-yom «می‌گوییم»، mi-don-e «می‌دانی»، mi-dun-d «می‌داند»؛ mi-ban-em «می‌بندم»؛ mi-rez-em «می‌ریزم»، mi-riz-d «می‌ریزد»؛ mi-ger-en «می‌گیرند»، mi-gi(rd) «می‌گیرد»؛ mi-ben-em «می‌بینم»، mi-bin-d «می‌بیند»؛ mi-mer-em «می‌میرم»، mi-mir-d

«می‌میرد»؛ mi-čen-om «می‌چینیم»، mi-čin-d «می‌چیند»؛ mi-keš-en «می‌کشند»، mi-kiš-d «می‌کشد»؛ mi-šen-en «می‌نشینند»، mi-šin-d «می‌نشیند»؛ mi-zn-en «می‌زند»، mi-zen-d «می‌زند»؛ mi-(ya:)r-em «می‌آورم»، mi-(ya:)r-e «می‌آوری»، m-a:r-d «می‌آورد»؛ mi-kâr mi-kon-d/ mi- nn-ed «کار می‌کند»، mi-ken-en/ mi-nn-en «انبار می‌کنند»، ċi râs mi-nn-e «چه کار می‌کنی؟»؛ mi-ĵ-em «می‌دهم»، mi-ĵ-e «می‌دهی»، mi-d-et «می‌دهد»؛ mi-rb-e «می‌بری»، mi-bo «می‌برد»؛ mi-xr=em «می‌خورم»، mi-xo «می‌خورد»؛ m-a:-m/mi-y-em «می‌آیم»، m-a:-t «می‌آید»، mi-y-e «می‌آیی»؛ mi-ss-on-em «می‌گیرم؛ می‌خرم؛ برمی‌دارم»، mi-ss-un-d «می‌گیرد؛ می‌خرد؛ برمی‌دارد»؛ mi-ters-om «می‌ترسیم»، mi-ters-ed «می‌ترسد»، mi-ters-on-om «می‌ترسانیم»، mi-ters-un-d «می‌ترساند»؛ mi-xon-it «می‌خوانید»، mi-xun-d «می‌خواند»؛ mi-ress-et «می‌فرستید»؛ mi-šnav-em «می‌شنوم»؛ em=he «دارم»، eš=ni «ندارند»؛ et=mi-šâ «می‌توانی»، eš=mi-šâ «می‌تواند»؛ em=ma «می‌خواهم»، emu=ma «می‌خواهیم»؛ vâ-mi-duz-en «می‌دوزند»، vâ-mi-rru-m «می‌روفم»، vâ-mi-rru-t «می‌روفت»، vâ-mi-rru-ye «می‌روفی».

#### ۴.۴.۱.۲. حال مستمر / مضارع ملموس

حال مستمر در این گویش از ترکیب «واژه‌بست فاعلی + ساخت‌های حال فعل کمکی \*vâ-bid-o «داشتن» + مضارع فعل اصلی» ساخته می‌شود. مصدر vâ-bid-o به تنهایی کاربرد ندارد. فعل کمکی «داشتن» در گویش کُندازی، صورت کُنایی دارد و مانند فارسی می‌توان آن را جدا از فعل اصلی نوشت. ساخت‌های حال آن عبارت‌اند از: em=vow «دارم»، et=vow «داری»، eš=vow «دارد»، emu=vow «داریم»، etu=vow «دارید»، eš=ni «دارند». مثال: ċi mi-nevis-e «داری» et=vow «داری» چه می‌نویسی؟؛ sard mi-bu-t «کجا بودی؟»؛ havâ=yo=š vow «هوا دارد سرد می‌شود»؛ mi-š-om-a «داریم به تهران می‌رویم» te:run.

#### ۴.۴.۱.۳. گذشته ساده

##### ۴.۴.۱.۳.۱. فعل لازم

گذشته ساده فعل لازم از ترکیب «سِتاک گذشته + شناسه» ساخته می‌شود. eyko bod-em «اینجا بودم»؛ a kojâ bod-e «کجا بودی؟»، a tu ša:r bi «در شهر بود»؛ ešt-em «رفتیم»، ešt-e «رفتی»، raft

«رَفَت»؛ dowed-e «دویدلی»، dow-i «دوید»؛ šassed-em «نشستم»، šass-i «نشست»؛ softed-en «سوختند»، soft(-i) «سوخت»؛ xofted-em «خواهیدم»، xoft-i «خواهید»؛ amd-e «آمدی»، ami «آمد»؛ vâ-gešt(-ed)-en «برگشتند»؛ na-püs-i «نیوسید».

#### ۴.۴.۱.۳.۲ فعل متعدی

گذشته ساده فعل‌های متعدی از ترکیب «واژه‌بست فاعلی + ستاک گذشته» ساخته می‌شود. em = di «دیدم»؛ eš = go «گفت»، em = mes «خواستم»؛ emu = bi «داشتیم»؛ etu = šas «توانستید»؛ emu = xarri «خریدیم»، eš = xarri «خرید»؛ ešū = ters-un-d «ترساندند»؛ em = xani «خندیدم»؛ et = vâ-di «پیدا کردی؟».

#### ۴.۴.۱.۴ گذشته استمراری

##### ۴.۴.۱.۴.۱ فعل لازم

گذشته استمراری فعل لازم از ترکیب «پیشوند نمود ناقص -mi + ستاک گذشته + شناسه» ساخته می‌شود. در فعل‌های amd-o «آمدن»، ešt-o «رَفتن» و eškass-o «شکستن» که با واکه آغاز می‌شود، واکه آغازی کاهش می‌یابد. mi-derowšed-em «می‌لرزیدم»؛ mi-romb-i «فرو می‌ریخت»؛ mi-md-om «می‌آمدم»، mi-mi «می‌آمد»؛ mi-št-it «می‌رَفتید»، mi-raft «می‌رَفت»؛ m-it/mi-y-it «می‌آید».

##### ۴.۴.۱.۴.۲ فعل متعدی

گذشته استمراری فعل‌های متعدی از ترکیب «واژه‌بست فاعلی + پیشوند نمود ناقص -mi + ستاک گذشته» ساخته می‌شود و در ساخت گذشته استمراری فعل‌های avord-o «آوردن»، âšnoft-o «شنیدن»، ernessed-o «فرستادن»، eškund-o «شکاندن»، esseyd-o «گرفتن؛ خریدن؛ برداشتن»، واکه آغازی فعل و در فعل eylešt-o «گذاشتن»، هجای آغازی فعل کاهش می‌یابد. ešū = mi-bes «می‌انداختند»؛ em = mi-keši «می‌کشیدم»؛ emu = mes «می‌خواستیم»؛ et = mi-šas «می‌توانستی»؛ em = mi-vo «می‌آوردم»؛ et = mi-ressi «می‌فرستادی»؛ etu = mi-šk-un-d «می‌شکستید»؛ et = mi-leš «می‌گذاشتی».

#### ۴.۴.۱.۵. گذشته نقلی

#### ۴.۴.۱.۵.۱. فعل لازم

گذشته نقلی فعل لازم از ترکیب «اسم مفعول + واژه‌بست ساخت‌های فعل (bod-o بودن) ساخته می‌شود. اسم مفعول معمولاً در ساخت سوم شخص مفرد به واکه a و در دیگر ساخت‌ها به e ختم می‌شود. اسم مفعول šassed-o «نشستن»، vâ-gešt-ed-o «برگشتن»، softened-o «سوختن» و xofted-o «خوابیدن» به ترتیب به دو صورت šassed-a/šass-a «نشسته»، vâ-gešt-ed-a/vâ-gešt-a «برگشته»، softened-a/soft-a «سوخته»، xofted-a/xoft-a «خوابیده» ظاهر می‌شود. ešt-e = yom «رفته‌ایم»؛ bod-xoft-a = m / xofted-a = m «کشیده‌است»؛ kešed-a «آمده‌اید»؛ amd-e = yit «بوده‌اند»؛ e = yen «خوابیده‌ام»؛ šass-a / šassed-a «نشسته‌است»؛ softened-a = n / softa = n «سوخته‌اند»؛ vâ-gešt-ed-a = yom / vâ-gešt-a = yom «برگشته‌ایم».

#### ۴.۴.۱.۵.۲. فعل متعدی

گذشته نقلی فعل متعدی از ترکیب «واژه‌بست فاعلی + اسم مفعول» ساخته می‌شود. et = ditt-a «دیدهای»؛ eš = xarred-a «خریده‌است»؛ etu = roft-a «ریخته‌اید»؛ em = mess-a «خواسته‌ام»؛ eš = bod-a «داشته‌است».

#### ۴.۴.۱.۶. گذشته استمراری نقلی

گذشته استمراری نقلی کاربرد اندکی دارد و بیشتر برای نقل قول، بیان داستان و حکایت استفاده می‌شود.

#### ۴.۴.۱.۶.۱. فعل لازم

گذشته استمراری نقلی فعل لازم از ترکیب «پیشوند نمود ناقص -mi + اسم مفعول» ساخته می‌شود. mi-št-a «می‌رفته‌است»؛ mi-md-a = n «می‌آمده‌اند».

#### ۴.۴.۱.۶.۲. فعل متعدی

گذشته استمراری نقلی فعل متعدی از ترکیب «واژه‌بست فاعلی + پیشوند نمود ناقص -mi + اسم مفعول» درست می‌شود. eš = mi-goft-a «می‌گفته‌است»؛ eš = mess-a «می‌خواسته‌است».

#### ۴.۴.۱.۷. گذشته بعید

#### ۴.۴.۱.۷.۱. فعل لازم

گذشته بعید فعل لازم از ترکیب «اسم مفعول + ساخت‌های گذشته ساده فعل کمکی bod-o «بودن» درست می‌شود. ساخت‌های گذشته ساده عبارت‌اند از: bod-em «بودم»، bod-e «بودی»، bi «بود»، bod-om «بودیم»، bod-it «بودید»، bod-en «بودند». مثال: amd-a bod-e «آمده بودی؟»؛ rombida-a bi «فروریخته بود»؛ vâ-gešt-a bod-it «برگشته بودید».

#### ۴.۴.۱.۷.۲. فعل متعدی

گذشته بعید فعل‌های متعدی از الگوی «واژه‌بست فاعلی + اسم مفعول + bi «بود» پیروی می‌کند. em = ditt-a bi «دیده بودم»؛ eš = zeyd-a bi «زده بود»؛ emu = ašnoft-a bi «شنیده بودیم».

#### ۴.۴.۱.۸. گذشته بعید نقلی

#### ۴.۴.۱.۸.۱. فعل لازم

گذشته بعید نقلی فعل لازم از ترکیب «اسم مفعول + ساخت‌های گذشته نقلی فعل bod-o «بودن» ساخته می‌شود. xoft-a bod-e = yem «خوابیده بوده‌ام»؛ amd-a bod = a «آمده بوده‌است».

#### ۴.۴.۱.۸.۲. فعل متعدی

گذشته بعید نقلی فعل متعدی از ترکیب «واژه‌بست فاعلی + اسم مفعول فعل اصلی + bod-a (اسم مفعول فعل بودن) + bi «ساخته می‌شود. فعل bi «بود» در این ساختار، اختیاری است و طبق اصل کم‌کوشی، معمولاً استفاده نمی‌شود. (bi) ešu = nâd-a bod-a «گذاشته بوده‌اند»؛ čiči = š râs kerd-a bod-a (bi) «چه کار کرده بوده‌است؟»؛ (bi) tir = ešu xord-a bod-a «تیر خورده بوده‌اند».

#### ۴.۴.۱.۹. گذشته مستمر / ماضی ملموس

#### ۴.۴.۱.۹.۱. فعل لازم و متعدی

ساختار گذشته مستمر در فعل لازم و متعدی یکی است و از الگوی «واژه‌بست فاعلی + ساخت‌های



#### ۴.۴.۲.۱.۲. پیشوند -o

پیشوند التزامی -o در گویش کُندازی در فعل‌های امر essedyd-o «گرفتن؛ خریدن؛ برداشتن»، -bassed-o «بستن»، -koft-o «کوبیدن»، -nâd-o «گذاشتن»، -šassed-o «نشستن»، -šund-o «نشاندن»، -xofted-o «خوابیدن»، -xoft-un-d-o «خواباندن»، -xossed-o «خیسیدن»، -xoss-un-d-o «خیساندن»، -xund-o «خواندن»، دیده می‌شود. پیشوند التزامی -o و تکواژگونه‌های -hu- و -ho-، -ü-، -u- در پاره‌ای از افعال در گویش‌های دشتکی، امامزاده‌اسماعیلی، دوانی، خُلاّری، قلاتی، عبدویی و نیز گویش‌های کوه‌مراه‌ای و لارستانی دیده می‌شود (نک: وثوقی، ص ۸۴؛ موسوی، ص ۳۰؛ سلامی، ص ۶۶-۶۴؛ همو، ص ۴۸-۴۵؛ همو، ص ۴۸-۵۰؛ همو، ص ۴۲؛ همو، ص ۶۵-۶۸؛ همو، ص ۶؛ ص ۲۳۸-۲۴۳؛ همو، ص ۷۸-۸۰؛ خنجی، ص ۱۹۵-۱۹۶). -o-xun-em «بخوانم»؛ -o-non-ed «بگذارد»؛ -o-kku-t «بکوبد»؛ -o-xoft-et «بخوابد»؛ -o-xoft-on-em «بخوابانم»؛ -o-ban-e «ببندی»؛ -o-šen-e «بنشین»؛ -o-ss-on-em «بگیرم؛ بخرم؛ بردارم»؛ -o-š-un-em «بشانم»؛ -o-xoss-ed «بخیسد»؛ -o-xoss-on-e «بخیسانی».

#### ۴.۴.۲.۱.۳. پیشوند -hâ- /ha-

پیشوند -hâ- و تکواژگونه‌های آن -ha- و -â- در گویش‌های دشتکی، امامزاده‌اسماعیلی، خُلاّری، دوانی، عبدویی و همچنین در گویش‌های زبان لارستانی و کوه‌مراه‌ای و مازندرانی دیده می‌شود. برای گویش‌های زبان مازنی (نک: اکبرپور، ص ۲، ص ۲۶۸-۲۷۱). -hâ/ha-j-em «بدهم»؛ -hâ/ha-j-e «بدهی»؛ -hâ/ha-de-t «بدهد»؛ -hâ/ha-j-om «بدهیم»؛ -hâ/ha-j-it «بدهید»؛ -hâ/ha-j-en «بدهند».

#### ۴.۴.۲.۲. گذشته التزامی

##### ۴.۴.۲.۲.۱. فعل لازم

گذشته التزامی فعل لازم از ترکیب «اسم مفعول + ساخت‌های حال التزامی فعل بودن» ساخته می‌شود. ساخت‌های حال التزامی فعل -bod-o «بودن» در این گویش عبارت‌اند از: -b-em «باشم»، -b-e «باشی»، -bu-t/d «باشد»، -b-om «باشم»، -b-it «باشید»، -b-en «باشند». مثال: -b-it -a -b-it -a -bât -ešt «باید رفته باشید»؛ -xodâ kond rassad-a but «خدا کند رسیده باشد»؛ -šât amda b-en «شاید آمده باشند».

##### ۴.۴.۲.۲.۲. فعل متعدی

گذشته التزامی فعل متعدی از ترکیب «واژه‌بست فاعلی + اسم مفعول + but/d 'باش'» ساخته می‌شود.

em = goft-a but «گفته باشم»؛ et = avord-a but «آورده باشی»؛ ešū = nâd-a bud «گذاشته باشند».  
 گذشته التزامی bod-o «داشتن» در این گویش کاربرد دارد و ساخت‌های شش‌گانه آن عبارت‌اند از:  
 em = but «داشته باشم»، et = but «داشته باشی»، eš = but «داشته باشد»، emu = but «داشته باشیم»،  
 etu = but «داشته باشید»، ešū = but «داشته باشند». مثال: ne-m-don-em šât = em but «نمی‌دانم،  
 شاید داشته باشم» gemon = em me:rdâd a tu xuna = š but «گمانم مهرداد در خانه داشته باشد».

#### ۴.۴.۳. وجه امری

فعل امر دارای دو ساخت مفرد و جمع است. ساخت مفرد شناسه ندارد و -it شناسه فعل جمع است. با افزودن پیشوند امری به ستاک حال و سپس شناسه، فعل امر ساخته می‌شود. پیشوندهای امری عبارت‌اند از -o، -hâ-/ha-، -bi-، -be-، در ساخت امری فعل‌های پیشوندی و پاره‌ای از فعل‌های مرکب، پیشوندهای امری پدیدار نمی‌گردند. مثال: vâ-duz «بدو»، vâ-pors «پرس»، vâ-rru «جاروکن»، vâ-rru-yit «جارو کنید»؛ veysâ «بایست»، veys-it «بایستید»؛ vâ-palâ «صاف کن»؛ kâr ken-it «کار کنید»؛ pâ be «پاشو، برخیز»؛ pâ b-it «پاشوید، برخیزید». فعل امر mess-o/xâss-o «خواستن»، بسامد چندانی ندارد. باین حال، صورت جمع آن ساختار کنایی دارد. «بخواه»، be-vâ = etu = be-vâ «بخواید». مثال: etu hâ-d-et = etu be-vâ tâ dars = etu hâ-d-et «ازش بخواید تا درستان بدهد»، kuta ma-yo pül = et be-vâ «کوتاه نیا، پولت را ازش بخواه». در گویش کندازی، ساخت‌های فعل امر bod-o «بودن» به صورت bo «باش» و b-it «باشید»، متمایز است از ساخت‌های فعل امر bod-o «شدن» که همراه با پیشوند امری be- است (نک: ۱.۳.۴.۴).

#### ۴.۴.۳.۱. پیشوند be- و bi-

be-bor «ببر»، be-řow «بجو»، be-xar «بخر»، be-bâ «بینداز»، be-bo «ببر»، be-řb-it «ببرید»؛ be-xo «بخور»، be-xr-it «بخورید»؛ be-zo «بزن»، be-zn-it «بزنید»؛ be-řuš /be-řuš-it «بفروش»، be-řuš-it /be-řuš-it «بفروشید»؛ be-ře «بگذار، اجازه بده»، be-l-it «بگذارید، اجازه بدهید»؛ be-bo «بشو»، be-b-it «بشوید»؛ be-řo «برو»، be-ř-it «بروید»؛ be-gu «بگو»، be-g-it «بگویید»؛ be-řur «بشوی»، be-ř-it «بشوید»؛ be-kon «بکن»، be-ken-it «بکنید»؛ bi-yar-it/be-ř-it «بیاور»، bi-yar-it/be-ř-it «بیاورید»؛ bi-yow «بیا»، bi-y-it/b-i-t «بیاید»؛ be-bin «ببین»، be-ben-it «ببینید»؛ be-řiz «بریز»، be-ř-rez-it «بریزید».

«بریزید»؛ be-č(č)i «بچین»؛ be-č(č)en-it «بچینید»؛ be-kiš «بکش»؛ be-keš-it «بکشید»؛ be-gi «بگیر»؛ be-ger-it «بگیرید»؛ be-tak-u «بتکان»؛ be-tak-on-it «بتکانید»؛ be-čarr-u «بچران»؛ be-čarr-on-it «بچرانید»؛ be-šk-u «بشکن»؛ be-šk-on-it «بشکنید».

#### ۴.۴.۳.۲. پیشوند o-

پیشوند امری o- در همان افعالی که پیشوند التزامی o- دارند، دیده می‌شود. o-ban «بند»؛ o-xoft-it «بخوابید»؛ o-xoft-u «بخوابان»؛ o-xon-it «بخوانید»؛ o-xoss-u «بخيسان»؛ o-ši «بشین»؛ o-šen-it «بشینید»؛ o-š-u «بشنان»؛ o-sson-it «بگیرید؛ بخريد؛ بردارید»؛ o-kku «بکوب»؛ o-non-it «بگذارید، بنهید». پیشوند امری o- و تکواژگونه‌های u-، ho-ü- و hu- در گویش‌های دشتکی، امامزاده‌اسماعیلی، دوانی، خلاری، قلاتی، عبدویی و همچنین در گویش‌های کوهمره‌ای و لارستانی دیده می‌شود (نک: وثوقی، ص ۸۴؛ موسوی، ص ۳۰؛ سلامی، ص ۵۷؛ همو، ص ۲۱۸-۲۵۳؛ همو، ص ۲۳۶-۲۵۵؛ همو، ص ۲۶۴-۲۵۵؛ همو، ص ۲۷۸-۲۹۹؛ همو، ص ۲۸۸-۳۰۹؛ همو، ص ۲۹۰-۳۰۹؛ خنجی، ص ۱۹۵-۱۹۶).

#### ۴.۴.۳.۳. پیشوند hâ- /ha-

پیشوند امری hâ- و تکواژگونه آن ha- تنها در فعل dâd-o «دادن» دیده می‌شود. hâ-de «بده»؛ hâ-ĵ-it/ ha-ĵ-it «بدهید». پیشوند hâ- و تکواژگونه‌های دیگر آن ha- و â- در گویش‌های دشتکی، امامزاده‌اسماعیلی، قلاتی، خلاری، دوانی، گویش‌های زبان لارستانی، گویش‌های مناطق کوهمره سرخی، کوهمره نودان، کوهمره جروق در استان فارس، گویش‌های زبان مازنی و همچنین گویش‌های مرکزی ایران دیده می‌شود (نک: اسماعیلی، ص ۲۸۸-۲۸۹؛ برجیان، ص ۲۵۰-۲۵۱؛ رزاقی، ص ۲۷۲-۲۷۳).

#### ۴.۴.۳.۴. پیشوند نهی ma-

پیشوند نهی ma- در فعل‌های ساده پیش از ستاک حال، در فعل‌های پیشوندی پس از پیشوند فعلی و پیش از ستاک حال و در فعل‌های مرکب پیش از ستاک حالِ عنصر فعلی ظاهر می‌شود. ma-bâ «نینداز»؛ ma-bo «تبر»؛ ma-rb-it «تبرید»؛ ma-bo «نباش»؛ ma-b-it «نباشید»؛ ma-bo «نشو»؛ ma-b-

it «نشوید»؛ ma-xo «نخور»، ma-xr-it «نخورید»؛ ma-de «نده» ma-ĵ-it «ندهید»؛ ma-no «نگذار»،  
 ma-n(o)n-it «مگذارید»؛ ma-yno «نکن»، ma-yn-it «نکنید»؛ ma-yo «نیا»، ma-y-it «نیاید»؛ vey-  
 ma-sâ «نایست»، vey-ma-s-it «نایستید».

## ۵. نتیجه‌گیری

گویش کُندازی یکی از گویش‌های بازمانده زبان فارسی میانه است. نشانه مصدری در این گویش -o است که با افزودن به ستاک گذشته فعل، مصدر آن ساخته می‌شود. فعل دارای دو ستاک حال و گذشته است. ستاک گذشته باقاعده، با افزودن پسوندهای گذشته‌ساز -t، -d، -st، -ed، -ss، -est، -ess) به ستاک حال به دست می‌آید. از موارد بی قاعده در ستاک گذشته می‌توان اشاره کرد به ستاک سوم شخص مفرد فعل‌های bod-o «بودن»، bod-o «شدن» و ešt-o «رفتن» که به ترتیب عبارت‌اند از bi «بود»، šod «شد» و raft «رفت» که از مصدرهای فعلی دیگر به کار گرفته می‌شود. افعال سببی دارای دو وند سببی -un و -on است؛ -un در ستاک گذشته فعل‌های زمان گذشته و در ستاک حال سوم شخص مفرد فعل‌های حال اخباری و التزامی و نیز در ستاک حال فعل امر (با کاهش n) به کار می‌رود. از سوی دیگر، وند -on در ستاک حال فعل‌های اخباری و التزامی در همه ساخت‌ها به جز سوم شخص مفرد و همچنین در ساخت فعل امر جمع کاربرد دارد. گویش کُندازی دارای دو گونه نشانه‌های مطابقت فعلی است. در فعل‌های لازم از شناسه‌های فعلی استفاده می‌شود که عبارت‌اند از em- «م»، e- «ی»، i- و Ø «Ø» (زمان گذشته)، -t، -d، -et/-ed «د» (زمان حال)، -om «-یم»، -it «ید»، -en «ند». در فعل‌های متعدی، واژه‌بست‌های فاعلی کاربرد دارد. واژه‌بست‌های فاعلی با ضمیرهای شخصی پیوسته مفعولی و ملکی همسان است و عبارت‌اند از: em = «م»، et = «ت»، eš = «ش»، emu = «مان»، etu = «تان»، ešu = «شان». ساختار کُنایی این گویش در فعل‌های متعدی زمان گذشته و نیز در زمان حال فعل‌های šass-o «توانستن»، mess-o «خواستن» و bod-o «داشتن» دیده می‌شود. پیشوند mi- «می» نشانه نمود ناقص است. وند نهی در گویش کُندازی ma- و na- است. کاربرد وند نهی na- از چند دهه پیش متداول شده است. در گویش کُندازی سه وجه اخباری، التزامی و امری وجود دارد و وندهای وجه در آن عبارت‌اند از: پیشوند حال اخباری و گذشته استمراری -mi، پیشوندهای حال التزامی و امری -bi، -ha، -hâ و نیز

پسوند *-â* در افعال دعایی. حال مستمر در این گویش از ترکیب «واژه‌بست فاعلی + ساخت‌های حال ساده فعل کمکی *\*vâ-bid-o* «داشتن» + مضارع فعل اصلی» ساخته می‌شود. گذشته بعید فعل لازم از ترکیب «اسم مفعول + ساخت‌های گذشته ساده فعل کمکی *bod-o* «بودن» ساخته می‌شود. گذشته بعید فعل‌های متعدی از الگوی «واژه‌بست فاعلی + اسم مفعول + *bi* «بود» پیروی می‌کند. ساختار گذشته مستمر در فعل لازم و متعدی یکی است و از الگوی «واژه‌بست فاعلی + ساخت‌های گذشته فعل کمکی *\*vâ-bid-o* «داشتن» + گذشته استمراری فعل اصلی» پیروی می‌کند. حال التزامی از ترکیب «پیشوند فعل التزامی + ستاک حال + شناسه فعل» ساخته می‌شود. گذشته التزامی فعل لازم از ترکیب «اسم مفعول + ساخت‌های حال التزامی فعل بودن» ساخته می‌شود. گذشته التزامی فعل متعدی از ترکیب «واژه‌بست فاعلی + اسم مفعول + *but/d* «باش» ساخته می‌شود. پیشوندهای فعل امری عبارت‌اند از *o-* و *hâ/ha-*، *bi-*، *be-* و *mess-o/ xâss-o* «خواستن»، بسامد چندانی ندارد. باین حال، امر جمع این فعل از ساختاری گنایی برخوردار است. *be-vâ* «بخواه»، *etu = be-vâ* «بخواید». افعال کمکی یا معین در این گویش عبارت‌اند از: الف. ساخت‌های شش‌گانه *bod-o* «بودن» در گذشته بعید و گذشته بعید نقلی. ب. ساخت‌های گذشته ساده فعل کمکی *\*vâ-bid-o* «داشتن» در گذشته مستمر. پ. ساخت‌های حال ساده فعل کمکی *\*vâ-bid-o* در حال مستمر. ت. ساخت‌های «باشیدن»\* در گذشته التزامی افعال لازم. ث. *but/d* «باشد» پس از اسم مفعول در گذشته التزامی فعل‌های متعدی. ج. ساخت‌های مجهول *bod-o* «شدن» در گذشته ساده، گذشته استمراری، گذشته استمراری نقلی، گذشته نقلی، گذشته بعید، گذشته التزامی. فعل‌های وجهی در این گویش عبارت‌اند از *bâya(t)/d* «باید»، *mi-bât* «باید»، *bâs* «بایست، باید»، *šass-o* «توانستن». همچنین فعل‌های اسنادی عبارت‌اند از ساخت‌های *bod-o* «بودن؛ شدن» در زمان‌های حال و گذشته. ساخت‌های شش‌گانه مثبت و منفی حال ساده *bod-o* «بودن» به ترتیب عبارت‌اند از: *hess-em* «هستم»، *hess-e* «هستی»، *he* «هست»، *hess-om* «هستیم»، *hess-it* «هستید»، *hess-en* «هستند»؛ *niss-em* «نیستم»، *niss-e* «نیستی»، *ni* «نیست»، *niss-om* «نیستیم»، *niss-it* «نیستید»، *niss-en* «نیستند». ساخت‌های گذشته ساده *bod-o* «بودن؛ شدن» به ترتیب عبارت‌اند از: *bod-em* «بودم؛ شدم»، *bod-e* «بودی؛ شدی»، *bi* «بود»، *šod* «شد»، *bod-om* «بودیم؛ شدیم»، *bod-it* «بودید؛ شدید»، *bod-en* «بودند؛ شدند». ساخت‌های

گذشته نقلی bod-o «بودن؛ شدن» عبارت‌اند از: bod-e = yem «بوده‌ام؛ شده‌ام»، bod-e = ye «بوده‌ای؛ شده‌ای»، bod-a «بوده‌است؛ شده‌است»، bod-e = yom «بوده‌ایم؛ شده‌ایم»، bod-e = yit «بوده‌اید؛ شده‌اید»، bod-e = yen «بوده‌اند؛ شده‌اند». ساخت‌های حال اخباری bod-o «شدن» عبارت‌اند از: mi-b-em «می‌شوم»، mi-b-e «می‌شوی»، mi-bu-t «می‌شود»، mi-b-om «می‌شویم»، mi-b-it «می‌شوید»، mi-b-en «می‌شوند». ساخت‌های حال التزامی bod-o «شدن» عبارت‌اند از: be-b-em «بشوم»، be-b-e «بشوی»، be-bu-t «بشود»، be-b-om «بشویم»، be-b-it «بشوید»، be-b-en «بشوند». ساخت‌های bod-o «شدن» در زمان گذشته استمراری عبارت‌اند از: mi-bod-em «می‌شدم»، mi-bod-e «می‌شدی»، mi-šod «می‌شد»، mi-bod-om «می‌شدیم»، mi-bod-it «می‌شدید»، mi-bod-en «می‌شدند». ساخت‌های bod-o «شدن» در زمان گذشته بعید عبارت‌اند از: bod-a bod-em «شده بودم»، bod-a bod-e «شده بودی»، bod-a bi «شده بود»، bod-a bod-om «شده بودید»، bod-a bod-en «شده بودید».

## منابع

- آهنگر، عباسعلی و سپهر صدیقی‌نژاد، «سازه‌های تصریفی فعل واژگانی خودایستا در گویش کُرتَه (قلعه گنج)»، دوفصلنامه زبان‌شناسی گویش‌های ایرانی دانشگاه شیراز، دوره اول، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، ص ۳۲-۷۳.
- اکبرپور، جعفر (۱)، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان مازندران ۱)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۴.
- \_\_\_\_\_ (۲)، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان مازندران ۲)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۴.
- اسماعیلی، محمدهدی، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۱)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۰.
- باطنی، محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر، چاپ نهم، تهران ۱۳۷۷.
- برجیان، حبیب، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۲)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۴.
- بهار، محمدتقی، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، زوار، چاپ اول، تهران ۱۳۸۱.
- پاپلی یزدی، محمدحسین و نسربین احمدیان شالچی، فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم، مشهد ۱۳۶۷.
- خنجی، لطفعلی، نگرشی تفصیلی بر زبان لارستانی و گویش خنجی، ایلاف، چاپ اول، شیراز ۱۳۸۸.
- دبیرمقدم، محمد، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، سمت، چاپ اول، تهران ۱۳۹۲.

- رزاقی، طیب، گنجینه گویش های ایرانی (استان اصفهان ۳)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۵.
- زمردیان، رضا، راهنمای گردآوری و توصیف گویش ها، دانشگاه فردوسی، چاپ اول، مشهد ۱۳۷۹.
- سلامی، عبدالنبی (۱)، فرهنگ گویش دوانی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۱.
- \_\_\_\_\_ (۲)، گنجینه گویش شناسی فارس (دفتر اول)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۳.
- \_\_\_\_\_ (۳)، گنجینه گویش شناسی فارس (دفتر دوم)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۴.
- \_\_\_\_\_ (۴)، گنجینه گویش شناسی فارس (دفتر سوم)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۵.
- \_\_\_\_\_ (۵)، گنجینه گویش شناسی فارس (دفتر چهارم)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۶.
- \_\_\_\_\_ (۶)، گنجینه گویش شناسی فارس (دفتر پنجم)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۸.
- \_\_\_\_\_ (۷)، گنجینه گویش شناسی فارس (دفتر ششم)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۰.
- شفیعی، محمود، شاهنامه و دستور، دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۷.
- عمادی، نظام (۱)، گویش کُندازی، کوشامهر، شیراز ۱۳۸۴.
- \_\_\_\_\_ (۲)، گویش کُروش، آوند اندیشه، شیراز ۱۳۸۴.
- \_\_\_\_\_ (۳)، واژه نامه الفبایی - موضوعی گویش کله داری، فرخی، شیراز ۱۳۹۸.
- فرهنگستان زبان و ادب فارسی، راهنمای گردآوری گویش های ایرانی، تهران ۱۳۹۹. (<https://apll.ir>)
- فروشی بهرام، «زبان ها و گویش های ایرانی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۸۳ و ۸۴، ۱۳۵۳.
- قتالی، عبدالجلیل، بررسی گویش و واژگان بندر خمیر، ایلاف، شیراز ۱۳۸۸.
- کلباسی، ایران (۱)، «راهنمای گردآوری گویش های ایرانی»، یاد بهار (مجموعه مقالات)، آگاه، تهران ۱۳۷۶.
- \_\_\_\_\_ (۲)، گویش کردی مهاباد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.
- کیا، صادق، راهنمای گردآوری گویش ها، اداره فرهنگ عامه، تهران ۱۳۴۰.
- گرامی، شهرام، «توصیف دستگاه فعل در گویش بهبهانی»، مجله علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه شیراز، دوره ۲۳، ش ۴۶، بهار ۱۳۸۵، ص ۱۰۸-۱۲۶.
- مفخم پایان، لطف الله و ایران دخت یزدی، فرهنگ آبادی های ایران، امیرکبیر، چاپ اول، تهران ۱۳۳۹.
- مکنزی، دیوید نیل، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ هفتم، تهران ۱۴۰۰.
- موسوی، حسن، واژه نامه و گویش گاوکُشک، نوید شیراز، چاپ اول، شیراز ۱۳۷۲.
- نجیبی فینی، بهجت، بررسی گویش فینی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۱.
- وثوقی، محمداقرا، لار، شهری به رنگ خاک (پژوهشی در زبان شناسی و تاریخ لارستان)، مؤسسه نشر کلمه، تهران ۱۳۶۹.

- Barbera, G., *Lingua e cultura a Minab, Iran sudorientale. Profilo grammaticale, testi e vocabolario*, University of Naples (Doctoral dissertation.), Nopoli 2005.
- Dixon, R. M.W., *Ergativity*. Cambridge University Press, Cambridge 1994.
- Haig, G., *Ergativity in Iranian*, <https://www.academia.edu/15321950/>, July 2015.
- Haig, G. and Ergin Öpengin, “Kurmanji Kurdish in Turkey (Structure, varieties, and status)”, Christiane Bulut (ed.), *Linguistic Minorities in Turkey and Turkic - speaking Minorities of the Periphery*, 157–230, Harrassowitz, Wiesbaden 2018, p. 157-230.
- Korn, A. (2021). “A Bashkardi version of the chain tale ATU 2034 (The Jackal Retrieves His Tail)”. *Rodnoy Yazyk, MacKba* (Moscow), p.368-383.
- Lecoq, J.P., “*The Dialects of Southwestern of Iran*”, *Compendium Linguarum Iranicarum*, Rüdiger Schmitt (ed.), Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 1989, p. 341-349.
- MacKenzie, D. N., *The Dialect of Awroman* (Hawrāmān-i Luhōn) – Grammatical Sketch, Texts, and Vocabulary), kommissionar, Ejnar Munksgaard, København, 1966.
- Mohammadirad, M., *Pronominal Clitics in Western Iranian Languages* (Description, mapping, and typological implications, Doctoral Dissertation). Université Sorbonne Nouvelle, Paris 2020.
- Morgenstierne, G., “Stray Notes on Persian Dialects”, *Norsk Tidsskrift for Sprogvidenskap (NTS)*, Oslo, 19, 1960, p. 121-140.
- Paul, D., *A Comparative Dialectal Description of Iranian Taleshi* (Doctoral Dissertation), University of Manchester, 2011.
- Thackston, W.M., *Kurmanji Kurdish: (A Reference Grammar with Selected Readings)*, Renas Media, Massachusetts, 2006.
- Veselinova, L. N., *Suppletion in Verb Paradigms* (Bits and pieces of the puzzle), John Benjamins Publishing, Amsterdam/Philadelphia, 2006.

ارسال: ۱۴۰۲/۰۶/۲۶

پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۰۲

10.22034/nf.2024.196543

## تحقیق در واژه‌های دیربای نسیخ‌های مشکول از السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ ه. ق.) با تکیه بر واژه‌های سیستانی آن

ندا حیدرپور نجف‌آبادی\* (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران)

چکیده: یکی از فرهنگ‌های کهن عربی به فارسی که در پژوهش‌های لغوی زبان فارسی اهمیت بسیاری دارد السامی فی الاسامی نوشته ابوالفضل احمد بن محمد المیدانی (وفات: ۵۱۸ ه. ق.) است. از این متن نسخه‌های کهن بسیاری برجای مانده است که کهن‌ترین آن‌ها مورخ ۵۳۷ هجری قمری است و در موزه آسیایی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی (سابق) نگهداری می‌شود. ویژگی مهم این نسخه حرکت داشتن واژه‌های فارسی آن است؛ بنابراین به یاری آن می‌توان از تلفظ‌های رایج آن زمان آگاه شد که البته برخی از آن‌ها ویژه محل تولد یا زندگی کاتب بوده است. اهمیت دیگر نسخه وجود برخی برابری‌های سیستانی است که کاتب برای واژه‌های عربی برگزیده است. این واژه‌ها در نسخه‌های دیگر متن به کار نرفته‌اند و تنها در متون سیستانی - به ویژه مهذب الاسماء - یافت می‌شوند. همچنین به سیستانی بودن بعضی از آن‌ها در کتاب الصیدنه تصریح شده است. بنابراین می‌توان گفت برخی واژه‌های دیگر نسخه که در منابع دیگر یافته نشده است، به احتمال بسیار از منطقه سیستان است. این احتمال زمانی قوی‌تر گشت که تعدادی از این واژه‌ها در فرهنگ‌های سیستانی معاصر نیز به نظر رسید. با توجه به اینکه متون سیستانی نسبتاً اندکی از گذشته برجای مانده است وجود چنین نسخه‌هایی و تحقیق در آن‌ها اهمیتی بسیار می‌یابد. همچنین این نسخه، به دلیل کهن، درست، کامل و مشکول بودن ضمن اینکه در تصحیح اثر، نسخه اساس واقع می‌شود، بهره‌مندی از آن نیازمند احتیاط است؛ به ویژه در مواردی که برابری متفاوت با برابری دیگر نسخه‌ها دارد.

کلیدواژه‌ها: السّامی فی الاسامی، ابوالفضل احمد بن محمّد المیدانی، نسخه مشکول مورخ ۵۳۷ هـ.ق، کاتب سیستانی، واژه‌های سیستانی.

## ۱. مقدمه

### ۱.۱. ابوالفضل احمد بن محمّد المیدانی و کتاب السّامی فی الاسامی

ابوالفضل احمد بن محمّد المیدانی (۵۱۸-۴۳۴ هـ.ق.) از دانشمندان تأثیرگذار آموزش زبان و ادب عربی در خراسان و به‌ویژه نیشابور در سده‌های پنجم و ششم هجری قمری بوده‌است. آثار او نقش مهمی در پاسداری از زبان فارسی و حفظ برخی از واژه‌های کهن داشته‌است. از میدانی آثاری به زبان عربی برجای مانده‌است، اما اهمیت او در ایران، بیشتر به دلیل آثار فارسی‌ای است که برای آموزش زبان و ادبیات عربی نگاشته‌است. میدانی از شاگردان دانشمندان طراز اولی مانند ادیب یعقوب بن احمد نیشابوری (وفات: ۴۷۴ هـ.ق.) و علی بن احمد واحدی (وفات: ۴۶۸ هـ.ق.) بوده (سمعانی، ص ۲۷۰؛ یاقوت الحموی، ص ۵۱۱) و شاگردان توانایی را پرورش داده‌است که یکی از آن‌ها پسر وی، سعید بن احمد المیدانی (وفات: ۵۳۹ هـ.ق.)، بوده و خود فرهنگی عربی به فارسی با نام الاسمی فی الاسماء نگاشته‌است (نک: میدانی ۲).

ابوالفضل میدانی مهم‌ترین اثر خود، یعنی فرهنگ عربی به فارسی السّامی فی الاسامی، را در سال ۴۹۷ هـ.ق. نگاشته‌است<sup>۱</sup>. چنانکه از عنوان اثر پیداست، واژه‌های پرداخته‌شده در این متن، از مقوله اسم‌اند. میدانی در تدوین کتاب خود، اسم‌ها را به شیوه دستگامی یا موضوعی و در چهار بخش طبقه‌بندی کرده‌است که عبارت‌اند از: (۱) واژه‌های مذهبی، شرعیات اسلامی و غیراسلامی در پنج باب، (۲) حیوان‌ها و حیوانی‌ها، در ۲۷ باب، (۳) آسمانی‌ها و ستاره‌شناسی در پنج باب، (۴) زمینی‌ها مانند جغرافیا، در شش باب (منزوی، ص ۳۳). این شیوه اگرچه برای جستجو قدری دشوار است اما به دلیل یکجا بودن لغات مرتبط، فواید خاص و مشخص خود را نیز دارد.<sup>۲</sup> متن السّامی فی الاسامی

۱. برای میدانی و نسخه‌های السّامی فی الاسامی نک: منزوی، ص ۳۱-۳۷؛ برای نسخه‌های تمام آثار او در ایران نک: درایتی، ج ۱۱، ص ۱۲۴۹-۱۲۴۸، ج ۳۶، ص ۸۲۹؛ برای نسخه‌های تمام آثار او خارج از ایران نک: قره بلوط ۲، ص ۴۰۹-۴۱۰.

۲. لازم به توضیح است که فصل‌هایی از کتاب به نظم الفبایی تنظیم شده‌است. برای نمونه باب ۲۵ با عنوان «فی الاتباع والمزوجة» (میدانی ۱، ص ۳۹۹-۳۸۴) بر اساس حروف پایان‌تعبیرات، و باب ۲۶ با نام «فیما اتفق لفظه و افترق معناه» (همان، ص ۴۱۵-۳۹۹) بر اساس نخستین حرف الفبایی شده‌است.

دست‌کم یک بار همراه با چند اثر عربی چاپ سنگی شده (نک: میدانی و همکاران) و یک بار هم نسخه‌ای کهن از آن (مورخ ۶۰۱ هـ.ق.) چاپ عکسی شده است (نک: میدانی ۱)، اما علی‌رغم اهمیت بسیاری که دارد، متأسفانه تاکنون متن انتقادی این اثر به چاپ نرسیده است. تاکنون چند خلاصه و گزیده از السّامی فی الاسامی شناسایی شده است (درایتی، ج ۱۷، ص ۸۸۸) که چیزی افزون بر متن اصلی ندارند. جز این‌ها، سه اثر بر مبنای السّامی فی الاسامی نوشته شده که شروحو بر دشواری‌های این متن هستند: نخست شرحی به زبان عربی با نام کتاب الابانة؛ دوم ترجمه/تحریر فارسی همین کتاب الابانة<sup>۱</sup> که از آن تنها یک نسخه برجای مانده است و برخی قسمت‌ها افتادگی‌هایی دارد. مطالعه دیگر بر پایه السّامی فی الاسامی، شرح الكلمات المشکلة فی کتاب السّامی فی الاسامی، تألیف منتجب‌الدین ابوالفتوح اسعد بن ابی الفضائل محمود بن خلف العجلی الاصفهانی (۵۱۴-۶۰۰ هـ.ق.) از دانشمندان سده ششم در اصفهان است. از او آثار دیگری نیز شناسایی شده است (قره بلوط ۱، ص ۶۴۱).<sup>۲</sup>

### ۲.۱. کهن‌ترین نسخه السّامی فی الاسامی و ویژگی‌های آن

از السّامی فی الاسامی نسخه‌های کهن بسیاری برجای مانده که برخی از آن‌ها در سده ششم هجری قمری کتابت شده‌اند و از کهن‌ترین دست‌نویس‌های فارسی به‌شمار می‌آیند. کهن‌ترین این نسخه‌ها، مورخ ۵۳۷ هـ.ق. است که به نشانی Ms. or. B 523 در موزه آسیایی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی<sup>۳</sup> (سابق) نگهداری می‌شود. این نسخه به خط کوفی پخته و خوانای محمد بن ابی الفرج بن آدم المتفقه الدّوری کتابت شده است. انجامة نسخه چنین خوانده می‌شود:

و فرغ محمد بن ابی الفرج بن آدم المتفقه الدّوری عن کتابته لنفسه فی السّادس من ذی الحجة سنة  
سبع و ثلثین و خمس مائة متعه الله به و غفر له و لوالديه بفضلہ و رحمته و جوده.

۱. ترجمه/تحریر فارسی کتاب الابانة به سبب برخی ویژگی‌های لغوی و زبانی، به تصحیح استاد علی اشرف صادقی در ۱۳۷۹ به چاپ رسید (نک: ترجمه فارسی الابانة؛ شرح السّامی فی الاسامی میدانی).

۲. نگارنده در مقاله دیگر خود با عنوان «تلفظ برخی از واژه‌های فارسی در نسخه‌های مشکول از السّامی فی الاسامی» (مورخ ۵۳۷ هـ.ق.)، که در شماره ۲۱ مجله فرهنگ‌نویسی منتشر خواهد شد، به تفصیل درباره میدانی و شروع السّامی فی الاسامی بحث کرده است که برای پرهیز از تکرار و تطویل، از ذکر آن‌ها در مقاله حاضر چشم‌پوشی کرد. در مقاله یادشده، تنها به بررسی تلفظ‌های متفاوت واژه‌های فارسی نسخه با تلفظ‌های موجود در فرهنگ‌های فارسی پرداخته شده است.

3. АЗИАТСКИЙ МУЗЕЙ-АКАДЕМИИ НАУК С. С. С. Р. (ASIAN MUSEUM-ACADEMY OF SCIENCES S. S. S. R.).

این نسخه در فهرست توصیفی نسخه‌های خطی و تاجیکی انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه، سن‌پترزبورگ معرفی و آگاهی‌هایی درباره نسخه ذکر شده است که در برخی موارد دقیق نیست، از جمله اینکه فهرست مذکور از افتادگی آغاز و پایان نسخه خبر می‌دهد که در واقع چنین نیست. همچنین نام کاتب محمد بن ابوالفرج بن آدم المتفقد داوری نوشته شده که بنا بر انجامة (نک: بالا، همین بخش) سهوی در قرائت نام کاتب رخ داده است. در فهرست توصیفی، نوع خط نیز خط نسخ مرتب و خوانا ذکر شده است. همچنین روز اتمام کتابت نسخه، هفتم ذی الحجه نوشته شده، حال آنکه در انجامة نسخه السّادس ذکر شده است.<sup>۱</sup> همچنین به ویژگی مهم مشکول بودن آن اشاره‌ای نشده است (بایوفسکی، ص ۵۶۵).

همچنان‌که پیش‌تر گفته شد، نسخه حاضر کهن‌ترین نسخه شناخته‌شده از فرهنگ ارزشمند السّامی فی الاسامی است که افزون‌بر آن، به‌طور کامل حرکت‌گذاری شده است. نسخه کامل است و هیچ بخشی از آن افتادگی یا جابه‌جایی ندارد و تلفظ‌های آن بسیار دقیق و خواناست. وجه دیگر اهمیت این نسخه، با توجه به دلایل و قرائنی که در ادامه ذکر خواهد شد، این است که کاتب نسخه احتمالاً از منطقه سیستان است. با توجه به این موضوع، احتمالاً برخی برابری‌های فارسی که در سایر نسخه‌های این متن و حتی در پیکره‌های زبانی موجود نیست، می‌بایست متعلق به این منطقه باشد، و این غیر از واژه‌هایی است که در متن‌های سیستانی، به‌ویژه و بیشتر از همه در مذهب الاسماء هست. با توجه به اینکه متون بازمانده از گونه سیستانی تقریباً اندک‌اند، آگاهی از لغات سیستانی این متن ارزش بسیاری دارد. همچنین ممکن است تلفظ‌های برخی از واژه‌های فارسی این نسخه که متفاوت از تلفظ‌های مرسوم و رایج است متعلق به همین ناحیه باشد.

فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان، مؤسسه فلسفه، علوم سیاسی و مرکز حقوقی مطالعات چین، چاپ عکسی<sup>۲</sup> این نسخه را در شهر دوشنبه منتشر کرده است (Axmad Xochizoda Madrushtatī 2020). در مقدمه این چاپ، که به‌کوشش احمد حاجی‌زاده مدرّوشکتی مدوّن گشته است، به واژه‌های سیستانی نسخه اشاره‌ای نشده و ویژگی مهم نسخه، یعنی تماماً مشکول بودن آن، مورد توجه و بررسی قرار نگرفته است. فهرست واژه‌های فارسی ضمیمه کتاب نیز به خط سیریلیک است، و چون کتاب

۱. البته ممکن است برخی از این اشتباهات در ترجمه اثر رخ داده باشد.

2. /loqate abolfazle maydāni as-sāmi fe-l-asāmi/

فهرست عربی - تاجیکی ندارد، جستجوی لغت برای فارسی‌زبانان ناآشنا به خط سیریلیک بسیار دشوار است. مورد دیگر اینکه، تلفظ لغات فارسی، درست و دقیق ذکر نشده است. برای مثال واژه‌های «آهسته» و «فراهم‌آورنده» به ترتیب «آهسته» و «فراهم‌آورنده» یعنی نزدیک به تلفظ معیار فارسی امروز نوشته شده‌اند. لغت «پلال» به صورت «پلاک» خوانده شده است، در حالی که در خط کاتب تمایز لام و کاف کاملاً مشخص است. «شر» به شکل «شِرْ» خوانده شده است؛ در واقع، به سبب وجود سه نقطه حذفاصل کلمات، «ر»، «ژ» خوانده شده است.

### ۳.۱. دلایل سیستانی بودن کاتب نسخه

اینک باید به قراینی پرداخت که نشان می‌دهند کاتب این نسخه سیستانی بوده است. مهم‌ترین قرینه آنکه بیشتر واژه‌های نادر نسخه، تنها در متن‌های سیستانی موجود در پیکره فرهنگیار و به ویژه در مهدب الاسماء به نظر رسیدند، به سبب آنکه متن اخیر نیز فرهنگ لغت و خود در بردارنده مجموعه نسبتاً کاملی از لغات است. در دو متن قرآن قدس و تاریخ سیستان هم یک لغت مشترک با نسخه ملاحظه شد که این دو واژه در مهدب الاسماء نیز به کار رفته‌اند. افزون بر این، در کتاب الصیدنه به سیستانی بودن چند واژه تصریح شده است. همچنین پاره‌ای از واژه‌های نسخه ما در فرهنگ‌های معاصر سیستانی مدخل شده‌اند. بنابراین می‌توان احتمال داد واژه‌های دیگر نسخه که در فرهنگ‌های فارسی و پیکره‌های زبانی نیستند از حوزه سیستان باشند؛ دست کم تا زمانی که منابع دیگری در آینده این نظر را رد نکنند. نگارنده برای حصول اطمینان بیشتر، ده نسخه<sup>۱</sup> از قدیمی‌ترین نسخه‌های متن السامی فی الاسامی را مطالعه کرد و به این نتیجه رسید که واژه‌های بررسی شده نسخه مورخ ۵۳۷ هـ. ق. با برابریشان در ده نسخه دیگر اختلاف دارند و این برابرها در دیگر نسخه‌ها اغلب با هم مشترک‌اند. به همین دلیل در پایان هر مدخل از این مقاله، برابری سایر نسخه‌ها نیز ذکر شده است. این نسخه‌ها - که اغلب متعلق به دو قرن ۶ و ۷ هـ. ق. هستند - بر اساس ترتیب تاریخی فهرست شده‌اند. با این حال به سبب آنکه تاریخ نسخه ۴۶۸۱ کتابخانه ایاصوفیا مشخص نیست، نقل از این نسخه پس از ذکر نسخه‌های دیگر آمده است. البته قراین ظاهری نشان می‌دهد که این نسخه نیز از نسخه‌های کهن متن است و طبق نظر منزوی در سده ۶ یا ۷ کتابت شده است (منزوی، ص ۳۵). شایان ذکر است که از میان

۱. مشخصات این نسخه‌ها در فهرست منابع مقاله ذکر شده است.

نسخه‌های مورد بررسی، در دو مورد، برابری نسخه شماره ۱۵۴۳ کتابخانه فاضل احمد پاشا (مورخ ۵۴۵ ه.ق.) با نسخه ما یکی است. حتی در مواردی معادل‌هایی متفاوت از نسخه ما و دیگر نسخه‌ها دارد. از این رو، این نسخه به‌ویژه از نظر گویش کاتب آن درخور توجه و بررسی بیشتر است.<sup>۱</sup> عجلتاً براساس واژه «شیشی» که ابوریحان آن را بلخی دانسته (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۴۱۵) و لغت «خفرج» که به گواهی همو، علاوه بر زاولستان در بلخ نیز رایج بوده است (همان، ص ۱۱۹)، می‌توان گفت که کاتب نسخه اهل بلخ بوده و احتمالاً برخی واژه‌های سیستانی در گویش منطقه او رواج داشته یا اشتراکاتی بین لغات این دو زبان بوده است.

## ۲. پیشینه پژوهش

در این بخش، ابتدا به پژوهش‌هایی اشاره می‌شود که درباره متن السامی فی الاسامی است. پس از چاپ عکسی نسخه ابراهیم پاشا به کوشش شهیدی (نک: میدانی ۱)، سجادی معرفی بسیار مختصری از این متن و شیوه تبویب آن نوشت. سپس پروین گنابادی در مقاله‌ای کوتاه، ضمن اشاره به ضرورت تنظیم فهرستی الفبایی برای این فرهنگ ارزشمند، برخی اشتباه‌های موجود نسخه‌های چاپی درباره نام بازی‌های کودکان را گوشزد کرد. در نهایت دبیرسیاقی به تهیه فهرستی الفبایی از لغات و ترکیبات فارسی این متن اهتمام ورزید. این فهرست بر اساس چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران و با مقابله با پنج نسخه دیگر فراهم آمده است. دبیرسیاقی در مقدمه‌ای کوتاه به احوال و آثار میدانی و شیوه تدوین فرهنگ او پرداخته و شیوه تنظیم فهرست خویش را هم توضیح داده است. او همچنین در پیوست کتاب، چاپ عکسی کتاب الابانة را همراه با فهرستی از لغات و ترکیبات فارسی آن گنجانده است. منزوی در بیان فرهنگنامه‌های عربی به فارسی ضمن اشاره به میدانی، آثار و احوال او، به توصیف کتاب السامی فی الاسامی و بخش بندی آن پرداخته است. سپس چاپ‌های موجود و مهم‌ترین نسخه‌های آن را معرفی کرده است. منزوی در پایان این بخش، شرح الابانة و نسخه‌های آن را نیز معرفی کرده است. قاسمی در مقاله‌ای فهرست یادشده دبیرسیاقی را نقد و بررسی و به نکات سودمندی اشاره کرده است (قاسمی ۱، ص ۱۴۱-۱۵۸).

اما تاکنون منحصرأ درباره نسخه مورخ ۵۳۷ ه.ق. السامی فی الاسامی، پژوهشی منتشر

۱. نگارنده این سطور در حال حاضر، مشغول تحقیق در واژه‌های این نسخه است.

نشده است. نگارنده، چنان‌که در پانویس صفحات آغازین مقاله اشاره شد، در مقاله‌ای مستقل به تلفظ برخی از واژه‌های فارسی نسخه پرداخته است و در مقاله حاضر نیز به واژه‌های سیستانی آن می‌پردازد؛ واژه‌هایی که در نسخه‌های دیگر متن موجود نیست. بنابراین، مهمترین منابع پژوهش حاضر متون کهن سیستانی و عبارت‌اند از: قرآن قدس، ترجمه سوره مائده، تاریخ سیستان<sup>۱</sup>، مهذب الاسماء (زنجی سجزی) و احياء الملوك (ملک‌شاه سیستانی). جز این متون اصلی، ابوریحان بیرونی در کتاب الصیدنه (ابوریحان بیرونی ۱) و آثار الباقیه (ابوریحان بیرونی ۲) پاره‌ای برابری سیستانی را حفظ کرده است که در بخشی مستقل از این مقاله از گزارش‌های او در کتاب الصیدنه استفاده شده است. در برهان قاطع نیز چند لغت سیستانی ضبط شده که در مقاله حاضر به آن‌ها ارجاع شده است. آن دسته از واژه‌های سیستانی که دهخدا در لغت‌نامه ذکر کرده است، عمدتاً به نقل مستقیم یا غیرمستقیم (به واسطه فرهنگ نفیسی) از نسخه مهذب الاسماء است. تعداد قابل توجهی از لغات سیستانی که در فرهنگ‌های فارسی مدخل نشده، در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی) برگرفته از مهذب الاسماء ثبت گشته‌اند.

### ۳. تحلیل داده‌ها<sup>۲</sup>

#### ۳.۱. واژه‌های سیستانی مشترک در نسخه السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ.ق.) و کتاب

##### الصیدنه

بَلْم، در: بِلْم زَنگِ كَرْدَه (مبهرم و معصفر: ۴۷ پ، س ۵). در کتاب الصیدنه فی الطّب آمده: «العصفر بالسجریة یلم و القرطم کازیره» (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۴۲۸). با توجه به توضیح ابوریحان، لغت بَلْم یا شکل دیگر آن، یلم، سیستانی است. در مهذب الاسماء، بلم و کازیره به عنوان معادل‌های العُصْفَر ذکر شده‌اند (زنجی سجزی، ص ۲۳۱). علاوه بر آن صورت دیگر بلم، یعنی پلم، نیز در این فرهنگ آمده است (همان، ص ۷۷). یادداشت دهخدا در لغت‌نامه برای واژه بلم چنین است: «گیاهی است شبیه مرغ». روشن است که گیاه اخیر متفاوت از کازیره و همان لغتی است که در النهایة طوسی و در ترجمه

۱. رواقی (ص ۹۸، ۱۰۰) با بررسی این متون، اشاره می‌کند که شمار لغات گویشی در دو کتاب تاریخ سیستان و احياء الملوك بسیار اندک است. کتاب‌های مذکور به زبان معیار نوشته شده‌اند اما در برخی موارد نویسندگان آن‌ها شماری از واژه‌های محلی را هنگام تألیف کتاب به کار برده‌اند.

۲. استاد ارجمند، جناب آقای دکتر حسن دوست، نکات ارزنده‌ای را درباره برخی مدخل‌ها یادآور شدند. نگارنده از لطف ایشان بسیار سپاسگزار است.

«الثیل» به‌کار رفته‌است: «باکی نبود سجود کردن بر حشیش زمین چون بلم» (ترجمه فارسی النهایه، ج ۱، ص ۱۱۴). دانش‌پژوه (همان‌جا) متذکر شده‌است که بلم به زبان طبری گیاهی است که در کنار جوی‌ها و رودها می‌روید.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: بکازیره رنگ کرده (۵۰، س ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بکازیره رنگ کرده (۴۸، پ ۵)؛ ۵۷۶ سنا: بکازیره رنگ کرده (۶۰، س ۳)؛ عکسی<sup>۱</sup>: بکازیره رنگ کرده (ص ۱۵۶، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: بکازیره رنگ کرده (۵۵، پ ۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بکازیره رنگ کرده (۴۳، ر ۴)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: بکازیره رنگ کرده (۴۷، پ ۹)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بکازیره رنگ کرده (۵۷، پ ۱۵)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بکازیره رنگ کرده (۳۶، پ ۱۲)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا، بکازیره رنگ کرده (۳۰، س ۳).

قره‌ی میره (الجرجیر و الایهقان: ۱۴۴، پ ۶). در کتاب الصیدنه چنین آمده‌است: جرجیر را ... به زبان پارسی کیکیز گویند و اهل سیستان تره‌میره گویند (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۱۷۵) [مأخوذ از نسخه خطی ترجمه فارسی]. در نسخه چاپی ترجمه کهن الصیدنه به‌صورت «ترتیزه» ذکر شده‌است (کاسانی، ج ۱، ص ۲۰۵). تره [میره] در مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۷۷)، و تره‌تزک و تره‌میره در دستورالخوان (دهار، ص ۱۹۳) ملاحظه می‌شود. از میان نسخه‌های بررسی شده السامی فی الاسامی، این لغت تنها در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا، به‌صورت «تره‌ی میره» به‌کار رفته‌است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: تره‌ی میره (۱۵۳، پ ۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بندو (۱۴۹، پ ۹)؛ ۵۷۶ سنا: بندو (۱۷۵، ر ۴)؛ عکسی: بندو (ص ۵۰۳، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: بندو (۱۶۸، پ ۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: ککچ (۱۳۲، پ ۸)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: بندو (۱۴۰، پ ۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بندو (۱۸۲، پ ۷)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کندو (در زیر: بندو) (۱۲۳، پ ۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: پندو (۹۷، ر ۱).

خُشکِیز، در: خُرمای خُشکِیز (الذقل: ۱۴۸، ر ۱). لغت خشکِیز/خشکِیز در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار به نظر نرسید. در کتاب الصیدنه چنین آمده‌است: «و الیابس منه بسجستان یسَمی القصب و لَیَّنه الذقل و الذی بینهما یسَمونه نرم خشکه» (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۱۵۱). زریاب خوبی، مصحح متن، در پاورقی اشاره کرده که در اصل، که مطابق با ترجمه فارسی است، نرم خشکیر است (همان، ص ۱۵۲). ستوده و افشار (نک: کاسانی، ج ۱، ص ۱۸۰) نرم خشکیر را در متن آورده‌اند، اما در

۱. نسخه عکسی در اصل نسخه شماره ۱۱۱۹ محفوظ در کتابخانه ابراهیم پاشا در ترکیه و مورخ ۶۰۱ هجری است. برای آسانی مراجعه پژوهشگران محترم به منبع، به جای نسخه به چاپ عکسی آن ارجاع شده‌است.

پاورقی اشاره کرده‌اند که در اصل مخشکه است. با توجه به ضبط نسخه‌ما «خشکیر» بی‌وجه نیست و آن باید در اصل همان خشکیژ یا صورتی دیگر از آن باشد. در مهدّب الاسماء خرماء رموی است (زنجی سجزی، ص ۱۱۹).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خُرْمَاء خُشْک (۱۵۷ پ، س ۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: خرمای خشک (۱۵۳ ر، س ۱۵)؛ ۵۷۶ سنا: خرمای خشک (۱۸۰ ر، س ۴)؛ عکسی: خرماء خشک (ص ۵۱۵، س ۵)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: خُرْمای خُشْک (۱۷۲ پ، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: خرما خشک (۱۲۹ ر، س ۳)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: خرماء خشک (۱۴۴ ر، س ۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: خرمای خشک (۱۸۷ ر، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: خَرْمًا خُشْک (۱۲۶ پ، س ۱۲)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: خُرْمای خُشْک (۹۹ ر، س ۱۴).

**خَفْرُج** (البقلة الحَمَاء [به معنی خرفه]: ۱۴۴ پ، س ۱۰). دهخدا این لغت را به دو شکل خَفْرَج و خَفْرَج ضبط کرده‌است. در ترجمه الصیدنه چنین آمده‌است: به سجزی خرفه را وشفنک گویند... اهل بلخ و زاوستان خفرج گویند و به لغت لطینی رابرقلی گویند و بعضی فرخ گویند و کف نیز گویند (کاسانی، ج ۱، ص ۱۳۷؛ ابوریحان بیرونی، ص ۱۱۹ [نقل از حاشیه منهاج البیان]). در پیکره فرهنگیار، فقط همین شاهد ترجمه کتاب الصیدنه به نظر رسید. از میان ده نسخه‌السامی فی الاسامی، این واژه تنها در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا آمده‌است. پیش‌تر گفته شد که بر اساس اشاره ابوریحان درباره این لغت و نیز لغت «شیشی» می‌توان حدس زد که کاتب نسخه اخیر از اهالی بلخ بوده‌است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خفرج (۱۵۳ پ، حاشیه)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بوخله (۱۴۹ پ، س ۱۴)؛ ۵۷۶ سنا: بوخل (۱۷۵ ر، س ۹)؛ عکسی: بوخله (ص ۵۰۳، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: بوخله (۱۶۸ پ، س ۷)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بُوخْلَه (۱۳۲ پ، س ۱۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: بوخله (۱۴۰ پ، س ۷)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بوخله (۱۸۲ پ، س ۱۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: سنجاب (۱۲۳ پ، س ۱۴)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: بُوخْلَه (۹۷ ر، س ۴).

**سُوسُک** (الطيهوج: ۱۰۴ ر، س ۱۱). «سوسک» به این معنی در لغت‌نامه دهخدا و به نقل از فرهنگ‌های برهان قاطع، آندراج و رشیدی آمده‌است. در برهان قاطع صورت‌های سوسک، شوشک و شیشو مدخل شده‌اند. در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی با تلفظ سوسک مدخل شده و صورت‌های مشابه آن در گویش‌های دیگر ذکر شده‌است (نک: حسن دوست، ج ۱، ص ۳، ۳۱۶۲). این واژه در کتاب الصیدنه، در ذیل طیهوج چنین آمده‌است: و بالسجزیة شوسک و بالبلخی شیشی (ابوریحان بیرونی، ص ۴۱۵).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: شیشی (۱۰۹ ر، س ۴)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: تیهو (۱۰۷ ر، س ۷)؛ ۵۷۶ سنا: تیهو (۱۲۷ پ، س ۴)؛ عکسی: تیهو (ص ۳۵۹، س ۶)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: تیهو (۱۲۴ ر، س ۱۳)؛

۲۰۱۵ جارالله: تیهو (۹۵، پ، ۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: تیهو (۱۰۲، ر، ۱)؛ ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا: تیهو (۱۳۱، ر، ۸)؛ ۲۰۱۴ جارالله: تیهو (۸۶، ر، ۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: تیهو (۶۹، پ، ۷)؛  
شِر [در حاشیه: دانژه] (العدس و البلس: ۱۴۳، پ، ۱۳). در کتاب الصیدنه ذیل «عدس» آمده است:  
«بالفارسیه نرسک و بالسجزیه شِر» (ابوریحان بیرونی، ۱، ص ۴۱۹-۴۲۰). لغت «شر» در فرهنگ‌های فارسی  
ملاحظه نمی‌شود، اما واژه شبر در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۲۳۷) به نقل از مهذب  
الاسماء و البته بدون تلفظ ذکر شده است (زنجی سجزی، ص ۵۲) که باید صورت دیگری از همین واژه باشد.  
[۱۵۴۳ فضل احمد پاشا: نسک (۱۵۲، پ، ۸)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: دانژه (۱۴۸، پ، ۱۴)؛ ۵۷۶ سنا:  
دانژه (۱۷۴، ر، ۶)؛ عکسی: دانژه (ص ۵۰۰، ۵)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: دانژه (۱۶۷، پ، ۳)؛  
۲۰۱۵ جارالله: دانژه (۱۳۳، پ، ۱۶)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: دانژه (۱۳۹، پ، ۹)؛ ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا:  
دانژه (۱۸۱، پ، ۷)؛ ۲۰۱۴ جارالله: دانژه (۱۲۳، ر، ۲)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: دانژه (۹۶، ر، ۱۴)؛].

کَنج (السونیز: ۱۴۴، ر، ۳). در ترجمه الصیدنه ذیل شونیز چنین آمده است: «... به هندوی کالنج  
گویند و آنچه مسموم است کالنجی است و قالیر نیز گویند و به سجزی کنج گویند و اهل هری غنج  
گویند» (کاسانی، ج ۱، ص ۴۲۸). «کالنج» در واقع باید صورتی از «کنج» باشد. در کتاب الصیدنه، همین  
عبارات با اختلافی اندک و به نقل از نسخ خطی سه‌گانه ترجمه فارسی ذکر شده است (ابوریحان بیرونی، ۱،  
ص ۳۷۷).

[۱۵۴۳ فضل احمد پاشا: معروف (۱۵۲، پ، ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: کوغنج (۱۴۹، ر، ۴)؛ ۵۷۶ سنا: بوغنج  
(۱۷۴، ر، ۱۱)؛ عکسی: بوغنج (ص ۵۰۱، ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: بوغنج (۱۶۷، پ، ۱۰)؛ ۲۰۱۵ جارالله:  
بوغنج (۱۳۲، ر، ۵)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: بوغنج (۱۳۹، پ، ۱۴)؛ ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا: بوغنج (۱۸۱، پ، ۱۳)؛  
۲۰۱۴ جارالله: بوغنج (۱۲۳، ر، ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: بوغنج (۹۶، پ، ۲)؛].

### ۳. ۲. واژه‌های سیستانی مشترک در نسخه السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ. ق.) و مهذب الاسماء

آسه زده (زرغ ماروق و میروق [به معنی کشت آفت‌رسیده و زردشده]: ۱۴۲، پ، ۱۲). در پیکره فرهنگیار، تنها  
شاهد این لغت از مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۳۰۷) است. همچنین در جای دیگری از متن اخیر  
«آسه غله» آمده است (همان، ص ۱۹۳).

[۱۵۴۳ فضل احمد پاشا: انک شنکرف (زیر سطر: زردفه) زده بود (۱۵۱، ر، ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: آنک  
بزده (۱۴۷، پ، ۱۰)؛ ۵۷۶ سنا: آنک بزده (۱۷۲، پ، ۱۲)؛ عکسی: آنک بزده بود (ص ۴۹۶، ۷)؛

۳۱۳ طرخان والدة سلطان: آنک بزده (۱۶۶، س ۱۰)؛ ۲۰۱۵ جارالله: رُنک بزده (زیر سطر: زَنکار) (۱۳۰، س ۱۶)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: انک بزده (۱۳۸، س ۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: آنک بزده (زیر سطر: زرد شده) (۱۸۰، س ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: انک بِرَدَّة (۱۱۲، س ۵)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: اُنک بزده (۹۵، س ۷).

**اَسْکَجْکُ** (الفوق: ۷۷، س ۲). این واژه در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۲۴) با شاهی از مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۲۵۵) و با تلفظ «اِسْکَجْک» آمده‌است. در لغت‌نامه دهخدا با تلفظ اَسْکَجِه / اَسْکَجِه و همچنین اَکْجِه به معنی سکسکه مدخل شده‌است. که در گویش گنابادی در خراسان رایج است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: هَلک (۸۲، س ۸)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: هَگَه (۷۹، س ۲)؛ ۵۷۶ سنا: زَغْنک (۹۵، س ۱۲)؛ عکسی: زَغْنُک (ص ۲۶۰، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: زَغْنُک (۹۰، س ۱۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: زَغْنُک (۶۴، س ۸)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: زَغْنک (۷۶، س ۹)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زَغْنک (۹۶، س ۱۱)؛ ۲۰۱۴ جارالله: زَغْنک (۶۱، س ۱۹)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: زَغْنک (۵۰، س ۱۱). حاشیه].

### بَلْم، نَک: بخش ۱.۳.

**پُورُو** (المنوال و الحفة: ۵۷، س ۸). این واژه در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۹۲) به نقل از مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۸۸) و البته بدون تلفظ ذکر شده‌است، که به یاری نسخه حاضر تلفظ آن نیز مشخص می‌شود. همچنین املاي واژه در مهذب الاسماء متفاوت و به صورت «پرو» است. صورت دیگر این واژه یعنی «بروک» در ذیل فرهنگ‌های فارسی به نقل از مهذب الاسماء (همان، ص ۳۴۸) و بدون تلفظ، مدخل شده‌است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: نُورِد (۶۱، س ۱۴)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: نُورِد (۵۹، س ۳)؛ ۵۷۶ سنا: نُورِد (۷۲، س ۷)؛ عکسی: نُورِد (ص ۱۹۱، س ۳)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: نُورِد (۶۷، س ۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: نُورِد (۵۲، س ۱۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: نُورِد (۵۷، س ۱۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: نُورِد (۷۱، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: نُورِد (۴۵، س ۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: نُورِد (۳۷، س ۵)].

### تَرِه [میره]، نَک: تَرِهی مِیره بخش ۱.۳.

**جَلُو** (العلق: ۱۰۱، س ۷). در دیگر متون فارسی صورت‌های دیگر این واژه از قبیل «زَلو» (نظنزی، ص ۱۰۶)؛ حاسب طبری، ص ۷؛ ورزنامه، ص ۱۳۷؛ زمخشری، ص ۷۷ و...، «زرو» (موفق‌الدین هروی، ص ۲۳۵)؛ شهردان ابن ابی‌الخیر، ص ۴۶؛ جرجانی، ص ۳۸۸ و... و «زروک» (زمخشری، ص ۷۷) آمده‌است که

گونه‌های دیگری از همان لغت معروف زالو هستند و در پهلوی /zalūg/ (مکنزی، ص ۱۶۸) است. صورت «جلو» تنها در مهذب الاسماء ذکر شده است (زنجی سجزی، ص ۲۲۵)، و ظاهراً از اصل هندی گرفته شده است (حسن دوست ۱، ج ۳، ۱۵۶۹).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: دیوچه آب (۱۰۵، پ، س ۱)؛ ۱۷۷۰ مرادماً: زُره (۱۰۳، پ، س ۱۱)؛ ۵۷۶ سنا: زره (۱۲۳، پ، س ۱۲)؛ عکسی: زُره (ص ۳۴۷، س ۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: زرو (۱۲۰، پ، س ۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: زَالُو (۹۲، پ، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: زرو (۹۹، ر، س ۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زُره (۱۲۷، ر، س ۶)؛ ۲۰۱۴ جارالله: زُره (۸۳، ر، س ۱۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: زَرُو (۶۷، پ، س ۵).

دِستیک [زیر سطر است. در متن: کَلَاوَه] (التاظومه: ۵۷، ص ۷). این واژه در ذیل فرهنگ‌های فارسی، به نقل از مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۲۳۲) و البته با تلفظ دستیک مدخل شده است. در اغلب فرهنگ‌های کهن و نیز ده نسخه بررسی شده السامی فی الاسامی «کلابه» و «کلاوه» به عنوان معادل‌های «التاظومه» آمده‌اند. در فرهنگ نفیسی از معانی دستک «دوک و مغزل» آمده است (نفیسی، ذیل دستک). دهخدا به نقل از لغت محلی شوستر «دستک» و «دشتک» را به معنی «ریسمان تاییده» مدخل کرده است. تلفظ واژه در گویش شوشتری، دَشک و دَشک است (لغت محلی شوستر، ص ۱۳۵، ۱۴۰).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: کَلَاوَه (۶۰، پ، س ۱۰)؛ ۱۷۷۰ مرادماً: کلاوه (۵۸، ر، س ۱۵)؛ ۵۷۶ سنا: کلاوه (۷۲، ر، س ۲)؛ عکسی: کلاوه (ص ۱۸۹، س ۳)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: کلاوه (۶۶، ر، س ۱۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: کَلَاوَه (۵۱، پ، س ۱۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کلاوه (۵۶، پ، س ۹)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کلاوه (۷۰، ر، س ۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کلاوه (۴۴، پ، س ۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: کَلَاوَه (۳۶، پ، س ۹).

رَمَازُو، در: رَمَازُو<sup>۱</sup> که آب اَزُو دَر حَوْض شَوَد (المثعب و الصنبور [به معنی ناودان و آبراهه]: ۱۴۱، ر، س ۱۱). در مهذب الاسماء معنای «المثعب» چنین آمده است: ناوه‌دان که آب از آن در حوض شود (زنجی سجزی، ص ۲۹۸)، اما یکی از معانی الصنبور، «مازو که آب از آن در حوض شود» است (همان، ص ۱۹۳). در نسخه ل<sup>۲</sup> مهذب الاسماء «ماز» است (همان، ص ۴۲۸) و دهخدا نیز این معنی را ذیل مدخل ماز و به نقل از همین متن آورده است. بنابراین «رمازو» احتمال دارد همان مازو باشد، هرچند در نسخه السامی فی الاسامی به وضوح رَمَازُو است.

۱. زیر سطر: «ناودان».

۲. نسخه سازمان لغت‌نامه دهخدا.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: ناودانی... (۱۴۹پ، س ۱۰)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: ناودان... (۱۴۶ر، س ۱۲)؛ ۵۷۶ سنا: ناودان... (۱۷۱ر، س ۶)؛ عکسی: ناودان... (ص ۴۹۱، س ۵)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: ناودان... (۱۶۴پ، س ۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: ناودانی... (۱۳۱پ، س ۵)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: ناودان... (۱۳۷ر، س ۷)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: ناودان... (۱۷۸ر، س ۱۵)؛ ۲۰۱۴ جارالله: ناودان... (۱۲۱پ، س ۱۵)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: ناودان... (۹۴پ، س ۹).

رُوزگَرْدک<sup>۱</sup> (التَّوْمُ: ۱۴۵پ، س ۱۰). در مهذب الاسماء، ذیل التَّوْم روزگردک آمده و گیاهی تعریف شده است که با آفتاب می‌گردد (زنجی سجزی، ص ۵۵). این واژه در لغت‌نامه دهخدا به نقل از مهذب الاسماء مدخل شده است. در فرهنگ‌های سیستانی «روزگردک» در معنای گل آفتاب‌گردان آمده است (افشار سیستانی، ص ۹۴؛ محمدی خمک ۲، ص ۲۱۴). محمدی خمک به شاهد مهذب الاسماء اشاره کرده و به درستی یادآور شده که این گیاه غیر از آفتاب‌گردان امروزی بوده است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: آفتاب پرست (۱۵۴پ، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: آفتاب پرست (۱۵۱ر، س ۱)؛ ۵۷۶ سنا: آفتاب پرست (زیر سطر: با آفتاب گردد) (۱۷۷ر، س ۱۲)؛ عکسی: آفتاب پرست (زیر سطر: انک و آفتاب گردد) (ص ۵۰۷، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: آفتاب پرست (۱۶۹پ، س ۱۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: آفتاب پرست (۱۳۵پ، س ۱۲)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: آفتاب پرست (۱۴۱پ، س ۷)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: آفتاب پرست (۱۸۴ر، س ۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: آفتاب پرست (۱۲۳پ، س ۱۱)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: آفتاب پرست (۹۷پ، س ۱۱).

### شبر، نک: شبر، بخش ۱.۳.

شُغُون (الدَّلُّل [به معنی خارپشت]: ۱۰۰پ، س ۶) [زیر سطر: تشی]. در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۲۴۱) همین واژه به نقل از مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۱۲۲) و البته بدون تلفظ آمده است که به واسطه نسخه السامی فی الاسامی تلفظ آن مشخص می‌شود. در پیکره فرهنگیار نیز تنها همین شاهد مهذب الاسماء به نظر رسید. شکون، که در دستور الاحوان (دهار، ص ۲۷۳) آمده است، احتمالاً صورت دیگر همین واژه است. در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ذیل مدخل سیخول به صورت‌های بلوچی آن، یعنی sīxun/sīkun، اشاره شده است (حسن دوست ۱، ج ۳، ۳۲۰۰). در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا، «شُغَر» ضبط شده است که املاهای دیگر شُغور است. در لغت‌نامه دهخدا نیز «شغور» و «شغار» مدخل شده است.

۱. در نسخه باکاف است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: شَغْر (۱۰۴ پ، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: سنکر (۱۰۳، س ۱۰)؛ ۵۷۶ سنا: سنکُر (۱۲۳، س ۹)؛ عکسی: سنکُر (ص ۳۴۵، س ۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: سنکبر (۱۲۰، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: سنکُر (۹۲، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: سنکر (۹۸ پ، س ۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: سنکُر (۱۲۶، س ۱۵)؛ ۲۰۱۴ جارالله: رشک (۸۳، س ۱۴)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: سنکُر (۶۷، س ۸).

**شُوال**، در: شُوالِ گُوسَبند به سَببِ (الثَّايَةُ وَ الثَّوَيَةُ [به معنی آغل گوسفند و شتر]: ۹۹، س ۷) || شُوالِ آز چُوب و گیاه (الزَّرْبُ وَ الزَّرْبِيَّةُ: ۹۹، س ۷) || شُوالِ آز هَرَجِ بُكُنْتَد (الصَّيْرَةُ: ۹۹، س ۸). این واژه در بسیاری از فرهنگ‌های کهن فارسی به صورت «شبگاه» است (کردی نیشابوری، ص ۲۳۳؛ کرمینی، ص ۸۴؛ دیباج الاسماء، ص ۴۶؛ تاج الاسامی، ص ۸۸). در مهذب الاسماء، دست کم نه بار به صورت «شوالگه» ذکر شده است و تلفظ آن مشخص نیست (زنجی سجزی، ص ۵۹، ۱۴۸، ۱۹۵ و...). نوروزی با تحقیق در برخی متون فارسی - عبری به بیان لغاتی از این دسته از متون غربی و جنوب غربی ایران می‌پردازد که تنها در مناطق شرقی و حوزه ماوراءالنهر - و به صورت دقیق‌تر در گونه زبان هروی، ماوراءالنهری و سیستانی - دیده می‌شوند. آن‌گاه وی به لغت شوالگاه اشاره می‌کند و به شوالگه در مهذب الاسماء ارجاع می‌دهد (نوروزی، ص ۱۱۸-۱۱۹).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: شبگاه کوسبند - شبگاه از چوب و گیاه - شبگاه از هرج کنند (۱۰۳، س ۸-۶)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: شوکاه (زیر سطر: شبگاه - شبگاه از چوب و گیاه - شبگاه از هرج کنند (۱۰۱ پ، س ۸-۹)؛ ۵۷۶ سنا: شوغاه شب - شوغاه از چوب و گیاه - شوغاه از هرج کنند (۱۲۱، س ۱۱-۱۳)؛ عکسی: شوغاه شب (ص ۳۴۰، س ۶) - شوغاه از چوب و گیاه (ص ۳۴۰، س ۷)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: شوغاه شب - شوغاه از چوب و گیاه - شوغاه از هرج کنند (۱۱۸، س ۱۱-۱۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: شوغاه شب - شوغاه از چوب و گیاه - شوغاه از هرج کنند (۹۰ پ، س ۴-۵)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: شوکاه - شوکاه از چوب و گیاه - شوکاه از هرج کنند (۹۷، س ۵-۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: شوغاه - شوغاه از چوب و گیاه - شوغاه از هرجه کنند (۱۲۴ پ، س ۱-۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: شوغاه شب - شوغاه از چوب و گیاه - شوغاه از هرجه کنند (۸۱ پ، س ۱۰-۱۱)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: شوغاه شب - شوغاه از چوب و گیاه (ص ۶۶، س ۸) - شوغاه از هرج کنند (ص ۶۶، س ۷-۸).

**کَرَفَش** (المعصر: ۶۱، س ۸). کرفش به معنی معصر در متنی ملاحظه نشد، اما گونه دیگر آن، یعنی «کروش»، در ذیل فرهنگ‌های فارسی به نقل از مهذب الاسماء و البته بدون تلفظ آمده است (زنجی سجزی، ص ۳۴۴). در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی مدخل «کروش» با تلفظ /karōš/ ثبت، و به لغت «کراوش» - بر وزن بیهوش - در برهان قاطع اشاره شده است (حسن دوست ۱، ج ۴، ۳۹۷۲).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: جَرَّخ (۶۵، س ۱۰)؛ ۱۷۷۰ مرادمآلا: جرخ (۶۲، س ۹)؛ ۵۷۶ سنا: جَرَّخ (۷۶، س ۸)؛ عکسی: جَرَّخ (ص ۲۰۳، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: جَرَّخ (۷۱، س ۱۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: جَرَّخ (۵۵، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: جرخ (۶۰، س ۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: جَرَّخ (۷۵، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: جَرَّخ (۴۸، س ۶)؛ نسخه ۴۶۸۱ ایاصوفیا: جَرَّخ (۳۹، س ۲).  
**کلنگور** (زیر سطر: بَاقِش) (البَطْمُ و الحَبَّة الخضراء: ۱۴۳، س ۱۴). این لغت به صورت کلنگور در مهذب الاسماء ذکر شده است (زنجی سجزی، ص ۵۰، ۸۳). در کتاب الصیدنه ذیل «بَطْم» آمده که اهل مکران و قزدار آن را «کل انگور» خوانند (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۱۱۵ [نقل از حاشیه منهج البیان])، و در ترجمه الصیدنه به صورت «گل انگور» است (کاسانی، ج ۱، ص ۱۳۴). همچنین در توضیح الحبة الخضراء چنین آمده است: «... بالفارسیة خنجک و بالسجریة کنبشک و بالسندیة کلنگور...» (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۱۹۸). در لغت نامه دهخدا نیز ذیل مدخل های ضرام و حبة الخضراء به ترتیب معادل های کلنگور و گل انگور به نقل از مهذب الاسماء ذکر شده اند. در ذیل فرهنگ های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۲۸۷) نیز صورت کلنگور به نقل از مهذب الاسماء مدخل شده است. تلفظ این واژه در منابع یادشده و نیز نسخه حاضر مشخص نیست.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خنجک (۱۵۲، س ۹)؛ ۱۷۷۰ مرادمآلا: خنجک (۱۴۹، س ۱)؛ ۵۷۶ سنا: بَاقِش (۱۷۴، س ۸)؛ عکسی: بَاقِش (ص ۵۰۰، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: بَاقِش (۱۶۷، س ۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بَاقِش (۱۳۲، س ۲)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: بَاقِش (۱۳۹، س ۱۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بَاقِش (۱۸۱، س ۱۰)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بَاقِش (۱۲۳، س ۲)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: بَاقِش (۹۶، س ۱۵)

**کِیک**، در: کِیک تَر (الغمص [به معنی چرک چشم]: ۲۷، س ۷) || کِیکِ خُشک (الرمص: ۲۷، س ۸). این واژه در مهذب الاسماء، به صورت کِیک آمده است (زنجی سجزی، ص ۱۳۹) و دهخدا آن را به نقل از همین فرهنگ و به همین صورت مدخل کرده است. در سیستمی به شکل کِیک /kik/ (محمدی خمک ۲، ص ۳۳۳) و صورت فارسی آن «کیخ» است (حسن دوست، ۱، ج ۴، ۴۲۷۹). صفت این کلمه، یعنی «کیگن»، در مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۱۵، ۲۱، ۲۴۲) و نیز کتاب المصاد (نک: صادقی، ص ۳۳) آمده است. صادقی (همان، ص ۲۳)، با اشاره به اینکه شرح حال ابوبکر بُستی در هیچ یک از منابع مورد مراجعه وی یافت نشد، این نکته را بیان می کند که زبان کتاب نشان می دهد که آن در نقطه ای نزدیک به محل تألیف قرآن قدس، مصادر اللغة، مهذب الاسماء و تاریخ سیستان نوشته شده است؛ بنابراین

منطقه‌ای که مؤلف بدان منسوب است همان بُست میان سیستان و غزنین در شرق قندهار است که بعد از تخریب آن به دستور تیمور، متروک شده است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خله تر - خله خشک (س ۲۹، پ ۶-۷)؛ ۱۷۷۰ مرادماً: بُخ تر - بخ خشک (س ۲۸، پ ۱۴)؛ ۵۷۶ سنا: زفک تر - خُشک (س ۳۷، پ ۲-۳)؛ عکسی: زفک تر - زفک خشک (ص ۹۰، س ۹-۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: زُفک تر (س ۳۳، ر ۱۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: زُفک تر - زُفک خشک (س ۲۵، ر ۷)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: زفک تر - خشک (س ۲۹، ر ۹)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زفک تر - زفک خشک (س ۳۳، ر ۱۰-۱۱)؛ ۲۰۱۴ جارالله: زفک تر - زفک خُشک (س ۲۲، ر ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: زُفک تر - خشک (س ۱۸، ر ۹).

لَو (القَلَّةُ [به معنی چوب مخصوص بازی کودکان]: س ۶۲، ر ۱۱) || لَوُ جُوب<sup>۱</sup> (القال والمقلاء: س ۶۲، ر ۱۱). این واژه در ذیل فرهنگ‌های فارسی، به نقل از مهذب الاسماء و به صورت «چوب‌لو» (زنجی سجزی، ص ۲۵۹) و البتّه بدون تلفظ و در برهان قاطع «لاوه» ضبط شده است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: هولک لت - هولک بایه (س ۶۶، ر ۱۵؛ ۶۶، س ۱)؛ ۱۷۷۰ مرادماً: دودله - جوب دودله (س ۶۳، ر ۱۴-۱۵)؛ ۵۷۶ سنا: دودله - جوب دودله (س ۷۸، ر ۵)؛ عکسی: دودله - جوب دودله (ص ۲۰۷، س ۴-۵)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: دودله - جوب دودله (س ۷۲، ر ۱۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: دودله - جوب دودله (س ۵۶، ر ۳-۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: دودله - جوب دودله (س ۶۱، ر ۱۰-۱۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: دودله - جوب دودله (س ۷۷، ر ۱۳-۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: دودله - جوب دودله (س ۴۹، ر ۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: دودله - جوب دودله (س ۴۰، ر ۲).

### ۳.۳. واژه‌های سیستانی مشترک در نسخه السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ.ق.) با مهذب الاسماء و ترجمه قرآن قدس

کُوژ، در: کُوژ اَنگَبین<sup>۲</sup> (الدَّبْرُ وَالتَّحْلُ: س ۱۰۳، ر ۱) || کُوژ نَر (اليعسوب: س ۱۰۳، ر ۲). کُوژ و کُوژ اَنگَبین چندین بار در مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۵۶، ۷۷، ۱۰۴، ۳۶۲ و...) به کار رفته است. در قرآن قدس، صورت جمع آن یعنی کُوژان اَنگَبین ملاحظه می‌شود (قرآن قدس، ج ۱، ص ۱۷۰). محمدی خمک با توجه به کُوژاَنگَبین در قرآن قدس، به کاربرد گوج در سیستان به معنای مطلق زنبور اشاره می‌کند و احتمال

۱. در نسخه حرف چ یا سه نقطه است.

۲. نسخه: «اَنگَبین».

می‌دهد که کوژ مصحّف کوژ باشد (محمدی خمک ۱، ص ۳۶). در مردم‌شناسی سیستان نیز لغت «گوج» ثبت شده است (سیستانی، ص ۱۹۴).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: زنبور انکبین - زنبور نر (۱۰۷ پ، س ۲-۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: منج انکبین - منج نر (۱۰۵ پ، س ۸-۹)؛ ۵۷۶ سنا: منج انکبین، منج نر (۱۲۶ ر، س ۲ و ۳)؛ عکسی: منج انکبین - منج نر (ص ۳۵۴، س ۸-۹)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: منج انکبین - منج نر (۱۲۲ پ، س ۱۰-۱۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: منج انکبین - زنبور نر (۹۴ ر، س ۱۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: منج انکبین - منج نر (۱۰۰ پ، س ۷-۸)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: منج انکبین - منج نر (۱۲۹ ر، س ۱۵؛ ۱۲۹ پ، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: منج انکبین - منج نر (۸۵ ر، س ۲-۳)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: منج انکبین - منج نر (۶۸ پ، س ۱۰-۱۱).  
افزون بر کوژ، کاتب برای واژه «انبخان» معادلِ جُونِ کُوژدان (۵۴ ر، س ۵) [چون کوژدان] را برگزیده است. در واقع کوژدان به معنی «خانه زنبور» است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: حون خانه زنبور (۵۷ ر، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: حون منج اشیان (۵۵ ر، س ۸)؛ ۵۷۶ سنا: جُونِ منج اشیان (۶۸ ر، س ۸)؛ عکسی: حون منج اشیان (ص ۱۷۸، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: جُونِ منج اشیان (۶۲ پ، س ۱۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: حون منج اشیان (۴۹ ر، س ۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: حون منج اشیان (۵۳ پ، س ۱۳)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: حون منج اشیان (۶۶ ر، س ۱۰)؛ ۲۰۱۴ جارالله: حون خانه زنبور (۴۲ ر، س ۳)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: جُونِ منج اشیان (۳۴ پ، س ۸).

### ۳.۴. واژه‌های سیستانی مشترک نسخه‌السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ.ق.) بامهدّب الاسماء و تاریخ سیستان

جَز (القنقد و انقد: ۱۰۱ ر، س ۵). دهخدا این لغت را به دو صورت جَز و جَزْ مدخل کرده است. در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۱۲۱)، جَز و با شاهی از مهدّب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۱۲۲) ذکر شده است. شاهد دیگری از آن در تاریخ سیستان (ص ۸۵) آمده و همین شاهد را دهخدا ذیل مدخل راسو نقل کرده است. در مردم‌شناسی سیستان به صورت جَج آمده است (سیستانی، ص ۱۸۳). در ترجمه فارسی النهایه طوسی (ج ۲، ص ۵۹۲) لغتی به صورت «جُز» ولی در ترجمه «الفار» آمده است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خارِبُشت (۱۰۵ ر، س ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: جیزو (زیر سطر: خارِبُشت) (۱۰۳ پ، س ۸)؛ ۵۷۶ سنا: جیزو (زیر سطر: یعنی خارِبُشت) (۱۲۳ پ، س ۹)؛ عکسی: جیزو (ص ۳۴۷، س ۷)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: جیزو (۱۲۰ پ، س ۳۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: جیزو (۹۲ ر، س ۱۴)؛

۴۶۸۰ ایصوفیا: جیزو (۹۸ پ، س ۱۴)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: جیزو (۱۲۷، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: سنکر (۸۲ پ، س ۲۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: جیزو (۶۷ پ، س ۲)؛

### ۳. ۵. واژه‌های احتمالاً سیستانی نسخه‌السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ ه. ق.)

اَزْكَانِك (النناخواه [به معنی تخمی خوش‌بوی]: ۱۴۴، س ۳). این لغت و گونه‌های احتمالی آن در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار ملاحظه نشد.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: ناخوالن (۱۵۲ پ، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: نغن خوالین (۱۴۹، س ۵)؛ ۵۷۶ سنا: نغن خوالین (۱۷۴، س ۱۱)؛ عکسی: نغن خوالین (ص ۵۰۱، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: بغن حوان (۱۶۷ پ، س ۱۰)؛ ۲۰۱۵ جارالله: نغن خوالین (۱۳۲، س ۵)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: نغن خوالین (۱۳۹، س ۱۴)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: نغن خوالین (۱۸۱، س ۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: نغن خوالین (۱۲۳، س ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: نغن خوالین (۹۶ پ، س ۳)؛]

باجو، در: باجوی انگور<sup>۱</sup> (الخصاصة [به معنی انگور باقی مانده بر درخت]: ۱۴۹، س ۹). باجو و صورت‌های احتمالی آن در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار به نظر نرسید. در مهذب الاسماء فجاء انگور است (زنجی سجزی، ص ۱۱۰).

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: انج در رز بماند از انکور (۱۵۸ پ، س ۱۲-۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: فجای انکور (۱۵۴ پ، س ۷)؛ ۵۷۶ سنا: فجای انکور (۱۸۱ پ، س ۱)؛ عکسی: فجاء انکور (ص ۵۱۹، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: فجای انکور (۱۷۳ پ، س ۱۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: فجاء انکور (۱۳۸، س ۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: فجای انکور (۱۴۵، س ۱۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: فجای انکور (۱۸۸ پ، س ۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: فجای انکور (۱۲۷ پ، س ۱۵)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: فجای انکور (۱۰۰، س ۷)؛]

پزیشک (الخصلة [به معنی خوشه انگور]: ۱۴۹، س ۷). این لغت و گونه‌های احتمالی آن در فرهنگ‌های کهن و جدید فارسی یافت نشد، تنها در نسخه ۴۶۸۱ ایصوفیا، کاتب علاوه بر کوخک، صورت دیگری از برتیک، یعنی برتک، را زیر سطر افزوده است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: شنکله (۱۵۸ پ، س ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: کوخک (۱۵۴ پ، س ۵)؛ ۵۷۶ سنا: کوخک (۱۸۱، س ۱۳)؛ عکسی: کوخک (ص ۵۱۹، س ۶)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: کوخک (۱۷۳ پ، س ۱۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: کوخک (۱۳۸، س ۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کوخک (۱۴۵، س ۱۰)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کوخک (۱۸۸ پ، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کوخک (۱۲۷ پ، س ۱۳)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: کوخک، زیر سطر: برتک (۱۰۰، س ۶)؛]

**پَرِشْک** (الشرار و الشرر: ۱۲۹، س ۸). این واژه در مهذب الاسماء به صورت بزدرک (زنجی سجزی، ص ۱۷۵) و در قرآن قدس به شکل بزدر (قرآن قدس، ج ۲، ص ۳۵۹) آمده است. علاوه بر این دو صورت، صورت‌های براز و برازک نیز در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۵۱) مدخل شده است. برشک به همین معنی و به صورت پَرِشْک /perešk/ در واژه‌نامه سکزی آمده است (محمدی خمک ۲، ص ۸۹). همچنین برشک /brešk/ در فرهنگ بلوچی - فارسی (جهان‌نیده، ج ۱، ۳۰۱) در معنای سوسو و نیز آتش یا فانوس کم‌نور مدخل شده است که ظاهراً بی‌ارتباط با واژه نسخه ما نیست.

[۱۵۴۳] فضل احمد پاشا: حَلْبُکِ اتش (۱۳۶، س ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: ایژک (۱۳۲، پ ۱)؛ ۵۷۶ سنا: ایژ (۱۵۷، س ۳)؛ عکسی: ایژک (ص ۴۴۸، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: آیژ (۱۵۱، س ۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: ایژک (۱۱۸، س ۱۳)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: ایژ (۱۲۵، پ ۳)؛ ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا: آیژ (۱۶۳، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: انک از اتش بَیْرُذ (۱۱۰، س ۱۱)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: آیژ (۸۶، س ۱۳).  
**بَسْتُوک** (لَصَبٌ و مُرْصَقٌ [به معنی گردویی که بیرون آوردن مغزش دشوار است]: ۱۴۹، ر ۱۴). بستوک به این معنی در فرهنگ‌های لغت مدخل نشده است. معادل جوز مرصق در مهذب الاسماء «گوزی سوزنک» است (زنجی سجزی، ص ۳۲۳).

[۱۵۴۳] فضل احمد پاشا: نَخْکَاوَنُ (۱۵۹، س ۶)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: نخلکلوی (زیر سطر: سکاونه) (۱۵۴، پ ۱۳)؛ ۵۷۶ سنا: نَخْکَلُوین (۱۸۱، پ ۶)؛ عکسی: نَخْکَلُونُ (ص ۵۲۰، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: نَخْکَلُونُ (۱۷۴، س ۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: نَخْکَلُوَنُ (۱۳۸، س ۹)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: نَخْکَلُونُ (۱۴۵، پ ۲)؛ ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا: نَخْکَلُونُ (۱۸۸، پ ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: نَخْکَلُونُ (۱۲۸، س ۱)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: نَخْکَلُونُ (۱۰۰، س ۱۰).

**بیمارشکین** (المسقام و الممراض). بیمارشکین/بیمارشکین در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار به نظر نرسید. در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۷۸) و نیز سایر نسخه‌های السامی فی الاسامی صورت‌های بیمارژن، بیمارژون و بیمارژوین ملاحظه می‌شود. در مهذب الاسماء و چند منبع دیگر بیمارگن است (نطنزی، ص ۷۳۱؛ تقلیسی، ج ۳، ص ۱۵۲۷؛ زنجی سجزی، ص ۳۴۲).

[۱۵۴۳] فضل احمد پاشا: بیمارناک (۸۲، پ ۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بیمارژون (۷۹، س ۱۰)؛ عکسی: بیمارژون (ص ۲۵۹، س ۶)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: بیمارژوین (۹۰، پ ۷)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بیمارژون (۶۴، پ ۲)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: بیمارژون (۷۶، س ۲)؛ ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا: بیمارکین (۹۶، پ ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بیمارژون (۶۱، پ ۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: بیمارژوین (۵۰، پ ۱).

**پَلَالُ** (الجل [کاه]: ۱۴۳، س ۸) || پَلَالُ زَاوُ (المَجَلَّةُ: ۱۴۳، س ۸). در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار، این لغت ملاحظه نشد. در لغات عامیانه فارسی افغانستان (افغانی نویس، ص ۹۰) و فارسی

ناشنیده (انوشه - خدابنده‌لو، ص ۲۱۶)، با همین تلفظ مدخل شده‌است، اما در مقاله‌ای در باب اصطلاحات زبان گفتاری شهر غزنی با تلفظ متفاوت و به صورت پُلال است (امان، ص ۱۴۸). همچنین در ضرب‌المثل‌های فارسی افغانستان، این واژه به‌کار رفته‌است (مقتدری، ص ۱۲). صورت‌های پَلا و پَلال بدین معنی در فرهنگ بلوچی - فارسی (جهان‌بیده، ج ۱، ۵۶۸) مدخل شده‌است. همچنین پُل به معنی سیوس گندم و جو و لغت پَلا به معنی بلال گندم آمده‌است (همان، ۵۶۷) به نظر می‌رسد بلال و پلال نیز بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند.

[۱۵۴۳] فضل احمد پاشا: سُواره - سُواره‌زار (۱۵۱ پ، س ۱۳): ۱۷۷۰ مرادملاً: سُفاری - سُفاری‌زار (۱۴۸، س ۷-۸): ۵۷۶ سنا: سَباری - سَباری‌زار (۱۷۳، ر، س ۱۱ و ۱۲): عکسی: سَباری - سَباری‌زار (ص ۴۹۸، س ۱): ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: سَباری - سَباری‌زار (۱۶۶ پ، س ۹ و ۱۰): ۲۰۱۵ جارالله: سُفال - سَباری‌زار (۱۳۳، س ۱۲): ۴۶۸۰ ایصوفیا: سَباری - سَباری‌زار (۱۳۹، س ۴): ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا: سَباری - سَباری‌زار (۱۸۰ پ، س ۱۲): ۲۰۱۴ جارالله: سَباری - سَباری‌زار (۱۱۲، س ۲۰): ۴۶۸۱ ایصوفیا: سَباری - ایصوفیا: سَباری‌زار (۹۶، س ۱).

پُوکِن، در: گُوزی پُوکِن (جوژ خنزُر [به معنی گردوی خراب‌شده]: ۱۴۹، س ۱۳). پوکن و صورت‌های احتمالی دیگر آن در فرهنگ‌های فارسی نیامده‌است. معادل جوژ خنزُر در مهذَّب الاسماء گوژی دژن است (زنجی سجزی، ص ۱۰۷).

[۱۵۴۳] فضل احمد پاشا: گُوز بُوده (۱۵۹، س ۶): ۱۷۷۰ مرادملاً: کوزی اُغ کرفته (۱۵۴ پ، س ۱۲): ۵۷۶ سنا: اُغ کرفته (۱۸۱ پ، س ۶): عکسی: ارغ (ص ۵۲۰، س ۴): ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: گُوزی اُغ کرفته (۱۷۴، س ۵): ۲۰۱۵ جارالله: کوزی اُغ کرفته (۱۳۸، س ۹): ۴۶۸۰ ایصوفیا: کوزی اُغ کرفته (۱۴۵ پ، س ۲): ۱۵۴۴ فضل احمد پاشا: اُغ کرفته (۱۸۸ پ، س ۱۲): ۲۰۱۴ جارالله: اُغ کرفته (۱۲۷ پ، س ۲۱): ۴۶۸۱ ایصوفیا: اُغ کرفته (۱۰۰، س ۱).

تَابَال، در: اَنَّ شَاخِ كِه اَز تَابَالِ پِیرون آید (الاساریع [به معنی شاخه‌های ریزی که از بن درخت رز می‌روید]: ۱۴۹، س ۱). در نسخه معانی کتاب الله، «تَابَال/تَابَال» (حدادی ۲، ص ۷۶، س ۶: ص ۸۴، س ۲) آمده و صورت دیگر آن، «تاپال»، در پنج متن از متون پیکره فرهنگیار شاهد دارد (حدادی ۱، ص ۴۵ و ۴۰: قرآن قدس، ج ۲، ص ۱۹۴، ۲۰۱ و...؛ ترجمه مقامات حریری، ص ۲۰۴: یاحق، ج ۲، ص ۱۶۰؛ زنجی سجزی، ص ۷۷). رواقی احتمال می‌دهد که گونه زبانی ترجمه مقامات حریری از حوزه‌ای میان

۱. از قرآن ۳۹ در فرهنگنامه قرآنی؛ طبق معرفی مختصر نسخه در مقدمه کتاب، اطلاعاتی از مترجم این قرآن در دست نیست و تنها احتمال داده شده‌است که متعلق به قرن ششم هجری باشد (یاحق، ۱۳۷۲، ص ۳۷ و ۳۸).

هرات از جانب زوزن و نیشابور باشد (نک: ترجمه مقامات حریری، ص چهل و چهار). او همچنین نمونه‌هایی از لغات مشترک این متن با متون دیگر را نشان می‌دهد که یکی از آن‌ها «تاپال» است و در متون دیگری مانند قرآن قدس، تفسیری بر عسری از قرآن مجید و مهذب الاسماء هم به کار رفته است (همان، ص سی و نه). رواقی بر آن است که این واژه‌ها در حوزه خراسان و سیستان به کار می‌رفته‌اند (همان، ص سی و هشت).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: انک از سنه بزُون جهد (۱۵۸ پ، س ۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: ... ستانه... (۱۵۴، س ۱۴)؛ ۵۷۶ سنا: ... ستانه... (۱۸۱، س ۷)؛ عکسی: ... ستانه... (ص ۵۱۸، س ۹)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: ... ستانه... (۱۷۳ پ، س ۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: ... ستانه... (۱۲۹ پ، س ۱۳)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: ... ستانه... (۱۴۵، س ۴)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: ... ستانه... (۱۸۸، س ۱۰)؛ ۲۰۱۴ جارالله: ... ستانه... (۱۲۷ پ، س ۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: ... ستانه... (۱۰۰، س ۲).

**جَلِیْزَن**، در: جَلِیْزَن دَفَّ وَ جُزِ آن (الجلجل [به معنی «زنگ»]: ۶۱ پ، س ۱۴). این واژه و گونه‌های احتمالی آن در فرهنگ‌های فارسی بررسی شده و نیز پیکره فرهنگیار دیده نشد.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: جلاجِل او و جُز او (۶۶، س ۴)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: زَنک دَف و جَز آن (۶۳ پ، س ۳)؛ ۵۷۶ سنا: زَنک دَف و جَزو (۷۷ پ، س ۵)؛ عکسی: زَنک دَف و جَزو (ص ۲۰۶، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: زَنک دَف (۷۲، س ۱۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: زَنک دَف و جَز آن (ص ۵۶، س ۷)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: زَنک دَف (۶۱، س ۱۳)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زَنک دَف (۷۶ پ، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: زَنگَلَه دَف (۴۹ پ، س ۱۴)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: زَنک دَف وَ جُزُو (۴۰، س ۲).

**جَنگاش** (السرطان: ۱۰۱، س ۷) در فرهنگ‌های فارسی و پیکره فرهنگیار، جنکاش/چنگاش ملاحظه نشد. تنها در ضمن مقاله‌ای در باب سرگذشت افغانستان، به تاریخ «۲۶ چنگاش ۱۳۵۲» اشاره رفته است. در پاورقی، مؤلف مقاله اشاره کرده است که: چنگاش ... لفظ پشتو برای برج سرطان یا ماه تیر است (برجیان، ص ۴۱). همچنان که مشخص است حرکت حرف نخست در دو منبع متفاوت است. در فرهنگ ریشه‌شناسختی زبان فارسی چنگار مدخل شده است و صورت‌های آن در پشتو /čangāx/ و بلوچی /čingāšk/ ذکر گشته است (حسن دوست ۱، ج ۲، ۱۹۰۲).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: بَنج بایک (۱۰۵، س ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: خَرَجَنک (۱۰۳ پ، س ۱۰)؛ ۵۷۶ سنا: خَرَجَنک (۱۲۳ پ، س ۱۲)؛ عکسی: خَرَجَنک (ص ۳۴۷، س ۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: خَرَجَنک (۱۲۰ پ، س ۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: خَرَجَنک (۹۲ پ، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: خَرَجَنک (۹۹، س ۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: خَرَجَنک (۱۲۷، س ۵)؛ ۲۰۱۴ جارالله: خَرَجَنک (۸۳، س ۱۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: خَرَجَنگ (۶۷ پ، س ۴).

**جُوْتُ**، در: *دَسْتَارِ بَسْتِ بِي جُوْتُ* (القفداء [به معنی دستار دنبال ناآراسته]: ۴۹ پ). جوت در فرهنگ‌های سیستمی مدخل شده‌است، اما معنای آن ارتباطی با معنای لغت حاضر ندارد.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: *دستارِ بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (۵۲ پ، س ۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: *بستن دنبال فَرُونَاكَذاشته* (۵۰ پ، س ۷)؛ ۵۷۶ سنا: *بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (۲ پ، س ۱۲ و ۱۳)؛ *عکسی: بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (ص ۱۶۳، س ۷)؛ ۳۱۳ *طرخان والدۀ سلطان: بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (ص ۵۸، س ۱)؛ ۲۰۱۵ *جارالله: دستارِ بَسْتِ دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (۴۵ پ، س ۲)؛ ۴۶۸۰ *ایصوفیا: بستنی دنبال فَرُونَاكَذاشته* (۴۹ پ، س ۵)؛ ۱۵۴۴ *فاضل احمد پاشا: بستنی دنبال فَرُونَاكَذاشته* (۶۰ پ، س ۱)؛ ۲۰۱۴ *جارالله: بستنی دنبال فَرُونَاكَذاشته* (ص ۳۸، س ۱۶)؛ ۴۶۸۱ *ایصوفیا: بستنی دُنْبَالِ فَرُونَاكَذاشته* (ص ۳۱، س ۱۳).

**خُوبَكَلَان** (بزر الخُبة و الخَفَج: ۱۴۴، س ۶). در *پیکرة فرهنگیار تنها* یک شاهد از «خوب‌کلان» به نظر رسید که از متن مخزن الادویه است و به گفته مؤلف آن در هند رواج دارد (عقبی خراسانی، ص ۳۷۹).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: *خَفَج* (ص ۱۵۳، س ۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: *خَفَج* (ص ۱۴۹، س ۸)؛ ۵۷۶ سنا: *خَفَج* (ص ۱۷۴، س ۱)؛ *عکسی: خَفَج* (ص ۵۰۱، س ۶)؛ ۳۱۳ *طرخان والدۀ سلطان: خَفَج* (ص ۱۶۷، س ۱۴)؛ ۲۰۱۵ *جارالله: خَفَج* (ص ۱۳۲، س ۹)؛ ۴۶۸۰ *ایصوفیا: خَفَج* (ص ۱۴۰، س ۳)؛ ۱۵۴۴ *فاضل احمد پاشا: خَفَج* (ص ۱۸۲، س ۴)؛ ۲۰۱۴ *جارالله: خَفَج* (ص ۱۲۳، س ۱۲)؛ ۴۶۸۱ *ایصوفیا: خَفَج* (ص ۹۶، س ۵).

**دُورُوك** (القضابة و الجملة (به معنی شاخه‌های بریده درخت به ویژه درخت انگور): ۱۴۹، س ۲). این لغت در فرهنگ‌های فارسی و *پیکرة فرهنگیار* یافت نشد. شاید شکلی از *دُرُوك* باشد (حسن دوست ۱، ج ۲، ۲۳۲۱).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: *انج بیرند از تاک* (ص ۱۵۸، س ۶)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: *اَرُغ* (ص ۱۵۴، س ۱۵)؛ ۵۷۶ سنا: *ازغ* (ص ۱۸۱، س ۸)؛ *عکسی: ازغ* (ص ۵۱۸، س ۱۰)؛ ۳۱۳ *طرخان والدۀ سلطان: ازغ* (ص ۱۷۳، س ۷)؛ ۲۰۱۵ *جارالله: اَرُغ* (ص ۱۲۹، س ۱۳)؛ ۴۶۸۰ *ایصوفیا: ازغ* (ص ۱۴۵، س ۵)؛ ۱۵۴۴ *فاضل احمد پاشا: ازغ* (ص ۱۸۸، س ۱۱)؛ ۲۰۱۴ *جارالله: اَرُغ* (ص ۱۲۷، س ۷)؛ ۴۶۸۱ *ایصوفیا: اَرُغ* (ص ۱۰۰، س ۲).

**دُيُوكُ** (الصَّعُوة: ۱۰۴، س ۲). در فرهنگ‌های فارسی بررسی شده و نیز *پیکرة فرهنگیار*، این لغت ملاحظه نشد. در *مهذب الاسماء*، *ترندک* به‌عنوان معادل *الصَّعُوة* آمده‌است (زنجی سجزی، ص ۱۸۸). *ترندک* به این معنی در لغت‌نامه دهخدا مدخل شده‌است، اما آنچه به نقل از *مهذب الاسماء* و در ذیل *صعوه آمده* «ترندک» است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: *مَعْرِوْفَة* (ص ۱۰۹، س ۹)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: *م* (ص ۱۰۷، س ۱۳)؛ ۵۷۶ سنا: *م* (ص ۱۲۷، س ۱۰)؛ *عکسی: م* (ص ۳۶۰، س ۲)؛ ۳۱۳ *طرخان والدۀ سلطان: م* (ص ۱۲۴، س ۵)؛ ۲۰۱۵

جارالله: م (۹۵پ، س ۹)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: م (۱۰۲ر، س ۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: م (۱۳۱ر، س ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: (۸۶ر، س ۱۷)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: م (۶۹پ، س ۱۱).  
**رُوشک** [زیر سطر: بلغور] (الجشیش [به معنی بلغور گندم]: ۷۲پ، س ۱۳) در فرهنگ‌های فارسی بررسی شده و نیز پیکره فرهنگیار، روشک یا روشگ ملاحظه نمی‌شود. در لغت فرس، روشک به همین معنی آمده‌است (اسدی طوسی ۱، ص ۳۰۷) و به فرهنگ‌های دیگر راه یافته‌است. براین اساس، به نظر می‌رسد که روشک در اینجا مصحّف روشک باشد، اما در سطر پیشین نسخه گندم‌روشک<sup>۱</sup> و<sup>۱</sup> نیز (الجشیشه: ۷۲پ، س ۱۲) زیر سطر: بلغوروا<sup>۱</sup> آمده‌است که احتمال تصحیف را ضعیف‌تر می‌کند. در گویش بختیاری به صورت اُروش /orruš/ است (سرلک، ص ۲۶).

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: کینده (۷۸ر، س ۱۰)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: بلغور (۷۵ر، ج)؛ ۵۷۶ سنا: بلغور (۹۱ر، س ۳)؛ عکسی: بلغور (ص ۲۴۶، س ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: بلغور (۸۵پ، س ۱۶)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بلغور (۶۶ر، س ۳)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: بلغور (۷۲ر، س ۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بلغور (۹۲پ، س ۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بلغور (۵۸ر، س ۱۸)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: بلغور (۴۷پ، س ۱۰).  
**رِیژ** (الأرض: ۱۰۲پ، س ۱۰). ریژ در متون و فرهنگ‌های فارسی اغلب در معنای هوا و آرزو به کار رفته‌است، و به معنی موریانه در جایی مشاهده نشد.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: رونجو (۱۰۷ر، س ۱۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: ریونجه (۱۰۵پ، س ۲)؛ ۵۷۶ سنا: ریونجه (۱۲۵پ، س ۱۰)؛ عکسی: نوئجو (ص ۳۵۴، س ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: دوئجه (۱۲۲پ، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: ریونجه (۹۴ر، س ۵)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: ریونجه (۱۰۰پ، س ۲)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زیونجو (۱۲۹ر، س ۸)؛ ۲۰۱۴ جارالله: دیوججه (۸۴پ، س ۱۷)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: ریونجه (۶۸پ، س ۷).]

**زَرَف**، در: زَرَفِ أَبِ دَرِ دَشْتِ (الغدیر: ۱۴۱ر، س ۶) || زَرَفِ كِهْ أَبِ دَرِ وَی بَیستد دَرِ كُوهِ (الوَجْدُ و الوَفْطُ: ۱۴۱ر، س ۷) || زَرَفِ ۲ أَبِ بَارَانِ دَرِ دَشْتِ (الحایر: ۱۴۱ر، س ۸). در پیکره فرهنگیار، این لغت یافت نشد. تکرار این لغت در سه جا با یک شکل و یک تلفظ احتمال اشتباه در ضبط آن را رد می‌کند؛ به‌ویژه آنکه کاتب نسخه دقت بسیار داشته‌است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: سَمَرِ ابِ دَرِ دَشْتِ - جَاهِی كِیْ أَبِ بَارَانِ وَ بَرَفِ دَرِوِ اَیستد دَرِ كُوهِ - كُوهِ بَارَانِ ابِ (۱۴۹پ، س ۴-۶)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: كُوهِ ابِ دَرِ دَشْتِ - كُوهِ ابِ دَرِوِ اَیستد دَرِ كُوهِ - كُوهِ بَارَانِ ابِ دَرِ

۱. «گندم» در نسخه با کاف است.

۲. در زیر سطر: «کوه».

دشت (۱۴۶، س ۵-۸)؛ ۵۷۶ سنا: کوآب در دشت - گوکی آب دزو ایستد در کوه - گوباران آب (۱۷۰، س ۱۳؛ ۱۷۱، س ۱-۲)؛ عکسی: کوآب دژ دشت - کوآب در کوه - گوباران آب (ص ۴۹۰، س ۱۰-۸)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: گوآب در دشت - کوکی اب درو ایستد در کوه - گوباران آب (۱۶۴، س ۱۰-۱۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: گوآب در دشت - گوکی اب دزو ایستد در کوه - گوباران اب در دشت (۱۳۱، س ۱۵-۱۶؛ ۱۳۱، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کوآب در دشت - کوآب در کوه - گوباران اب (۱۳۷، س ۲-۳)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: گوآب در دشت - کوکی آب دزو ایستد - گوباران آب (۱۷۸، س ۹-۱۱)؛ ۲۰۱۴ جارالله: گوآب در دشت - گوآب در کوه - گوباران آب (۱۲۱، س ۸-۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: گوآب دژ دشت - گوکی آب در وی ایستد دژ کوه - گوباران آب (۹۴، س ۵-۶).

**سُرُخ کَلَب** (النُّغْرُ: ۱۰۴، س ۱). کَلَب به معنی «گرداگرد دهان» در لغت فرس مدخل شده است (اسدی طوسی ۱، ص ۳۱). بنابراین سرخ کلب هم به معنای پرنده‌ای با منقاری سرخ است که همین توصیف برای کلمه «نغر» در فرهنگ‌ها آمده است. لفظ کَلَب /klapp/ بدین معنا در فرهنگ‌های سیستانی مدخل شده است (محمدی خمک ۲، ص ۳۱۲؛ افشار سیستانی، ص ۱۲۶). در مهذب الاسماء معادل المنقار، کلب مرغ است (زنجی سجزی، ص ۳۴۸).

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: صرخ جنک (۱۰۹، س ۸)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: سرخ جنک (۱۰۷، س ۱۲)؛ ۵۷۶ سنا: سُرُخ جَنک (۱۲۷، س ۸)؛ عکسی: سُرُخ چنک (ص ۳۵۹، س ۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: سُرُخ جنک (۱۲۴، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: سُرُخ جنک (۹۵، س ۸)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: سرخ جنک (۱۰۲، س ۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: سرخ چنک (۱۳۱، س ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: سرخ جنک (۸۶، س ۱۵)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: سُرُخ چنک (۹۹، س ۱۰)].

**سُنْكَانِك مُرْغ** (القانصة [به معنی سنگدان مرغ]: ۱۰۵، س ۷). نگارنده احتمال وقوع اشتباه در سنکانک/سنگانک را رد نمی‌کند. مثلاً ممکن است در اصل سنگدانک باشد. به این نکته نیز باید توجه داشت که شاید حرکت حرف سین اشتباه باشد، زیرا کاتب لغت سنگ را همواره به فتح سین ضبط کرده است (۱۳۷-۱۳۸ ر و...). در زرقاتی به شکل /sangak/ است (ملک‌زاده، ص ۱۸۳).

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: سنکدان مرغ (۱۰۹، س ۱۴)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: سنکدان مرغ (۱۰۸، س ۳)؛ ۵۷۶ سنا: سنکدان مُرْغ (۱۲۸، س ۴)؛ عکسی: سنکدان مرغ (ص ۳۶۲، س ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: سنکدان مرغ (۱۲۵، س ۱۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: سنکدان مرغ (۹۶، س ۱۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: سنکدان مرغ (۱۰۲، س ۸)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: سنکدان مرغ (۱۳۲، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: سنکدان مرغ (۸۶، س ۲۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: سنکدان مُرْغ (۷۰، س ۹)].

**سُولُک** (السُّوسُ: ۱۰۲، س ۱۰). سولک در المصادر و در ترکیب «سولک گرفتن طعام» (اساسه)

(صادقی، ص ۴۳) مدخل شده است. در مهذب الاسماء «سیولک» یعنی گونه دیگری از همین واژه به کار رفته است (زنجی سجزی، ص ۱۶۸). «سولک» در متن اخیر معادل بنات الرمل است (همان، ص ۴۶). در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی به نقل از برهان قاطع سولک ضبط شده (برهان، ج ۲، ۱۱۹۱) و صورت بلوچی آن، /sūluk/، نیز ذکر گشته است (حسن دوست ۱، ج ۳، ۳۱۷۶). صورت دیگر این واژه، یعنی سوله /sula/، در فرهنگ بهدینان مدخل شده است (سروش سروشیان، ص ۱۰۴).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: شبشه (۱۰۷، ۱۰)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: شبشه (۱۰۵، ۱)؛ ۵۷۶ سنا: شبشه (۱۲۵، ۹)؛ عکسی: شبشه (ص ۳۵۴، ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: شبشه (۱۲۲، ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: شبشه (۹۴، ۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: شبشه (۱۰۰، ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: شبشه (۸۴، ۱۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: شبشه (۱۲۹، ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: شبشه (۶۸، ۶)؛ [۱۳۷]

شپوژک: در تخم شپوژک (حب الفرفخ: ۱۴۴). گونه‌های احتمالی این واژه در پیکره فرهنگیار و فرهنگ‌های فارسی بررسی شده یافت نشد. البته معادل‌های سیستمی حب الفرفخ در مهذب الاسماء و ترجمه کتاب الصیدنه عبارت‌اند از: وشبک (زنجی سجزی، ص ۲۵۰) و وشفنگ (کاسانی، ج ۱، ص ۱۳۷) / وَشَفَنَگ (ابوریحان بیرونی، ص ۱۱۹ [نقل از حاشیه منهای بیان]). همچنین ابوریحان ذیل حب الفرفخ اشاره کرده است که خفرج لغت اهل بلخ و زاولستان، و بوخل لغت اهل نیشابور است. از میان ده نسخه بررسی شده السامی فی الاسامی، تنها نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا «خفرج» دارد و پیش‌تر دیدیم که خفرج به عنوان برابر البقلة الحماق در نسخه السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ ه.ق.) نیز آمده است (نک: ۱، ۳). همین مقاله. در نسخه‌های دیگر، بوخل/بوخله، یعنی معادل نیشابوری این گیاه ذکر شده و چنان‌که می‌دانیم میدانی اهل نیشابور بوده است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: خفرج (زیر سطر: تخم خُرْفَة (۱۵۲، ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بوخله (۱۴۹، ۶)؛ ۵۷۶ سنا: بوخل تخم (۱۷۴، ۱۳)؛ عکسی: بوخل تخم (ص ۵۰۱، ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: بوخل تخم (۱۶۷، ۱۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بوخل (۱۳۲، ۷)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: بوخله تخم (۱۴۰، ۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بوخله تخم (۱۸۲، ۱)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بوخله (۱۲۳، ۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: بوخل زیر سطر: پرپهن (۹۶، ۴)؛ [۴]

شیشک (العمشوش: ۱۴۹، ۸). عمشوش به معنی «خوشه‌ای است که همه یا بعضی از میوه‌های آن را خورده باشند» (دهخدا) و شیشک به این معنی در فرهنگ‌های فارسی نیامده است. در مهذب الاسماء، معادل العمشوش شکاوه انگور است (زنجی سجزی، ص ۲۳۲).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: دانه انکور (۱۵۸، ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: اولنج (۱۵۴، ۶)؛ ۵۷۶

سنا: اولنج (۱۸۱، س ۱۳)؛ عکسی: اولنج (ص ۵۱۹، س ۷)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: اولنج (۱۷۳، پ ۱۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: اولنج (۱۳۸، س ۳)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: اولنج (۱۴۵، س ۱۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: اولنج (۱۸۸، پ ۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: اولنج (۱۲۷، پ ۱۴)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: اولنج (۱۰۰، س ۶)؛ ۱۰۰۰].

**کائیک** [زیر سطر: تله] [الفحُ [به معنی تله]: ۶۳، س ۴]. کابیک در فرهنگ‌های فارسی و پیکره‌فرهنگیار به نظر نرسید.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: تله [زیر سطر: جکنده] (۶۷، س ۱۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: تله (۶۴، س ۱۰)؛ ۵۷۶ سنا: تله (۷۹، س ۳)؛ عکسی: تله (ص ۲۱۰، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: تله (۷۳، پ ۸)؛ ۲۰۱۵ جارالله: تله (۵۷، س ۱۰)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: تله (۶۲، س ۳)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: تله (۷۹، س ۸)؛ ۲۰۱۴ جارالله: تله (۴۹، س ۱۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: تله (۴۰، س ۹)؛ ۱۰۰۰].

**کایمائی** [زیر سطر: چفته] [العرش و العریش [به معنی چوب یا داربست نگه‌دارنده انگور]: ۱۴۹، س ۳]. کایمای و گونه‌های احتمالی آن در فرهنگ‌های فارسی و پیکره‌فرهنگیار یافت نشد.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: واج رز (۱۵۸، پ ۸)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: چفته (۱۵۴، پ ۱)؛ ۵۷۶ سنا: چفته (۱۸۱، س ۹)؛ عکسی: چفته (ص ۵۱۹، س ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: چفته (۱۷۳، پ ۸)؛ ۲۰۱۵ جارالله: چفته (۱۲۹، پ ۱۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: چفته (۱۴۵، س ۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: چفته (۱۸۸، س ۱۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: چفته (۱۲۷، پ ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: چفته (۱۰۰، س ۴)؛ ۱۰۰۰].

**کشتیک** [الرتیلی و الرتیلاء: ۱۰۲، پ ۱۴ عکسی: ص ۳۵۴، س ۷ [دیلمک] نسخه ۴۶۸۱ ایصوفیا، ۶۸، پ ۱۰: دیلمک]. این لغت در فرهنگ‌های لغت و متون فارسی نیست. حتی با بررسی انواع رتیل و نام‌های متفاوت آن در کتاب‌های پزشکی، لغتی شبیه به کستک نیز یافت نشد (جرجانی، ص ۶۴۲؛ عقیلی خراسانی، ص ۴۴۵) در مهذب الاسماء در عبارت پنبه کستک و به عنوان معادل کلمه دیگری (الابریه) به کار رفته است (زنجی سجزی، ص ۳۳). گشتک در برهان قاطع به معنی «سرگین گردان» مدخل شده است (برهان قاطع).

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: دیلمک (۱۰۷، پ ۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: دیلمک (۱۰۵، پ ۷)؛ ۵۷۶ سنا: دیلمک (۱۲۶، ر ۱)؛ عکسی: دیلمک (ص ۳۵۴، س ۷)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: دیلمک (۱۲۲، پ ۹)؛ ۲۰۱۵ جارالله: دیلمک (۹۴، س ۹)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: دیلمک (۱۰۰، پ ۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: دیلمک (۱۲۹، س ۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: دیلمک (۸۵، ر ۱)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: دیلمک (۶۸، پ ۱۰)؛ ۱۰۰۰].

**کُل شاک** [زیر سطر: یک لت] [العصادة: ۱۵۲، پ ۶]. این واژه در منابع موجود یافت نشد. احتمالی

که مطرح می‌شود این است که کل شاک/گل شاک خود مرکب از کُل و شاک باشد. کِل (به کسر نخست) در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی، ص ۲۸۶) به معنای بر و بازو، کش و بغل در ترکیب «در کل گرفتن» (معادل الاضبان) مدخل شده است (مصادر اللغه، ص ۳۵). سپس مؤلفان اشاره کرده‌اند که «کل» در ذوفلی، بختیاری و لری به معنای کتف و شانه است (رواقی و میرشمسی، ص ۲۸۶). شاید بتوان احتمال داد که کل در جزء اول این کلمه بی‌ارتباط با لغت کل در مصادر اللغه نباشد، از آن جهت که «عضاده» نیز به معنی بازوی در است. در مورد شاک/شاگ اطلاعی قانع‌کننده به دست نیامد.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: بازوی در (۱۶۳، ص ۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بازوی در (۱۵۸، ص ۱۴)؛ ۵۷۶ سنا: آلنی (۱۸۴، ص ۱۰)؛ عکسی: آلنی (ص ۵۳۲، ص ۴)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: آلنی (۱۷۸، ص ۱۰)؛ ۲۰۱۵ جلاله: آلنی (۱۴۱، ص ۱۵)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: آلنی (۱۴۹، ص ۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: آلنی (۱۹۲، ص ۱۳)؛ ۲۰۱۴ جلاله: آلنی (۱۳۱، ص ۳)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: آلنی (۱۰۲، ص ۲). [کئی، در: کَوْتَرِ کئی [زیر سطر: خانکی] (الورشان [به معنی کبوتر صحرایی]: ۱۰۳، ص ۹) این لغت با جستجو در پیکره فرهنگیار تنها در شرح تعرف به دست آمد که به نظر می‌رسد مرتبط با معنای بنا و منزل است. کنی شاید تصحیفی از کنی باشد. در گویش‌ها /kiya/ به معنای خانه است (برای آگاهی بیشتر نک: حسن دوست (۲) ج ۲، ص ۵۹۸).

«... آن تواجد و اضطراب از آنجاست. از شوق وطن اضطراب آرد. چنانکه مرغی وحشی را ببیند که در کنی می‌طپد از بهر شوق وطن را، تا آنگاه که الف گیرد. چون الف گرفت هر ساعت که آواز اجناس خویش بشنود به آن اضطراب بازگردد» (مستملی بخاری، ج ۴، ص ۱۸۰۶).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: جز کبوتر (۱۰۸، ص ۱۴) [باید خرکبوتر باشد]؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: کبوتر بنا (۱۰۶، ص ۳)؛ ۵۷۶ سنا: کبوتر بنا (۱۲۶، ص ۱۱)؛ عکسی: کبوتر بنا (ص ۳۵۷، ص ۵)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: کبوتر (۱۲۳، ص ۷)؛ ۲۰۱۵ جلاله: کبوتر بنه (۹۵، ص ۲)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کبوتر بنا (۱۰۱، ص ۱۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کبوتر بنا (۱۳۰، ص ۱۵)؛ ۲۰۱۴ جلاله: کبوتر بنا (۸۵، ص ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: کبوتر بنا (۶۹، ص ۱۰).

گواک (الزایانج: ۱۴۴، ص ۳). کواک در منابع یافت نشد. در کتاب الصیدنه «بادتخم» معادل سیستماتی «رازیانج» آمده است (کاسانی، ج ۱، ص ۳۱۴؛ ابوریحان بیرونی، ص ۲۸۹ [از نسخ خطی سه‌گانه ترجمه فارسی]).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: وآلان (حاشیه: بادیان) (۱۵۲، ص ۱۲)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: بادیان (۱۴۹،

س ۴؛ ۵۷۶ سنا: باذیان (۱۷۴، س ۱۱)؛ عکسی: باذیان (ص ۵۰۱، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: باذیان (۱۶۷، س ۱۰)؛ ۲۰۱۵ جارالله: باذیان (۱۳۲، س ۵)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: باذیان (۱۳۹، س ۱۴)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: باذیان (۱۸۱، س ۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: باذیان (۱۲۳، س ۸)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: باذیان (۹۶، س ۳)۔

**کوژدانیک** [زیر سطر: بانک او] (الخشرم و التُّخروب: ۱۰۳، س ۲). معانی الخشرم عبارت‌اند از: جماعت، رمه و گله زنبور، خانه یا لانه زنبور و سنگ گچ. در قانون ادب علاوه‌بر این‌ها، آواز هم بیان شده است (تفلیسی، ج ۳، ص ۱۴۶۶) و همان‌طور که دیدیم در نسخه ما به بانگ هم اشاره شده است. نخروب نیز به معنای «لانه زنبور» است. پیش‌تر درباره کوژ و شواهد آن بحث شد. کوژ به این معنی در لغت‌نامه دهخدا و به نقل از مهذب الاسماء مدخل شده است، اما کوژدانیک یا نظایر آن چنین نیست. بنابراین با توجه به واژه کوژ، کوژدانیک باید مرکب از کوژ و دانیک باشد. در مهذب الاسماء برای این معنی کوژانو آمده است (زنجی سجزی، ص ۱۰۴، ۳۶۲)۔

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: زنبورخانه (۱۰۷، س ۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: غنینه منج (۱۰۵، س ۹)؛ ۵۷۶ سنا: غنینه منج (۱۲۶، س ۴)؛ عکسی: غنینه منج (ص ۳۵۴، س ۱۰)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: غنینه منج (۱۲۲، س ۱۲)؛ ۲۰۱۵ جارالله: غنینه منج (۹۴، س ۱۲)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: غنینه منج (۱۰۰، س ۸)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: غنینه منج (۱۲۹، س ۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: غنینه منج (۸۵، س ۳)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: غنینه منج (۶۸، س ۱۱)۔]

**کوژک** [زیر سطر: ای عروسک] (الذرحرح و اللذروح [به معنی کرمی سرخ و سمی]: ۱۰۲، س ۱۳). این معنی به صورت کوژخار و تنها در مهذب الاسماء آمده است (زنجی سجزی، ص ۱۲۷-۱۲۸) و در لغت‌نامه دهخدا نیز به نقل از همین متن مدخل شده است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: کاغنه (۱۰۷، س ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: کاغنه (۱۰۵، س ۶)؛ ۵۷۶ سنا: کاغنه (۱۲۵، س ۱۳)؛ عکسی: کاغنه (ص ۳۵۴، س ۶)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: کاغنه (۱۲۲، س ۷)؛ ۲۰۱۵ جارالله: کاغنه (۹۴، س ۸)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: کاغنه (۱۰۰، س ۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کاغنه (۱۲۹، س ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کاغنه (۸۴، س ۲۰)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: کاغنه (۶۸، س ۹)۔]

لپه، در: لپه‌ی دَر (الصَّبَّةُ و الکتیفَةُ: ۱۵۲، س ۵). کتیفه به معنی آهن در یا بند و قفل آهنین در است. در دستورالغّه «بش در» و «لهفه {نسخه بدل: م: لفهه} کارد» به عنوان معادل‌های الصَّبَّة به کار رفته‌اند (نطنزی، ص ۴۸۷)؛ بنابراین شاید ارتباطی بین لپه و لفهه/لهفه باشد. در زرقانی /lapak/ «قسمت آهنی و نوک تیز خیش» است (ملکزاده، ص ۲۶۸)۔

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: آهن بهن بر روی دَر (۱۶۲، س ۱۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: بشیره در (۱۵۸،

سنا: ۵۷۶؛ (۸)؛ ۱۸۴ پ، س ۴)؛ عکسی: بس در (ص ۵۳۱، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: بش که بر در زنده (۱۷۸ ر، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: بَش در (۱۴۱ ر، س ۱۰)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: بش در (۱۴۸ پ، س ۱۰)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: بَش در (۱۹۲ پ، س ۷)؛ ۲۰۱۴ جارالله: بَش در (۱۳۰ پ، س ۱۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: بَش در (۱۰۲ ر، س ۹)؛

لَوْلَانُ (السَّری [به معنی خارش و التهاب پوست]: ۷۸ ر، س ۱۰). این واژه یا واژه‌ای نظیر آن در منابع به نظر

نرسید.

۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: دمیذکی اندام (۸۴ ر، س ۴)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: پَشْتَرَم (۸۰ پ، س ۱۱)؛ ۵۷۶ سنا: پَشْتَرَم (۹۷ ر، س ۱۳)؛ عکسی: پَشْتَرَم (ص ۲۶۴، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: پَشْتَرَم (۹۲ پ، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: پَشْتَرَم (۷۰ پ، س ۱۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: پَشْتَرَم (۷۷ ر، س ۱۴)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: پَشْتَرَم (۹۸ ر، س ۱۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: پَشْتَرَم (۶۳ ر، س ۲)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: پَشْتَرَم (۵۱ پ، س ۱)؛

لُؤْخِي (الجدامُ: ۷۷ ر، س ۹). لُوخِي در منابع بررسی شده به معنی «جدام» ملاحظه نشد.

۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: بَکِي (زیر سطر: خوره) (۸۳ ر، س ۱)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: لَرِي (۷۹ پ، س ۹)؛ ۵۷۶ سنا: لَرِي (۹۶ ر، س ۶)؛ عکسی: لَرِي (ص ۲۶۱، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: لَرِي (۹۱ ر، س ۹)؛ ۲۰۱۵ جارالله: لَرِي (در حاشیه: کَلِي) (۶۴ پ، س ۱۵)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: لَرِي (۷۶ ر، س ۱۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: لَرِي (۹۷ ر، س ۶)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کَلِي (۶۲ ر، س ۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: لَرِي (۵۰ پ، س ۹)؛

لُؤْنَج (اللبلاب: ۱۴۶ پ، س ۱). این واژه به این صورت در فرهنگ‌های فارسی و در پیکره فرهنگیار یافت نشد. در کتاب الصیدنه، معادل فارسی و سجزی، لبلا ب به ترتیب «نویج» و «نُؤک» ضبط شده است (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۵۵۴). معادل لبلا ب در ترجمه کهن متن (کاسانی، ج ۲، ص ۶۱۸) و نیز در مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۲۸۹) «نوک» است. زریاب خوبی با اشاره به ضبط نوک آن را درست نمی‌داند زیرا، ذیل کرم، معادل لبلا ب «نؤؤک» آمده که نؤؤک صورتی از آن است. (ابوریحان بیرونی ۱، ص ۵۵۴-۵۵۵). بنا بر شواهد موجود، احتمال می‌رود کاتب نسخه ما، معادل فارسی لبلا ب یعنی «نویج» را برگزیده اما در ضبط آن سهو رخ داده است. در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا نیز همین صورت اخیر آمده است، البته حرف سوم آن بدون نقطه است.

۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: نُوْج (۱۵۵ پ، س ۷)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: میویزه (۱۵۱ پ، س ۸)؛ ۵۷۶ سنا: میویزه (۱۷۸ ر، س ۷)؛ عکسی: میویزه (ص ۵۰۹، س ۸)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: میویزه (۱۷۰ پ، س ۷)؛ ۲۰۱۵ جارالله: میویزه (۱۳۶ پ، س ۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: میویزه (۱۴۲ ر، س ۱۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: میویزه (۱۸۵ ر، س ۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: میویزه (۱۲۵ ر، س ۱۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: میویزه (۹۸ ر، س ۱۰)؛

لِیْز [زیر سطر: لُرک<sup>۱</sup> یعنی کُرچ] [مقَفَّ [به معنی صفت مرغی که بر روی تخم خوابیده‌است]: ۱۰۴ پ، س ۱۴].  
این واژه در پیکره فرهنگیار و منابع بررسی شده ملاحظه نشد.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: کرک (۱۰۹ پ، س ۷)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: کُرک (۱۰۷ پ، س ۱۰)؛ ۵۷۶ سنا: کُرک (۱۲۸، س ۹)؛ عکسی: کُرک (ص ۳۶۱، س ۵)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: کُرک (۱۲۵، س ۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: کُرک (۹۶، س ۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کرک (۱۰۲ پ، س ۱)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کُرک (۱۳۱ پ، س ۱۴)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کُرک (۸۶ پ، س ۱۰)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: کُرک (۷۰، س ۴)].

مَنک، در: فُنَجَا أَى مَنک [در حاشیه: ای دهن واز کردن بفَاژَه] [المَطْوَاء [به معنی کشیدگی]: ۷۸، س ۶]. در فرهنگ‌ها و متون فارسی، واژه فنجا به معنی خمیازه به‌کار رفته‌است، اما معادل دیگری که کاتب آورده‌است، یعنی منک، در جایی ملاحظه نشد. با استناد به فرهنگ‌ها می‌توان گفت این واژه منگ است که در متون فارسی شاهی برای آن در این معنی نیست. در فرهنگ جهانگیری (انجوشیرازی، ج ۲، ص ۱۰۹۸)، معانی بسیاری برای منگ آمده که یکی از آن‌ها خمیازه و دهن‌دره است، اما شاهی برای آن ذکر نشده‌است. همین معنی در برهان قاطع نیز بیان شده‌است. منگ و مه‌نگ به این معنی در واژه‌نامه سکرزی (محمدی خمک ۲، ص ۳۸۵، ۳۹۰) مدخل شده‌است.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: یازِئِدَن (۸۳ پ، س ۱۴)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: فنجا (۸۰ پ، س ۶)؛ ۵۷۶ سنا: فنجا (۹۷، س ۸)؛ عکسی: فنجا (ص ۲۶۴، س ۳)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: فنجا (۹۲، س ۱۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: فنجا (۷۰ پ، س ۱۰)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: فنجا (۷۷، س ۱۰)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: فُنَجَا (۹۸، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: فنجا (۶۲ پ، س ۱۷)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: فُنَجَا (۵۱، س ۱۳)].

مُوژک (المسححة و المسوجة [به معنی نوعی ابزار بافندگی]: ۵۷ پ، س ۷-۸). این واژه در منابع بررسی شده یافت نشد.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: سَمَه (۶۱، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملا: سمه (۵۹، س ۲)؛ ۵۷۶ سنا: سَمَه (۷۲ پ، س ۶)؛ عکسی: سمه (ص ۱۹۱، س ۲)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: سمه (۶۷، س ۵)؛ ۲۰۱۵ جارالله: سَمَه (۵۲، س ۱۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: سمه (۵۷، س ۱۰)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: سمه (۷۱، س ۷)؛ ۲۰۱۴ جارالله: سَمَه (۴۵، س ۶)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: سَمَه (۳۷، س ۵)].

نُوئِلْ گَر<sup>۲</sup>، در: زَنانِ نُوئِلْ گَر [الزَّائِفَةُ [به معنی نامزد]: ۶۶، س ۸]. نوئل در نوئل‌گر به این معنی در فرهنگ‌های لغت نیست. ضبط نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا «نویذ» است. احتمال دارد نوئل

۱. با توجه به دیگر نسخه‌ها: «کرک».

۲. در نسخه باکاف.

ارتباطی با نوید/نوید داشته باشد یا یکی از این دو لغت، درست ضبط نشده باشد، هر چند هر دو نسخه به وضوح دارای ضبط‌های یادشده هستند.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: زنان نویدخواه (۷۰ پ، س ۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: زنان خواننده (۶۸ پ، س ۵)؛ ۵۷۶ سنا: زنان خواننده (۸۳ پ، س ۲)؛ عکسی: زنان خواننده (ص ۲۲۱، س ۷)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: زنان خواننده (۷۷ پ، س ۷)؛ ۲۰۱۵ جارالله: زنان خواننده (۶۰ پ، س ۸)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: زنان خواننده (۶۵ پ، س ۷)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: زنان خواننده (۸۴ پ، س ۱۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: خواننده (۵۲ پ، س ۵)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: زنان خواننده (۴۳ پ، س ۱).

**تیرنگ** (العکس [به معنی شاخ درختی که به درخت دیگر پیوند زند]: ۱۴۹ پ، س ۳). در منابع بررسی شده تیرنگ/نیرنگ در معنای موردنظر یافت نشد.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: فریانج (۱۵۸ پ، س ۷)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: فرهانج (۱۵۴ پ، س ۱)؛ ۵۷۶ سنا: فرهانج (۱۸۱ پ، س ۹)؛ عکسی: فرهانج (ص ۵۱۹، س ۱)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: فرهانج (۱۷۳ پ، س ۸)؛ ۲۰۱۵ جارالله: فرهانج (۱۲۹ پ، س ۱۴)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: فرهانج (۴۵ پ، س ۶)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: فرهانج (۱۸۸ پ، س ۱۲)؛ ۲۰۱۴ جارالله: فرهانج (۱۲۷ پ، س ۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: فرهانج (۱۰۰ پ، س ۳).

**وَل** (الابریج و الممخض [به معنی ابزار زدن شیر، مَشک]: ۷۶ پ، س ۳). ول به این معنی در جایی دیده نشد. در مهذب الاسماء در مقابل الابریج و الممخض/الممخضة، «کول شیر زدن» (زنجی سجزی، ص ۳۳، ۳۴۷) آمده، و دهخدا به نقل از مهذب الاسماء آن را گول شیرزنه ضبط کرده است. شاید بتوان احتمال داد که کاتب «ول» را اشتباه نوشته است.

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: شیر زنه (۸۲ پ، س ۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: کویش (۷۸ پ، س ۲)؛ ۵۷۶ سنا: کویش (۹۴ پ، س ۶)؛ عکسی: کویش (ص ۲۵۶، س ۹)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: کویش (۸۹ پ، س ۱)؛ ۲۰۱۵ جارالله: کویش (۶۸ پ، س ۱۱)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: کویش (۷۵ پ، س ۸)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: کویش (۹۵ پ، س ۳)؛ ۲۰۱۴ جارالله: کویش (۶۱ پ، س ۳)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: کویش (۴۹ پ، س ۱۵).

**ویاسک** (الثوبا [به معنی خمیازه]: ۷۸ پ، س ۶ [در حاشیه]) در منابع «ویاسک» یا لغتی نظیر آن به نظر نرسید. صورت‌های بیاستو و پیاستو در فرهنگ‌های فارسی مدخل شده است (دهخدا؛ حسن دوست، ج ۱، ۹۵۸). در لاسگردی /viyās/ است (ستوده، ص ۴۰۵).

[۱۵۴۳] فاضل احمد پاشا: فاژیدن (۸۳ پ، س ۱۵)؛ ۱۷۷۰ مرادملاً: اسا (۸۰ پ، س ۶)؛ ۵۷۶ سنا: اسا (۹۷ پ، س ۸)؛ عکسی: اسا (ص ۲۶۴، س ۳)؛ ۳۱۳ طرخان والدة سلطان: اسا (۲ پ، س ۱۳)؛ ۲۰۱۵ جارالله: اسا (۷۰ پ، س ۱۰)؛ ۴۶۸۰ ایصوفیا: اسا (۷۷ پ، س ۱۰)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: اسا (۹۸ پ، س ۹)؛ ۲۰۱۴ جارالله: اسا (۶۲ پ، س ۱۸)؛ ۴۶۸۱ ایصوفیا: اسا (۵۱ پ، س ۱۳).

### ۳. ۶. واژه‌های تقریباً مشابه نسخه‌ی السامی فی الاسامی (مورخ ۵۳۷ هـ.ق.) با ده نسخه

دیگر متن:

انگشیره<sup>۱</sup> (الخاتم: ۵۰، پ، س ۲) || انگشیره<sup>۲</sup> مَلِک (الجلق: ۵۰، پ، س ۳). این واژه با همین تلفظ در لغت‌نامه فارسی (دیرسیاقی و همکاران، ۱۳۸۷) با دو شاهد از تفسیر قرآن پاک مدخل شده‌است. تمام شواهد پیکره فرهنگیار نیز از همین متن است (تفسیر قرآن پاک، ص ۵۰، ۵۱، ۵۶ و...). واژه در سایر نسخه‌های السامی فی الاسامی به صورت انکشتری (انگشتری) است.

بُج، در: دُو تَنْدِی اَز دُو سُوی بُج کِه اَنْدَر وَقْتِ خَایِنْدُن پِنْدَا اَیْد (الوافدان [به معنی برآمدگی گونه‌ها]: ۲۶، س ۶). آنچه در لغت‌نامه دهخدا ضبط شده‌است، بُج، بَج و بُج است. در پیکره فرهنگیار به صورت بَج شواهدی دارد (اسدی طوسی ۲، ص ۴۸۷). در بیشتر نسخه‌های السامی فی الاسامی «رَخ» است، اما دو نسخه ۵۷۶ سنا (۳۵، پ، س ۸) و ۲۰۱۵ جارالله (۲۳، پ، س ۱۱) «بُج» آمده‌است و تنها نسخه ۴۶۸۱ ایاصوفیا، «بِج» (۱۷، س ۱۰) ضبط شده‌است؛ در نسخه اخیر واژه مانند نسخه ما ولی با تلفظ متفاوت آمده‌است. در فرهنگ بستکی، بُج به معنی «لب و دور دهان» مدخل شده‌است (بستکی، ص ۲۶، ۲۷). پَرْتِک (اللغز... و الأبدة: ۶۲، س ۱۱). در فرهنگ‌ها و متون به شکل بَرْدِک، پردک، پرد است. در نسخه‌های دیگر متن، پُرْد/بُرْد، پُرْدَه/بُرْدَه ضبط شده‌است.

تَرُوْشِشِک (الحماض [به معنی نوعی گیاه ترش]: ۴۴، پ، س ۱۰). || سِیْخ، وَ اَنْ نُوْعِی بَاشِد از تَرُوْشِشِک (العلباوی: ۱۴۵، پ، س ۸). در پیکره فرهنگیار و ده نسخه السامی فی الاسامی تروشیشک ملاحظه نشد، اما صورت‌های مشابه آن از جمله تروشه (کردی نیشابوری، ص ۳۰۴؛ زنجی سجزی، ص ۹۵)، ترشه (کرمنی، ص ۱۴۱؛ تقلیسی، ج ۲، ص ۹۰۷) و ترشو کاربرد دارد (جرجانی، ص ۱۴۰).

دَاسُو (السفا [به معنی خارهای سرگندم و جو]: ۱۴۳، س ۸ نسخه ۴۶۸۱ ایاصوفیا، ۹۵، پ، س ۱۵). داسه به این معنی در فرهنگ‌های لغت و پیکره فرهنگیار هست، اما صورت داسو در جایی مشاهده نشد.

دَاوْگَر<sup>۳</sup> [در متن چنین است؛ در حاشیه با راده افزوده: وَالْأَدْکُر] (الرهاص [به معنی سازنده دیوار]: ۵۲، س ۴). املاي دَاوُ (العرق: ۵۲، س ۵) در سطر بعدی همین نسخه آمده و زیر سطر، لغت چینه افزوده شده‌است.

۱. در نسخه با کاف است.

۲. در نسخه با کاف است.

۳. در نسخه با کاف است.

داو به معنی «چینه» در لغت‌نامه دهخدا، به نقل از فرهنگ‌های دیگر آمده است. در قرآن قدس (ج ۲، ص ۳۰۰) و مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۲۱۹)، «داوراز» آمده است. همچنین در کتاب اخیر، دیوارگر نیز به کار رفته است (همان، ص ۱۴۰)، اما صورت حاضر در نسخه ما، که ترکیب آن روشن است، ظاهراً در جای دیگری به کار نرفته است. در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا، «لادنه» و در دیگر نسخه‌ها، «والاذکر» است.

**شازدانه** (الشّهانئ: ۱۴۴، ص ۷). شازدانه در پیکره فرهنگ‌یاری و نیز فرهنگ‌های بررسی شده به نظر نرسید. در ده نسخه السّامی فی الاسامی «کنودان/کنودانه» است و تنها در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا (۱۵۳، ص ۲) «شاهدانه» است.

**شماروغ** (الکّمأة [به معنی نوعی رستی]: ۱۴۶، ص ۷) در ده نسخه دیگر السّامی فی الاسامی، پیکره فرهنگ‌یاری و دیگر منابع بررسی شده، این واژه به صورت سماروغ است، هرچند ابدال سین و شین به یکدیگر غریب نیست. در مهذب الاسماء به شکل شمالو است (زنجی سجزی، ص ۲۸۲). محمدی خمک ذیل لغت شملو - به معنی ریشه‌ای قارچی و غده‌ای شکل - با اشاره به شمالو در مهذب الاسماء، که صورت دیگر شماروغ و سماروغ است، احتمال داده است که شملوی رایج در سیستان به جهت شکل آن در واقع همان شمالو است (محمدی خمک ۲، ص ۲۶۶).

**شومیز**، در: شومیز کرده (المکروبة [به معنی زمین شیار کرده و آماده کشاورزی]: ۱۴۲، ص ۹) || زمینهای ناشومیز کرده (الاصلاب: ۱۴۲، ص ۱۰). این لغت در متون و فرهنگ‌های کهن به شکل شومیز به کار رفته است (نک: صادقی، ص ۲۸؛ نظری، ص ۶۶۵؛ کاتب الارجانی، ج ۵، ص ۱۳۹ و...) در لغت‌نامه دهخدا نیز به شکل شومیز است و صورت‌های دیگر آن به نقل از سایر فرهنگ‌ها شومیزه، شمیز، شومیر هستند.

[۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا: شذیاب کرده - زمینهای سخت خراب (۱۵۱، ص ۱۲-۱۳)؛ ۱۷۷۰ مرادماً: شنج کرده - زمینهای خرایک (۱۴۷، ص ۸-۹)؛ ۵۷۶ سنا: شومج کرده - زمینهای خرایک (توضیح: سخت/ یعنی آنک از سختی نکارند (۱۷۲، ص ۹-۱۰)؛ عکسی: بشنج کرده - زمینهای خرایک (ص ۴۹۶، ص ۴-۵)؛ ۳۱۳ طرخان والده سلطان: شونج کرده - زمینهای خرایک (۱۶۶، ص ۷-۸)؛ ۲۰۱۵ جارالله: شونج کرده - زمینهای خرایک (۱۳۰، ص ۱۴-۱۵)؛ ۴۶۸۰ ایاصوفیا: شنج بکرده - زمینهای خرایک (۱۳۸، ص ۴-۵)؛ ۱۵۴۴ فاضل احمد پاشا: شیار کرده - زمینهای خرایک (۱۸۰، ص ۱۰-۱۱)؛ ۲۰۱۴ جارالله: شنج کرده - زمینهای خرایک (۱۱۲، ص ۲-۳)؛ ۴۶۸۱ ایاصوفیا: شومج کرده - زمینهای خرایک (۹۵، ص ۶).]

گَزْرُو (الْجَزْوُ: ۱۴۵ پ، ۸ س) صورت گزرو در فرهنگ‌های لغت ثبت نشده است. گزرو تنها در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمدپاشا (گَزْو، ۱۵۴ پ، ۹ س) و نیز مهذب الاسماء (زنجی سجزی، ص ۷۵) آمده است. البته در متن اخیر، «گزر» نیز نوشته شده (همان، ص ۷۸) و در تکملة الاصناف، «گزره» به کار رفته است (کرمنی، ص ۹۵). در نسخه‌های دیگر السامی فی الاسامی نیز به صورت کزره (گزره) است.

نیشیرم [زیر سطر: نشیرون‌گاه چون سایه‌گاه] (المَقْنَأُ و المَقْنَأَةُ [به معنی سایه]: ۱۵۰ ر، ۱۴ س). این لغت به این شکل در منابع بررسی شده نیامده است. در ده نسخه متن «نشرم» و «نسرُم» است. در مهذب الاسماء، نسیرم است (سجزی زنجی، ص ۳۱۱) و شاید درست آن، نسیرم باشد. در توضیحات مدخل نسیرم در ذیل فرهنگ‌های فارسی صورت /nišir(u)m/ از زبان وخی آمده است (رواقی و میرشمسی، ص ۳۴۱) که نزدیک به ضبط نسخه ماست.

وَرْتِک (السُّمَانِی و السَّلَوِی: ۱۰۴ ر، ۹ س). صورت‌های دیگری که از این واژه در متون آمده عبارت‌اند از: ورتیح، وراتیح، وردیح، ورتیح، ترویج، ورتیشک (قاسمی ۲، ص ۱۳۳). احتمال دارد که ورتک، ورتگ باشد. واژه به کار رفته در نسخه‌های دیگر السامی فی الاسامی «سمانه» است. تنها در نسخه ۱۵۴۳ فاضل احمد پاشا به صورت «کرک» است (۱۰۹ ر، ۱ س).

وَرْتِکَال (الخِلْفَةُ [به معنی گیاه یا میوه بوته‌ای]: ۱۴۴ ر، ۸ س). این لغت در ده نسخه السامی فی الاسامی و پیکره فرهنگیار به صورت «ورکار»، و حرکت حرف نخست در نسخه‌هایی که مشخص شده به فتح است. در تفسیر شنقشی (ص ۱۶۳)، ورکار است.

#### ۴. نتیجه

کهن‌ترین نسخه السامی فی الاسامی دارای واژه‌های متفاوت با سایر نسخه‌هاست؛ واژه‌هایی که یا در هیچ جای دیگری به کار نرفته‌اند یا تنها در متون سیستانی یا منابع مرتبط با سیستان نشانی از آن‌ها به دست می‌آید. حتی برخی واژه‌ها به همان صورت کهن یا با اندکی تغییر در منابع سیستانی معاصر یافت می‌شوند. البته در چند مورد (نک: مدخل‌های شپُژک، کواک و لُونُج) کاتب از معادل‌های رایج سیستانی بهره نبرده است. فراوانی لغاتی که به سیستانی بودن آن‌ها اطمینان داریم، جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که کاتب نسخه از اهالی سیستان بوده است. به جز واژه‌هایی که بنابر گزارش ابوریحان

بیرونی، سیستانی بودن آن‌ها تأیید می‌شود، بیشتر واژه‌ها تنها در مهذب الاسماء شاهد یا شواهدی دارند. همچنین یک یا دو واژه در منابعی نظیر قرآن قدس، تاریخ سیستان و المصادر بستی به‌کار رفته‌اند. از میان لغات بررسی شده، لغت «تابال/تاپال» علاوه بر متون سیستانی، در ترجمه مقامات حریری و تفاسیر حدادی نیز به‌کار رفته‌اند. پیش‌تر دیدیم که رواقی اشتراکات لغوی این ترجمه با برخی متون دیگر را نشان داده و نتیجه گرفته‌است که این واژه‌ها در حوزه خراسان و سیستان کاربرد داشته‌اند. از سوی دیگر حدادی، مؤلف تفسیری بر عثری از قرآن مجید و معانی کتاب الله تعالی و تفسیره المنیر در غزنه بوده، و علاوه بر لغت «تاپال» که در کتب او آمده‌است، لغت «پلال» هم امروز در افغانستان و به‌طور خاص در غزنه رواج دارد. لغت «چنگاش» هم آن‌گونه که از برجیان نقل شد لفظ پشتو است، یعنی در هر حال در منطقه افغانستان رایج است. همچنین می‌دانیم که برخی لغات و اصطلاحات رایج سیستانی در متون متعلق به غزنه نیز به‌کار رفته‌اند و طبق پیشینه پژوهش مقاله حاضر تحقیقاتی مستقل در این حوزه انجام شده‌است، که البته ضروری است در آینده پژوهش‌های بیشتری در این باره انجام گیرد. نیز واژه‌هایی از زبان‌های دیگر مانند عربی، هندی، ترکی و زبان‌ها و گویش‌های افغانستان در این گویش راه یافته‌اند، ولی غالباً تغییر کرده و با دستگاه آوایی آن همگون شده‌اند (برجسته دلفروز، ص ۲).

## منابع

- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد (۱)، کتاب الصیدنة فی الطب، تصحیح عباس زریاب، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۰.
- \_\_\_\_\_ (۲)، آثار الباقية عن قرن الخالية، به‌کوشش پرویز ادکائی، میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۰.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱)، لغت فرس، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، چاپخانه مجلس، تهران ۱۳۱۹.
- \_\_\_\_\_ (۲)، لغت فرس، تصحیح فتح‌الله مجتبیی و علی‌اشرف صادقی، خوارزمی، تهران ۱۳۶۵.
- افشار سیستانی، ایرج، واژه‌نامه سیستانی، بنیاد نیشابور، تهران ۱۳۶۵.
- افغانی نویس، عبدالله، لغات عامیانه فارسی افغانستان، مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، چاپ دوم (افست)، ۱۳۶۹.
- امان، محمد، «اصطلاحات زبان گفتاری شهر غزنی»، فرهنگ مردم، سال ۴، ش ۲۲، ۱۳۶۱، ص ۱۴۷-۱۶۸.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین، فرهنگ جهانگیری، تصحیح رحیم عفیفی، انتشارات دانشگاه مشهد، مشهد ۱۳۵۱.
- انوشه حسن و غلامرضا خدابنده‌لو، فارسی ناشنیده: فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی‌شده کاربردی در افغانستان، نشر قطره و مؤسسه فرهنگی اکو، تهران ۱۳۹۱.

- بایوفسکی، اس. ای.، فهرست توصیفی نسخه‌های خطی و تاجیکی انستیتو دست‌نویس‌های شرقی فرهنگستان علوم روسیه، سن پترزبورگ، جلد پنجم (فرهنگ‌های دوزبانه) (مسکو، ۱۹۶۸)، ترجمه مهدی نصیری و مژده دهقان خلیلی، زیر نظر رایزنی فرهنگی ایران در روسیه، با نظارت محسن حیدرینیا، علی صدرایی خویی، حسین متقی، کتابخانه بزرگ حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، قم، ۱۳۹۲.
- برجسته دلفروز، بهروز، «واژه‌نامه ریشه‌شناسانه و تطبیقی گویش سیستانی»، به راهنمایی محمودرضا دستغیب بهشتی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز، بهمن ۱۳۷۲.
- برجیان، حبیب، «سرگذشت افغانستان به روایت پرچم»، نامه پارسی، سال ۷، ش ۲۵، تابستان ۱۳۸۱، ص ۳۳-۵۶.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، تصحیح محمد معین، امیرکبیر، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۷.
- بستکی، علی اکبر، فرهنگ بستکی، هفته، ۱۳۵۹.
- پروین گنابادی، محمد، «السامی فی الاسامی»، یغما، سال ۲۳، ش ۲۶۳، مرداد ۱۳۴۹، ص ۳۱۱-۳۱۴.
- پیکره‌فرهنگیار، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه فرهنگ‌نویسی به نشانی <http://fn.apll.ir>
- تاج‌الاسامی، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح علی اوسط ابراهیمی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۷.
- تاریخ سیستان، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح ملک‌الشعرای بهار، مؤسسه خاور، طهران ۱۳۱۴.
- ترجمه سورة مائده، از مؤلفی ناشناخته، (ضمیمه ۱ آینه میراث)، تصحیح علی رواقی، میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۳.
- ترجمه فارسی الایمان؛ شرح السامی فی الاسامی میدانی، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح علی اشرف صادقی، ضمیمه نامه فرهنگستان، سال ۱۰، ش ۱۰، تیر ۱۳۷۹، ص ۳-۲۷.
- ترجمه فارسی النهایة فی المجرّد الفقه و الفتاوی، از مترجمی ناشناخته، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۲.
- ترجمه مقامات حریری، از مترجمی ناشناخته، تصحیح علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، تهران ۱۳۶۵.
- تفسیر شتقی، گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح محمدجعفر یاحقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۵.
- تفسیر قرآن پاک، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح مجتبی مینوی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸.
- تفلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم بن محمد، قانون ادب، تصحیح غلامرضا طاهر، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱.
- جرجانی، سید اسماعیل، ذخیره خوارزمشاهی، به‌کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۲۵۳۵.
- جهان‌نیده، عبدالغفور، فرهنگ بلوچی - فارسی، معین، تهران ۱۳۹۶.
- حاسب طبری، محمد بن ایوب (منسوب به...)، تحفة الغرائب، به‌کوشش جلال متینی، معین، تهران ۱۳۷۱.
- حدادی، احمد بن محمد بن حمدان بن محمد (۱)، تفسیری بر عشری از قرآن مجید، تصحیح جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.
- \_\_\_\_\_ (۲)، معانی کتاب الله تعالی و تفسیره المنیر، چاپ عکسی نسخه خطی شماره ۲۰۹ بخش خزینه امانت کتابخانه کاخ‌موزه توپقاپی (استانبول)، کتابت و تذهیب عثمان بن حسین و زاق غزنوی، با مقدمه محمد

- عمادی حائری، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و کاخ موزه توپقاپی (استانبول)، تهران ۱۳۹۰.
- حسن دوست، محمد (۱)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۳.
- \_\_\_\_\_ (۲)، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۹.
- دیرسیاقی، محمد، فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الاسامی، اصل از ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم میدانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۴.
- دیرسیاقی، محمد و همکاران، لغت‌نامه فارسی، جزوه ۲۶، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران ۱۳۸۷.
- درباتی، مصطفی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران، ۴۵ جلد، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران ۱۳۹۰-۱۳۹۴.
- دهار، قاضی خان بدر محمد، دستور الاخوان، تصحیح سعید نجفی اسداللهی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.
- دهخدا، علی اکبر و همکاران، لغت‌نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، تهران ۱۳۷۷.
- دیباچ‌الاسماء، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح علی اصغر اسکندری، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۹۷.
- رواقی، علی و مریم میرشمسی، ذیل فرهنگ‌های فارسی، هرمس، تهران ۱۳۸۱.
- زمخشری، محمود بن عمر، مقدمه الادب، تصحیح ای. جی. وترشتاین با مقدمه مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل، تهران ۱۳۸۶.
- زنجی سجزی، محمود بن عمر، مهذب الاسماء فی مرتب الحروف و الاشیاء، تصحیح محمدحسین مصطفوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
- ستوده، منوچهر، فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری، شه‌میرزادی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۲.
- سجادی، جعفر، «السامی فی الاسامی»، وحید، سال ۵، ش ۴۴، مرداد ۱۳۴۶، ص ۷۰۷-۷۰۸.
- سرلک، رضا، واژه‌نامه گویش بختیاری چهارلنگ، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۱.
- سروش سروشیان، جمشید، فرهنگ به‌دینان، به‌کوشش منوچهر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران: ۱۳۵۶ (۲۵۳۶).
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی، المنتخب من معجم السیوخ، تحقیق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، دار عالم الکتب، الرياض ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۶ م.
- سیستانی، محمد اعظم، مردم‌شناسی سیستان، گوتبرگ، چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات، گوتبرگ ۲۰۱۱.
- شهمردان بن ابی‌الخیر، زهت‌نامه علایی، تصحیح فرهنگ جهان‌پور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.
- صادقی، علی اشرف، «تحقیق در کتاب المصادر ابوبکر بُستی»، آینه میراث، دوره جدید، س ۱۰، ضمیمه ش ۲۳، ۱۳۹۱.
- عقبلی خراسانی، محمدحسین، مخزن الادویه، به‌کوشش محمد مقدم و مصطفی انصاری، شرکت افست، چاپ‌خانه بیست‌و پنج شهریور، تهران ۱۹۷۶.

- عمرانی، غلامرضا، «توصیف واجی گویش سیستان (حوزه مرکزی شهر زابل ۲)»، مجله زبان‌شناسی، سال ۱۴، ش ۲۷ و ۲۸، ۱۳۷۸، ص ۱۰۶-۱۴۱.
- قاسمی، مسعود (۱)، «فهرست الفبائی لغات و ترکیبات فارسی السامی فی الاسامی»، مجله زبان‌شناسی، سال ۴، شماره ۷ و ۸، ۱۳۶۶، ص ۱۵۸-۱۴۱.
- \_\_\_\_\_ (۲)، «برگردانی کهن از قرآن»، معارفه سال ۷، ش ۲۰، مرداد-آبان ۱۳۶۹، ص ۱۲۰-۱۳۷.
- قرآن قدس، از مؤلفی ناشناخته، تصحیح علی رواقی، مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، تهران ۱۳۶۴.
- قره بلوط، علی الرضا و أحمد طوران (۱)، معجم التاريخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم، دارالعقبة، قیصری ۱۴۲۲ ق/۲۰۰۱ م.
- \_\_\_\_\_ (۲)، معجم التاريخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم، دارالعقبة، قیصری بی‌تا.
- کاتب الارجانی، فرامرزین خدادادبن عبدالله، سمک عیار، ج ۵، تصحیح پرویز ناتل خانلری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۳.
- کاسانی، ابوبکر بن علی بن عثمان، ترجمه صیدنه، تصحیح منوچهر ستوده و ایرج افشار، شرکت افست، تهران ۱۳۵۸.
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب، کتاب البلغة، تصحیح مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۲۵۳۵.
- کرمینی، علی بن محمد بن سعید، تکملة الاصناف، تصحیح علی رواقی با همکاری سیده زلیخا عظیمی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۸۵.
- لغت محلی شوشتی، از مؤلفی ناشناخته در سده سیزدهم هجری، تصحیح مهدی کدخدای طراح، بنیاد موقوفات دکتر افشار با همکاری نشر سخن، تهران ۱۴۰۰.
- محمدی خمک، جواد (۱)، «گویش سیستانی در قرآن قدس»، آینده، سال ۱۸، ش ۱-۶، فروردین-شهریور ۱۳۷۱، ص ۳۴-۴۲.
- \_\_\_\_\_ (۲)، واژه‌نامه سکزی (فرهنگ لغات سیستانی)، سروش، تهران ۱۳۷۹.
- مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد، شرح التعرف لمذهب التصوف، نور المریدین و فضیحة المدعین، تصحیح محمد روشن، اساطیر، تهران ۱۳۶۳.
- مصادر اللغة، تصحیح عزیزالله جوینی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.
- مقتدری، محمدتقی، «ضرب‌المثل‌های فارسی در افغانستان»، فرهنگ ایران زمین، جلد ۷، چاپخانه دانشگاه، طهران ۱۳۳۸.
- مکنزی، دن، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۷۳.
- ملک‌زاده، محمدجعفر، فرهنگ زرقان (واژه‌نامه لهجه فارسی مردم زرقان فارس)، نشر آثار (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، تهران ۱۳۸۰.
- ملکشاه سیستانی، حسین بن ملک‌غیاث‌الدین محمد بن شاه‌محمود، احیاء الملوك، تصحیح منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴.
- منزوی، علینقی، فرهنگ‌نامه‌های عربی به فارسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۷.
- موفق‌الدین هروی، ابومنصور علی، الابنیه عن حقایق الادویه یا روضة الانس و منفعة النفس، به‌کوشش حسین محبوبی اردکانی و احمد بهمنیار، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۶.

میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد و همکاران، السامی فی الاسامی و سرّ الادب و فروق اللغات و شرح لقصیده کعب بن زهیر، به اهتمام علی اصغر بن عبدالجبار الاصفهانی، کارخانه الهقه‌قلی خان، طهران ۱۲۷۳ق.

میدانی (۱)، ابوالفتح احمد بن محمد، السامی فی الاسامی (چاپ عکسی نسخه ابراهیم پاشا، مورخ ۶۰۱ ق)، با مقدمه دکتر سیدجعفر شهیدی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵.

میدانی (۲)، ابوسعید سعید بن احمد، الاسمی فی الاسماء، تصحیح دکتر جعفرعلی امیدی نجف‌آبادی، انتشارات اسوه، تهران ۱۳۷۷.

نطنزی، بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم، دستور اللّغه، کتاب الخلاص، تصحیح سیدعلی اردلان جوان، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۸۴.

نقیسی، علی‌اکبر (ناظم الاطباء)، فرهنگ نقیسی، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۴۳.

نوروزی، حامد، «بحثی درباره گویش‌شناسی متون فارسی - عبری دوره نخست: وجود لغات شرقی در برخی متون جنوب غربی»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۱۰، ش ۴۱، پاییز ۱۳۹۲، ص ۹۹-۱۳۲.

ورزنامه، از مترجمی ناشناخته، تألیف فسطیوس بن اسکوراسیکه، تصحیح حسن عاطفی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۸.

یاحقی، محمدجعفر و همکاران، فرهنگنامه قرآنی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۷.

یاقوت الحموی، معجم الادباء، تحقیق احسان عباس، دارالغرب الاسلامی، بیروت ۱۹۹۳م.

Ахмад Ҳочизодаи Мадрушкати, *ЛУҒАТИ АБУЛҒАЗЛИ МАЙҒДОНИ «АС-СОМИ ФИ-Л-АСОМИЙ*, Академияи илмҳои Ҷумҳурии Тоҷикистон ИНСТИТУТИ Фалсафа, сиёсатшиносӣ ва ҳуқуқ Маркази синошиносӣ, Душанбе 2020.

### نسخه‌های خطی السامی فی الاسامی

نسخه Ms. or. B 523، محفوظ در موزه آسیایی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی (سابق)، مورخ ۵۳۷ ه.ق.، کاتب: محمد بن ابی‌الفرج بن آدم المتفقه الدّاورى.

نسخه ۱۵۴۳، محفوظ در کتابخانه فاضل احمد پاشا، مورخ ۵۴۵ ه.ق. ..

نسخه ۱۷۷۰، محفوظ در کتابخانه مراد ملا، مورخ ۵۴۹ ه.ق.، کاتب: حسن بن محمد بن عمر الولوالجی.

نسخه ۵۷۶، محفوظ در کتابخانه مجلس سنا، مورخ ۵۹۱ ه.ق.، کاتب: عبدالجلیل یعقوب بن یوسف.

چاپ عکسی (نسخه ۱۱۱۹). محفوظ در کتابخانه ابراهیم پاشا، مورخ ۶۰۱ ه.ق. ← میدانی (۱)، ابوالفتح احمد بن محمد (۱۳۴۵).

نسخه ۳۱۳، محفوظ در کتابخانه ۳۱۳ طرخان والده سلطان، مورخ ۶۲۵ ه.ق.، کاتب: احمد بن محمد بن بکتاش الهمدانی.

نسخه ۲۰۱۵، محفوظ در کتابخانه جارالله، مورخ ۶۲۷ ه.ق.، کاتب: ابی عبدالله الحسین بن محمد بن الحسین المقرئ.

نسخه ۴۶۸۰، محفوظ در کتابخانه ایاصوفیا، مورخ ۶۳۸ هـ.ق.، کاتب: عبدالجامع بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالرحمن الخویی.

نسخه ۱۵۴۴، محفوظ در کتابخانه فاضل احمد پاشا، مورخ ۶۴۸ هـ.ق.، کاتب: زکریا بن الحسین القیرشهری.

نسخه ۲۰۱۴، محفوظ در کتابخانه جلاله، مورخ ۶۷۵ یا ۶۹۵ هـ.ق.، کاتب: اغلبک بن عبدالله.

نسخه ۴۶۸۱، محفوظ در کتابخانه ایاصوفیا، بی تاریخ، کاتب: عبدالعزیز بن مشید الخبری.

ارسال: ۱۴۰۲/۰۹/۱۲

پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۰۴

10.22034/nf.2024.196546

## معرفی دست‌نوشته‌ای کهن به لری از قرن یازدهم هجری قمری

مریم رشنو\* (دانشجوی دکتری رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران)

چکیده: بررسی تاریخی زبان‌ها و گویش‌ها نیازمند جمع‌آوری شواهد کافی و طبقه‌بندی و ارائه آنهاست؛ امری که هر نوع تحلیل و نتیجه‌گیری علمی و تاریخی به طور طبیعی مسبوق به آن است. اما در میان زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، لری از جمله نمونه‌هایی است که منابع کهن اندکی از آن برجای مانده و برای شناسایی آن از نظر تاریخی، شواهد مکتوب چندانی در اختیار نداریم. از این‌رو تلاش برای یافتن منابع مکتوب و مورد اعتماد از لری، به درک تاریخی دقیق‌تر و ارائه تصویری کامل‌تر از سیر تکامل آن یاری خواهند رساند. بر این اساس، نوشتار حاضر بر آن است تا با معرفی یکی از قدیمی‌ترین و احتمالاً قدیمی‌ترین سند مکتوب شناسایی شده به لری که در جلد ۱۴ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه و موزه ملی ملک با عنوان «کتابت لری که از جانب محمد زمان خان به احمدخان بختیاری نوشته‌اند» ثبت شده است، نوری تازه بر سیر تاریخی آن بتابد. در مقاله حاضر به برخی ویژگی‌های دستوری و واژه‌های به‌کار رفته در متن در کنار ویژگی‌های خطی، املائی و آوایی پرداخته شده است. همچنین در خصوص برخی کلمات و ریشه‌شناسی آنها توضیحاتی ارائه شده است. شرح و توضیح سایر واژه‌ها به‌ویژه افعال و همچنین تصاویر و تعابیر شاعرانه آن نیازمند مقاله‌ای مستقل است که برای جلوگیری از طولانی شدن متن جداگانه منتشر خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: زبان‌های ایرانی، زبان‌های ایرانی جنوب غربی، لری، لری بختیاری، نسخه خطی

## ۱. مقدمه

مهم‌ترین عامل در بررسی سیر تطور یک زبان یا گویش، شناسایی منابع متقن و قابل اعتمادی است که با تکیه بر آنها بتوان چگونگی تکامل واژگان، دستور و معنا را به‌درستی نشان داد. مطالعه چنین اسنادی پژوهشگر را در کشف تصویری تاریخی از سیر زبان یاری می‌رساند و امکان ثبت تغییرات آوایی، دگرذیسی‌های دستوری و چرخش‌های معنایی را در چارچوب زبان و گویش موضوع پژوهش فراهم می‌سازد. از این‌رو در نبود چنین منابعی، دستیابی به تصویری تاریخی از روند تحول یک زبان یا گویش، اگر نه ناممکن، دست‌کم با دشواری بسیاری همراه خواهد بود. در میان زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، آن دسته، که متون و اسناد مکتوب از آنها برجای مانده، مورد بررسی بیشتر قرار گرفته‌اند. حال آنکه مطالعه و ارائه سیر تاریخی تحول برخی دیگر همچون لری، در نبود حجم قابل اعتنای اسناد مکتوب، دشوار است. در جلد ۱۴ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه و موزه ملی ملک، به فهرست‌نگاری سید محمدحسین حکیم، متنی با عنوان «کتابت لری که از جانب محمد زمان خان باحمد خان بختیاری نوشته‌اند» و شماره راهنمای ۹۳/۶۶۷۹ ثبت شده است (حکیم، ص ۴۰۹). از نویسندگان و تاریخ‌نگاران آگاهی دقیقی در دست نیست، اما براساس اطلاعات نسخه‌شناختی، متن را مربوط به قرن ۱۱ قمری دانسته‌اند. نوع کاغذ نخودی آهار مهره، و نوع و تزیینات جلد آن روغنی دورو، بیرون نقوش گل و بوته در زمینه قرمز و حاشیه طلایی، درون مشکی ساده با زمینه مرغش بوده و با خط خوش شکسته‌نستعلیق تحریر شده است. این سند یکی از قدیمی‌ترین و بلندترین سندی به‌شمار می‌رود که از لری باقی مانده است. متن نامه، تا آنجا که نگارنده موفق به خواندن آن شده، گله و شکایت از کم‌محللی احمدخان بختیاری است و نویسنده در تلاش است با آوردن امثال و ایبات مرتبط، از بی‌وفایی احمدخان شکایت و دل او را نرم کند؛ اگر چه لحن نامه در برخی بخش‌ها تغییر می‌کند و حالت سرزنش و عتاب می‌گیرد.

حدس نگارنده آن است که محمد زمان خان مورد اشاره در این متن، همان محمد زمان خانی است که بیگلربیگی فارس، کهگیلویه و خوزستان بوده و به تصریح مؤلف ریاض الفردوس خانی از ۱۰۷۴ هجری قمری حدود ۴ تا ۵ سال والی این مناطق بوده است (میرک، ص ۴۳۷-۴۳۸). از سوی دیگر در کتاب تاریخ کرد و کردستان به شخصی به نام احمدخان بختیاری اشاره شده که در ۱۰۴۲ هجری قمری بنا به فرمان شاه صفی صفوی به حکومت چهارمحل منصوب شده است (صفی‌زاده، ص ۶۹۶). به گزارش میرک، همو بوده که بنا به دستور دولت صفوی در ۱۰۷۴ قمری نیروهای خود را نزد نواب عالی حاضر کرده است (میرک، ص ۴۴۱).

در مقاله پیش رو تلاش بر معرفی متن و ارائه خوانشی از آن به همراه برگردان فارسی است. همچنین به برخی ویژگی‌های دستوری و واژه‌های به‌کار رفته در متن در کنار ویژگی‌های خطی، املائی و آوایی اشاره شده است. در خصوص بعضی کلمات و ریشه‌شناسی آنها نیز توضیحاتی مختصر ارائه شده است. شرح و توضیح سایر واژه‌ها به‌ویژه افعال و همچنین تصاویر و تعابیر شاعرانه آن نیازمند مقاله‌ای مستقل است که برای جلوگیری از طولانی شدن متن به صورت جداگانه منتشر خواهد شد. کلماتی که خوانش یا معنی آنها مورد تردید است با (؟) و واژه‌ها و ترکیباتی که نگارنده موفق به خواندن آنها نشده است با سه نقطه (...) نشان داده شده‌اند.

## ۲. پیشینه پژوهش

استاد علی اشرف صادقی<sup>۱</sup> (نک: صادقی، ۲، ۹-۱۵) پیش از این در مقاله‌ای با عنوان «متن کوتاهی به گویش لری از قرن یازدهم هجری» که در مجله زبانشناسی منتشر شده است، به بررسی متن دیگری پرداخته‌اند که ظاهراً انشایی به تقلید از یک نامه بوده و در زیر برخی از سطرهای آن ترجمه فارسی بعضی لغات آمده است. از نگاه صادقی، این متن به قرن یازدهم هجری و پیش از آن تعلق دارد و احتمالاً به لری بختیاری نوشته شده است. چنان‌که اشاره شد، متن مورد بررسی در مقاله حاضر نیز بنابر اطلاعات نسخه‌شناختی متعلق به قرن یازدهم هجری قمری است و در آن شباهت‌هایی از نظر لغوی با متن مذکور دیده می‌شود که به‌کارگیری کلماتی مانند «کاید»، «ارده و دوشا»، نوشته شدن «گ» به صورت «ک» و استفاده از صورت‌های فعلی «پهرست» و «کهرست» از آن جمله‌اند.

## ۳. ویژگی‌های متن

پیش از بررسی متن توجه به این نکته سودمند است که در نوشته‌های باقیمانده از زبان‌ها و گویش‌های بدون سابقه تثبیت‌شده مکتوب، همواره ابهام در انتخاب نشانه‌های نوشتاری به چشم می‌خورد که در نبود شواهد زمینه‌ای به‌طور کامل قابل رفع نیست. از این‌رو در صدی از احتمال خطا در خوانش نوشته‌های چنین زبان‌ها و گویش‌هایی گریز ناپذیر است و این مسئله در بررسی کتابت حاضر نیز به

۱. با سپاس ویژه از استاد ارجمند، آقای دکتر علی اشرف صادقی، که در مسیر نوشتن این مقاله نکات ارزشمندی را متذکر شدند و همچنین آقای ظهراب مددی، پژوهشگر و مولف محترم واژه‌نامه زبان بختیاری، که در خواندن و معنی برخی عبارات مرا یاری کردند.

طور طبیعی صادق است. از این رو، با توجه به آنکه منابع مشابه از لری بختیاری برای دوره تاریخی نگارش این نامه یعنی حوالی قرن ۱۱ قمری در دست نیست، متن تا حد امکان براساس تلفظ کنونی واژه‌ها در لری بختیاری آوانویسی شده است.

#### ۴. برخی ویژگی‌های دستوری، اصطلاحات و واژه‌ها

۱. لری بودن (احتمالاً لری بختیاری) این نوشته از برخی واژه‌ها و ساخت‌ها و همچنین اشاره به برخی مکان‌ها آشکار می‌شود که از میان آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
  - ساخت‌های فعلی مانند *eravi* و *egofti*، *eneveštom*، *exāstom* به ترتیب به معنی «می‌خواستم»، «می‌نوشتم»، «می‌گفتی» و «می‌روی» که «e» از ادات استمرار به‌شمار می‌رود و در برخی گویش‌های لری مانند لری بختیاری برای ساخت فعل استمراری پیش از مضارع اخباری و ماضی ساده می‌آید (طاهری، ص ۱۶۳، ۱۶۹).
  - استفاده از افعال ماضی ناگذر مانند *پهرست*<sup>۱</sup> و *کهرست* «شکست»<sup>۲</sup> که به پسوند «پرست» ختم شده‌اند.
  - اشاره به واژه‌ها و ترکیباتی مانند خورزمار *(xorzemâr)*<sup>۳</sup>، دشکه *(da(e)ška)*<sup>۴</sup>، چواسه *(čawāše)*<sup>۵</sup>، ویر *(vir)*<sup>۶</sup>.

---

۱. پریدن، گلاویز شدن، حمله‌ور شدن (مددی، ص ۹۹).

۲. در مقاله «متن کوتاهی به گویش لری از قرن یازدهم هجری»، کهرست در زیر کلمه به «شکست» معنی شده است (صادقی، ص ۱۰)؛ اما با توجه به نوشته شدن «گ» به صورت «ک» در این متن، احتمالاً این واژه *کهرست* است به معنی «گرفته شد».

۳. خورزمار *(xorzemâr)*: واژه به واژه به معنی خواهر از مادر. در بختیاری به پسرخاله و دخترخاله گفته می‌شود، همچنین به معنی هم‌ولایتی. افزون بر این، در لری بختیاری برای خطاب قرار دادن محترمانه کسی هم به‌کار می‌رود. به‌علاوه، زمانی که دو نفر احساس نزدیکی زیاد کنند، یکدیگر را خورزمار خطاب می‌کنند.

۴. دشکه *(da(e)ška)*: نخ؛ دشک (با تلفظ‌های *دَشک*، *دُشک* و *دِشک*) را «رشته تابیده را گویند که بر سوزن کشند و ریسمان خام را هم گفته‌اند» (نک: برهان قاطع). در پانوشت ذیل این واژه نیز به نقل از مکی‌نژاد به *deshkā* اشاره شده که در اراک (سلطان‌آباد) به نخ خیاطی (نخ قرقره) اطلاق می‌شده است (همان‌جا). دشکه/دشگه در بختیاری به معنی نخ کوک و هم نخ به‌کار می‌رود (مددی، ص ۱۹۳؛ سرلک، ص ۱۳۳). در خوانساری و گزی به ترتیب *duškī* و *dušgī* به رشته‌ای گفته می‌شود که همچون گلوله بر دوک می‌پیچند. *dāškā* در گویش قبلی هم به معنی «نخ و رشته» به‌کار می‌رود (حسن دوست، ج ۲، ص ۲۳۶۲). همچنین به گفته حسن دوست ممکن است با *دُجک*، *دُژک* و نیز *duška* در گیلانی به معنی «گره» نیز مرتبط باشد (همان، ج ۲، ص ۲۲۵۷).

۵. چواسه *(čawāše)*: وارونه، برعکس (مددی، ص ۱۶۲)، در بختیاری چهارلنگ *čawāše* (سرلک، ص ۱۱۳)، در لری خرم‌آبادی *čūārša*.

۶. ویر *(vir)*: خاطر، یاد، فکر، حواس (مددی، ص ۴۱۰؛ سرلک، ص ۲۷۸). قس پهلوی: *wīr* «یاد، ذهن» (مکتزی، ص ۱۵۹).

- اشاره به مکان‌هایی مانند که کیلو (=که گیلویه)، پادنا<sup>۱</sup> و همچنین علیخورشید<sup>۲</sup>.
- اشاره به امامزاده‌هایی که در استان کهگیلویه و بویراحمد فعلی قرار دارند، مانند امامزاده گُرکور و امامزاده شهسوار غیب.
- اشاره به پوشش گیاهی مناطق غرب و جنوب غربی ایران و گیاهانی مانند لپو<sup>۳</sup>، موسیر، چویل<sup>۴</sup> که عمدتاً در این نواحی شناخته و نام‌گذاری شده‌اند.
۲. استفاده از پسوند اسم مصدرساز «(=شت)» به جای «(=شن)» که در گویش‌های لری جنوبی دیده می‌شود (برای نمونه‌هایی از کاربرد این پسوند بنگرید به طاهری، ص ۱۹۰؛ مقیمی، ص ۱۰۶). تنها مثال از این مورد در متن حاضر «(سرزشت)» است که به جای «(سرزنش)» آمده‌است.
۳. اشاره به بعضی ابیات و ضرب‌المثل‌ها در جای‌جای متن از جمله ویژگی‌های جالب آن به حساب می‌آید، مانند:
- ایلاغ ار چه بهشته / پی هم‌رهی دوستان سرزشته
- ار بجوجخ ایروی وایاران همدم / به که در کنج جنت تنها بحوری غم
- دوستانه یاد کردن عار نی / تکه کاخذ و صد دینار نی
- چه خوش وهتی که بعد از انتظاری / بامیدی رسه امیدواری. از آن خوش‌تر از این بهتر همینه/ که ناکه در رسه یاری و یاری
۴. به‌کارگیری ترکیبات اِتباعی مانند «کار و کر».

---

۱. منطقه‌ای کوهستانی و سرسبز که در شهرستان سمیرم در جنوب اصفهان واقع شده‌است و مردم آن عموماً ترک قشقایی و لری بویراحمدی هستند.

۲. مطابق ریاض الفردوس خانی، منطقه «علی خورشید» در کنار میداود، دیشمک، ابرهیم خمره، ابوالفارس بالا بلند، ابوالفارس دامن بند، کیت و ماغر، ابوالعباس، سروستان، اشکوهی، بلتولی، کور کیر، سادات کوشکک، مشایخ ساووش و میلاس یکی از بخش‌های جوانکی بوده‌است (میرک، ص ۴۲). همچنین در تاریخ بختیاری به آل خورشیدی به عنوان تیره‌ای از جانکی گرمسیر چهار لنگ بختیاری اشاره شده‌است (بختیاری، ص ۵۳۵).

۳. لپو (lippo)، گیاهی است شبیه به تره که بیشتر در مناطق کوهستانی و سردسیر مانند حوالی کوه دنا می‌روید و گاهی با پر موسیر اشتباه گرفته می‌شود.

۴. چویل (čavil): گیاهی خوشبو که در فارسی با نام شوید کوهی شناخته می‌شود. چویل در مناطق لرشین معمولاً همراه با ماست یا دوغ خورده می‌شود.

۵. استفاده از کلمات مترادف با ترکیب عطفی مانند «سهتی و سفارشی»، «مهم و کار و دروایست»، «پت<sup>۱</sup> و پشم».

۶. شکسته‌نویسی فعل‌ها نیز از دیگر ویژگی‌های جالب این متن محسوب می‌شود.

### ۵. برخی ویژگی‌های خطی و املائی متن

۱. نقطه‌حروفی مانند «ب»، «پ» و «ف» با نقطه‌های حرف‌های دارای دو نقطه مانند «ی» و «ت» یکپارچه و به صورت سه‌نقطه در کنار هم نوشته شده‌است، مانند پیک، پیام، رفته، تنها، تنبیه، انتظار (ظ نقطه ندارد).

۲. در برخی واژه‌ها «ی» به صورت «ی» نوشته شده که از میان آنها می‌توان به «نی»، «ایکفتی» و «دانی» اشاره کرد.

۳. نوشته شدن «گ» به صورت «ک» در جای‌جای متن دیده می‌شود، مانند ناکه، کرمسیر، کرما، بکه.

۴. نوشته شدن «پ» به جای «ب» در واژه‌هایی مانند «پی» به جای پیشوند «بی» و فعل «بود».

### ۶. برخی ویژگی‌های زبانی و آوایی متن

۱. متن در قالبی موزون نوشته شده و تأثیر فارسی روی برخی واژه‌ها و ساخت‌ها در این نامه مشهود است. از میان آنها می‌توان به استفاده از «این» (به جای صفت اشاره «ای»)، «می‌خواستم» (به جای ایخواستم)، «سوزن» (به جای سیزه و سیزن) اشاره کرد. این درآمیختگی فارسی و لری بختیاری که از چارچوب مشخصی پیروی نمی‌کند، اصلی‌ترین چالش پیش‌روی نگارنده بوده‌است چرا که در بسیاری موارد نمی‌توان معنی واژه نوشته‌شده را به درستی مشخص کرد.

۲. حرف «ق» در همه موارد به‌جز «اقبال» و «وهت/وهتی»، «ک» آمده‌است، مثل «حکیکه» به‌جای حقیقت؛ «کدم» به‌جای قدم؛ «کاصد» به‌جای قاصد؛ «کدیم» و «کدیمه» به‌جای قدیم و قدیمه؛

---

۱. پشم نرمی است که از بن موی بز می‌روید و از آن شال می‌بافند.

«حک» به جای حق؛ «شوک» به جای شوق و «کبله» به جای قبله. به تصریح استاد صادقی<sup>۱</sup> (ص ۱۶-۱۹)، تبدیل «ق» عربی به «ک» فارسی در گویش‌های فارسی، اصلی کلی بوده است. او به مثال‌هایی از این تبدیل در گویش‌های قومسی، رازی، جنوب فارس و سواحل خلیج فارس، بستکی، مینابی و چندین گویش دیگر اشاره کرده است. همچنین در «وهت/وهتی» («ق» به «ه») تبدیل شده مثل «وهتی» که به نظر می‌رسد ابتدا «وقتی» به «وختی» ابدال شده و سپس همانند مثال‌هایی که در شماره ۴ همین بخش آمده، خ به ح/ه تبدیل شده است. علاوه بر این، «غ» نیز در بعضی موارد به ک تبدیل شده مثل «دکدکه» به جای دغدغه، که ممکن است بدل از «گ» باشد، اما در برخی موارد نیز همچون «غیب» ابدالی دیده نمی‌شود.

۳. «ق» فارسی در لری بختیاری وجود ندارد و «اقبال» تنها واژه در این کتابت به‌شمار می‌رود که «ق» در آن دیده می‌شود و با همخوان سایشی ملازی واکدار /q/ به صورت «eybāl» آوانویسی شده است.

۴. نوشته شدن «خ» به صورت «ح» در واژه‌هایی مانند «بحوری»: بخوری و «حرما»: خرما از جمله دیگر خصوصیات این کتابت است که البته یکی از ویژگی‌های آوایی لری به‌شمار می‌رود. ذکر این نکته هم خالی از لطف نیست که تبدیل «خ» به «ه» نیز در لری دیده می‌شود که «هَوَر»: خیر، از آن جمله‌اند (مددی، ص ۴۲۴).

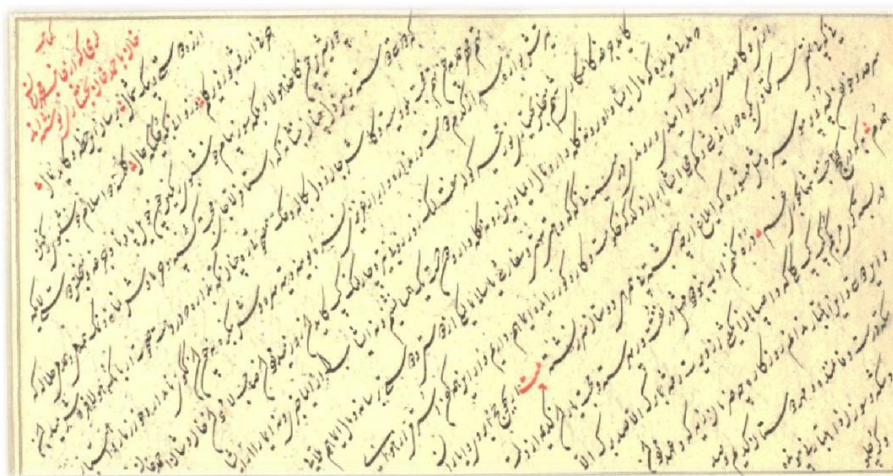
۵. تبدیل «ب» به «و» مانند «زوان» به جای زبان؛ «بواره» به جای بیاره و «سرکتاو» به جای سرکتاب، که در متن با w/ آوانویسی شده‌اند. در بختیاری b میان‌واکه‌ای و پس‌واکه‌ای معمولاً به واج‌گونه خود یعنی w تبدیل می‌شود (برای نمونه‌هایی از این تبدیل بنگرید به طاهری، ص ۴۵ و ۹۲). در واژه‌هایی مانند «صحوت» و «الوته» نیز «ب» پس از همخوان به «و» تبدیل شده که چون مشمول قاعده فوق نمی‌شود با v آوانویسی شده است.

۶. حرف «ع» گاهی به صورت «ا» آمده برای مثال سلامالیکی و گاهی به صورت «ی»، مثلاً «نیامت» به جای نعمت و گاهی به صورت «ه»، در «اهتبار» به جای اعتبار یا «طاله» به جای طالع. به گفته طاهری، /ʔ/ میانی در واژه‌های فارسی - عربی وارد شده به بختیاری به h تبدیل شده است (طاهری، ص ۵۵)، «اهتبار» از این قاعده پیروی می‌کند. او همچنین به تحول آوایی تاریخی واژه‌های

- nâl (نعل) و nânâ (نعناع) اشاره کرده‌است. به نظر می‌رسد در ترکیب سلام علیک نیز تحول مشابهی به ترتیب زیر دیده می‌شود: salâmâleik > salâmâleik > salâm?aleik (برای تفصیل بیشتر بنگرید به طاهری، ص ۵۶). این تحول اما در واژه‌های سعادت، تعالی و بعد دیده نمی‌شود.
۷. در واژه استافرلا (=استغفرالله) «غ» به صورت «ا» آمده و احتمالاً esta?ferella تلفظ می‌شده‌است.
۸. «ه/ه» در پایان برخی واژه‌ها یا به‌عنوان فعل ربطی «است» به‌کار رفته و یا نشانهٔ مفعولی است که به واژه متصل شده‌است و در حالت اول به صورت -e و در حالت دوم به شکل e چسبیده به کلمه، آوانویسی شده‌است.
۹. حرف عطف «و» پس از واژه‌های مختوم به واکه، wo و پس از همخوان o آوانویسی شده‌است.

## ۷. متن

### ۷.۱. برگهٔ ۱



از ره دوستی و پیک شمال / برسان این خطه و کاید مال

az rah e dusti ve peyk e šomâl \ berasân in xate ve kâyede mâl

برگردان فارسی: از راه دوستی به پیک شمال [بگو]: این دستخط را به کدخدای آبادی

برسان

حرفی ار رفته بوز ویر کلم / و زوانی بگه حکیکه حال. کلمسته دوا سلام خوشبوی

رنکین

harfi ar rafte bu ze vir e kalam\ve zowâni bego hakikat e hâl. kolmoste(?)  
dowâ salâm e xošbuy e rangin

برگردان فارسی: اگر حرفی از یاد قلم رفته باشد<sup>۱</sup>، حقیقت حال را با زبان بگو. ...دعا

(?) [و] سلام خوشبوی رنگین

چور شیرین چون کاخد هولوا و بلکه سوز پیام خوشبوی رنگین چون چویل پادنا و

جرغه<sup>۲</sup> و منجلس دوستی لایکه

čawr e širin čon kâxad e hulâ wo balgey e sowz payâm e xošbuy e rangin  
čon čavil e pâdenâ ve jarÿe wo manjles e dusti lâyek-e

برگردان فارسی: چرب شیرین مانند کاغذ زرد و برگه سبز، پیام خوشبوی رنگین چرا که

چویل پادنا لایق جرغه و منجلس (؟) دوستی است.

که دوستی دوسته و مین دل چنان بنشانه که استافرلآ جای محبت کُسپه<sup>۳</sup> و حرماوش

نمانه و نمک همدمی و همدمی حلاله که

ke dusti duste ve min e del čenân benšâne ke esta?forella<sup>۴</sup> jâÿ e mohabat  
kospe wo hormâ veš namâne wo namak e homdami ve homdami halâl-e ke

۱. کلم را می‌توان به صورت kolam نیز در نظر گرفت (kol به معنی کند و m- ضمیر متصل اول شخص مفرد) که در این صورت این جمله را می‌توان چنین معنا کرد: «اگر حرفی از ذهن کند من رفته باشد».

۲. جرغه (jarÿe): دارودسته، طایفه، جرگه؛ در ساختار اجتماعی قوم بختیاری معادل تش (از تقسیمات قومی شامل اولاد) است (مددی، ۱۴۱). همچنین در بختیاری چهارلنگ، جرغه (jarqa) به معنی خانواده و طایفه به کار می‌رود (سرلک، ص ۹۸). jarga در لری خرم‌آبادی نیز به معنی دسته‌ای از مردم است (ایزدپناه، ص ۳۵).

۳. کسپه (kospe(a): باقیمانده تخم‌هایی باشد که روغن آن را گرفته‌اند (نک: برهان قاطع). در ذیل فرهنگ‌های فارسی نیز به واژه kosba در دزفولی به معنی «دانه کنجد ورزاده شده» اشاره شده که از داروهای محلی به‌شمار می‌رود (رواقی، ص ۲۸۳). در شعری از مولانا به این واژه به‌صورت «کسپ» اشاره شده است: قوم گفتندش که همین اینجا مخسپ/ تا نکوبد جانستانت همچو کسپ (مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۱۰).

۴. نگارنده در مورد آوانویسی این واژه تردید دارد. گفتنی است که در لری بختیاری امروز، این عبارت estaxforela تلفظ می‌شود.

برگردان فارسی: که دوستی چنان دوست را در دل بنشانند که استغفرالله در جای محبت  
کنجد و خرما نماند<sup>۱</sup> و نمک همدمی به همدمی حلال است که

تهم مهر همدمه چون تهم محبت بلو<sup>۲</sup> و سیسته و کاش جان و دل بکاله<sup>۳</sup> و حک  
همصحتوی ره چنان نکه بذاره که در وهت صحوت ار بانک هولافروش میدان

tohm e mehr e homdame čon tohm e mohabbat balu wo sista wo kâš jân  
o del bekâlê wo hakk e homsohvati re čenân negah(?) bezâre ke dar vaht  
e sohvati ar bâng e hawlâ-foruš e meydân

برگردان فارسی: تخم مهر همدم را مانند تخم محبت بلوط<sup>۴</sup> و زالزالک<sup>(۴)</sup> [در دل  
بکارد] و کاش جان و دل در هم شود<sup>(۴)</sup> و حق هم‌صحبتی را چنان نگه بدارد<sup>(۴)</sup> که در  
وقت صحبت اگر صدای حلوفروش میدان

تیرش بواره سر از کدم دوست ورنداره و ار از عزیزی نسر۴ بوینه و تیه سره وش بنکره نه  
چون آن ککوی نامدار و خورزمار و اهتبار

tireš bewâre sar az kadam e dust var nadâre wo ar az ?azizi nasarei bewine  
ve tiy e sare veš bengare na čon ân kakoy e nâmdâr o xorzemâr e ve ehtebâr  
برگردان فارسی: مانند تیر به او بیارد<sup>۴</sup> سر از قدم دوست بر ندارد و اگر از عزیزی کار  
ناسره‌ای ببیند به چشم سره به آن بنگرد نه مانند آن برادر نامدار و عزیز با اعتبار

کاید جرغه کامکاری شهمن منجس بختیاری نور تیه کوله هفت لنک زور زونی تیره  
چارلنک کپ کایدان روزمید<sup>۵</sup> مردان صاحب لامردان<sup>۶</sup> خان و شان احمدخان

۱. برگردان این بخش به فارسی مورد تردید است.

۲. بلوط در لری بختیاری معمولاً به صورت «بلی» و «بلیت» می‌آید. از این رو شاید در متن حاضر به معنی دیگری اشاره داشته باشد.

۳. کالیدن به معنی «در هم شدن، در هم کردن و گریختن» در برهان قاطع اشاره شده است. اما در لری بختیاری، «کال» به معنی «کاشتن» به کار می‌رود (مددی، ص ۲۹۱ و نیز تحقیقات میدانی نگارنده).

۴. برگردان این بخش به فارسی مورد تردید است.

۵. شاید املائی دیگری از ruzomin باشد به معنی فرد سرشناس و لایق (مددی، ص ۲۱۴).

۶. لامردان: لامردو (lâmerdo) یا لامردون: مهمانسرا؛ در بختیاری به چادر ویژه مهمانان که گاهی با یازده چوب برپا می‌شود، اطلاق شده است. (مددی، ص ۳۵۰)؛ همچنین lâmerdun به معنی بیرونی و محل پذیرایی از مهمان مرد است (سرلک، ص ۲۴۰). صاحب لامردان می‌تواند اشاره به بزرگی شخصی داشته باشد که این صفت به او نسبت داده می‌شود.

kâyed e jarçey e kâmkâri šahm e manjles e baxtiyâri noor e tiy e ... Haft  
Lang zur e zuni e tirey e Ār Lang gap e kâyedân ... mardân sâheb e  
lâmerdân... xân o šân! Ahmad xân

برگردان فارسی: کدخدای جرگه کامکاری، شمع (؟) مجلس (؟) بختیاری، نور چشم  
... هفت لنگ، زور زانوی (کنایه از قوت و توان) تیره چارلنگ، بزرگ کدخدایان، ... مردان،  
بزرگ مجلس، ... احمدخان

که مدتی مدیده که مال ایشا و اورونه کله‌وار<sup>۲</sup> و مال ایما و این<sup>۳</sup> رونه کله وار و دون  
دست یک همسا نشینیم و نه ایشا<sup>۴</sup> را از ایما خبری و نه ایما را از ایشا

ke moddati madid-e ke mâl e išâ ve u run-e galawâr o mâl e imâ ve in  
run-e galawâr ve dun e dast e yak homsâ nešinim o na išâ râ az imâ  
xabari wo na imâ râ az išâ

برگردان فارسی: که مدت مدیدی است که آبادی شما آن سوست و آبادی ما این سو<sup>۵</sup>  
(احتمالاً کنایه‌ای است از کم‌محلّی و بی‌توجهی احمدخان) و پایین دست (؟) یک همسایه  
نشینیم و نه شما را از ما خبری و نه ما را از شما

اتری و کاصدی و رسولی و آیندی و روندی در مینه نی که که<sup>۶</sup> وهتی سهتی<sup>۷</sup> و سفارشی  
یا سلا مالیکی از دوستی و دوستی برسانه و مال ایما هم ملایی

atari wo kâsedi wo rasuli wo âyandi wo ravandi dar meyne ni ke ke vahti

1. حدس نگارنده آن است که خان و شان شاید ترکیب اتباعی باشد و احتمالاً در مدح احمدخان بیان شده است.  
2. مال گله‌واری (mâl-gala-wâri) در بختیاری به سیاه‌چادرهایی گفته می‌شود که چوپانان دور از چادرهای اصلی و خانه و در  
چراگاه‌هایی برای چرای گله بر پا کنند (مددی، ص ۳۶۵).  
3. در لری بختیاری، صفت اشاره به شکل «ای» می‌آید؛ چنان‌که «آن» در «اورونه» به شکل «او» آمده است. احتمالاً تحت تأثیر فارسی  
«این» نوشته شده است.  
4. ضمیر شخصی دوم شخص جمع در لری بختیاری به معنی «شما».  
5. برگردان این بخش به فارسی مورد تردید است.  
6. که دوم احتمالاً تکراری است.  
7. سهتی (sahđi) در لری بختیاری معمولاً در ترکیب sahđi safârešt به معنی «پیغام، سفارش» به کار می‌رود (مددی، ص ۲۴۹).

sahti wo safâreši yâ salâmâleiki<sup>۱</sup> az dusti ve dusti berasâne ve mâl e imâ  
ham mollaii

برگردان فارسی: اثری و فاصدی و رسولی و آمدی و رفتی (= آمد و رفتی) در میان نیست  
که گاهی پیغام و سفارشی یا سلام علیکی از دوستی به دوستی [دیگر] برساند و در آبادی ما  
هم مُلایی

نی که پی نهتی سرکتاوی بکره دوراندیشی و کم محلی ایشا ار از دکدکه حکومت و کار و  
کورر ایده ایما هم داریم و ار این همه کردن ..... از هوای

ni ke pi nahti sarketâwi begere durandiši wo kam-mahalli e išâ ar az  
dakdakey e hokumat o kâr o korar ide imâ ham dârim o ar in hame  
kardan ... az havây e

برگردان فارسی: نیست که بی بهانه (؟) سرکتایی بگیرد. کناره گرفتن و کم محلی شما اگر  
به خاطر دغدغه حکومت و کار باشد، ما هم داریم و اگر این همه... کردن به خاطر هوای

سرحد و خوردن لُپه و پر موسیره مثل مهشوره که ایلاغ ار چه بهشته پی همهری دوستان  
سرزنشته (بیت) ار بجوجخ<sup>۲</sup> آبروی وا یاران همدم/ به که در کنج جنت تنها بحوری غم. دُزه  
نکنم ادب .... نفتت<sup>۳</sup> ورپهرسته و محبت یاران کدیمه از دلت

sarhad o xordan e lopo wo par e musir-e masal e mahšur-e ke eylâ yar  
če behešt-e pi homrahiy e dustân sarzanešt-e. (beyt) ar be jujax eravi  
wâ yârân e homdam, beh ke dar konj e jannat tanhâ bohoriy am. doroh  
nakedom adab... noftot var pehreste wo mohabbat e yârân e kadime az  
delet

برگردان فارسی: سردسیر و خوردن لوپو و پر موسیره، مثل مشهوری است که بیلاق<sup>۴</sup> اگر  
چه بهشت است، بی همهری دوستان سرزنش است (کنایه از اینکه بهشت بدون دوستان

۱. نگارنده در مورد آوانویسی این واژه تردید دارد.

۲. احتمالاً بر اثر همگونی «د» با «ج» به این صورت آمده است.

۳. دماغت (؟)

۴. هر دو واژه ایلاغ و سرحد به معنی سردسیر و بیلاق است (مددی، ص ۴۶ و ۲۳۸).

صفایی ندارد). (بیت) اگر با یاران همدم به دوزخ بروی، بهتر از آن است که تنها در گنج  
بهشت غم بخوری. دروغ نگویم ... پریده و محبت یاران قدیم را از دلت

در بسته کری مر بکم کپ‌کپ (؟) کلی (؟) که و اصپاهان ایکفتی از ویرت رفته ابرک آلا  
صد برک آلا

dar baste geri ... kapkap(?) ... ke ve Espâhân egofti az viret rafte. a  
barakalla sad barakalla

برگردان فارسی: بیرون کردی (؟) ... که در اصفهان می‌گفتی از خاطرت رفته، بارک‌الله،  
صد بارک‌الله

و این دوستی و این اعتبار ندانم روزگاره چه ضرمان زیه که و عهد مردان  
ve in dusti wo in ehtebâre nadânôm ruzegâre çe zarmân zeya ke ve ?ahde  
mardân

برگردان فارسی: به این دوستی و این اعتبار. نمی‌دانم روزگار را چه ... زده که در عهد مردان

سگه درست وفا نمنده و مهر دوستان کدیم و صد  
sekkey e dorost e vafâ namande wo mehr e dustân e kadim ve sad

برگردان فارسی: سگه درست وفا نمانده و مهر دوستان قدیمی به صد

دشکه و سوزن<sup>۱</sup> و اهتبار نی پیونده  
da(e)ška o suzan ve ehtebâr ni peyvande

برگردان فارسی: نخ و سوزن به اعتبار دوخته نشود

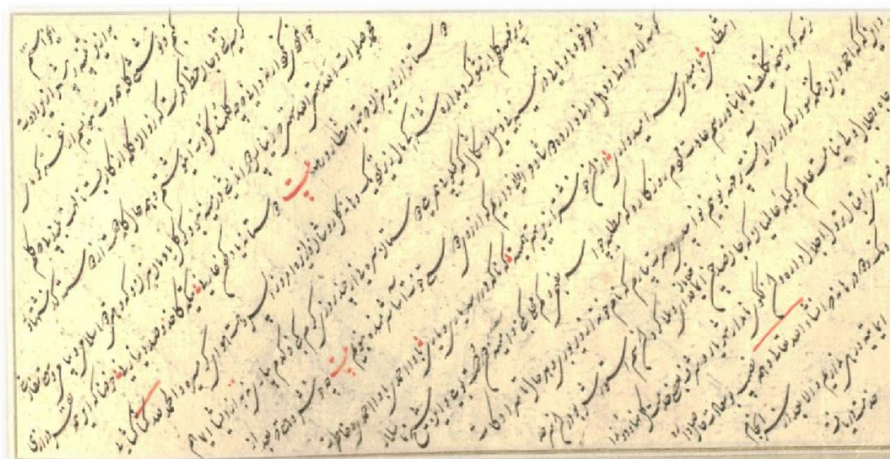
و<sup>۲</sup> کُر چلمو

wo kor e çolmu

برگردان فارسی: و پسر بی عرضه (؟)

۱. سوزن در غالب گویش‌های لری به صورت سیزن (size/an) و سیزه (size) تلفظ می‌شود. ممکن است تحت تأثیر فارسی به صورت سوزن آمده باشد (برای نمونه بنگرید به مددی، ص ۲۵۱؛ مقیمی، ص ۱۴۵؛ ایزدپناه، ص ۸۵).

۲. لحن نامه از اینجا تا چند خط تغییر می‌کند.



ایخواستم

exâstom

برگردان فارسی: می‌خواستم

بعد از این تنبیه و پیش از این ادوت

baʔd az in tanbih o piš az in adavet

برگردان فارسی: بعد از این تنبیه و پیش از این ادبت

بکنم<sup>۱</sup> و نوششی کله همه وت بنویسم از غر کرمای

bekonom o nevešeši(?) gele hame vet benvisom az ʔere garmâ e

برگردان فارسی: بکنم و نوشته‌ای(?) پر از گله به تو بنویسم از نحسی(?) گرمای

گرمسیر تشی و جان خط کهرست که زوان کلمه از کار بست تالعت بلند پی که کلم  
garmsir e taši wo jân e xat gehrest ke zowân kalame az kâr bast tâlehat  
bolond pi ke kalam

برگردان فارسی: گرمسیر آتشین و جان خط گرفته شد که زبان قلم را از کار بست.

طالعت بلند بود که قلم

۱. ساخت افعال از اینجا تا چند جمله بعد تغییر کرده است؛ چنان‌که بکنم به جای «ایکنم» و بنویسم به جای «اینویسم» آمده است.

جوانمردی نکرد از نه دانی چه کلهند (؟) کل (؟) وت اینوشتم و همه حال کله دوست از  
دوسته گذشتها ور

jowânwardi nakard ar na dâni çe kolhend ... vet enevêštom ve hame hâl  
geley e dust az dust-e gozaštehâ var

برگردان فارسی: جوانمردی نکرد، اگر نه می‌دانی چه فراوان (؟) ... به تو می‌نوشتیم. در  
همه حال گله دوست از دوست است، گذشته‌ها [گذشته است]. بر

محمد صلوات الله سهتی<sup>۱</sup> الله سهتی که زیناپس دوراندیشی در مینه نبو و کرکل (؟)  
یادمان نبرن (؟) و که وهتی دوا سلامی و پیامی و سهتی سفارشی

Mohammad salavât allâh sahti allâh sahti ke zinâpas durandiši dar meyne  
nabu ... yâdemân nabaran ke vahti dowâ salâmi wo payâmi wo sahti safâreši

برگردان فارسی: محمد صلوات. خدا نگهدارت باشد، خدا نگهدارت باشد که از این پس  
کناره گرفتن در میانه نباشد و ... ما را از یاد نبرند که هنگام دعا، سلام و پیام و سفارش و پیغام

دوستانه از ویر نبرن که تیه انتظار و رهه (بیت) دوستانه یاد کردن عار نی/ تیکه کاخند و  
صد دینار نی. خرصا که این همه نفس درازی

dustâne az vir nabaran ke tiy e entezâr ve rah-e.(beyt) dustâne yâd kardan  
?âr ni tikey e kâxad ve sad dinâr ni...ke in hame nafas-derâzi

برگردان فارسی: دوستان را از یاد نبرند که چشم انتظار به راه است. (بیت) دوستان را یاد  
کردن عار نیست/تکه‌ای کاغذ به صد دینار نیست. غرض آن (؟) که این همه زیاده گویی

و پُرمهه<sup>۲</sup> کلم از شوک دیداره شُه کی مال زیر نزدیک و هانه کل روشن<sup>۳</sup> وازیره امروز  
پس وهت هوای کرمسیره و الحمدلله کشاکشایی

۱. در مقاله «متن کوتاهی به گویش لری از قرن یازدهم هجری»، الله سهتی در زیر کلمه به «البته» معنی شده است (صادقی<sup>۲</sup>، ص ۱۰).  
اما براساس تحقیقات میدانی نگارنده، در لری بختیاری به صورت تحت‌اللفظی به معنای خدا سفارشت را بکند و به عنوان دعا که «خدا  
نگهدارت باشد» به کار می‌رود.

۲. در این متن «پرمهه» سه بار به کار رفته است که در دو مورد به معنی «تأخیر و کاهلی کردن در کارها» (نک: برهان قاطع) است، اما در  
این جمله نمی‌توان معنی «تأخیر» را به کار برد.

۳. شاید کل روشن (= کربلایی روشن؟) نام فرد شناخته‌شده‌ای برای هر دو طرف باشد.

wo pormoheye(?) kalam az šoke didâr-e šo(?) key mâl zir nazdik ve hâneye kal rošân wâzir-e. emruz pas vaht e havây e garmsir-e wo alhamdolellâh kešâkešâi(?)

برگردان فارسی: و... قلم از شوق دیدار است... که گرمسیر (= قشلاق) نزدیک به خانه کل روشن در سرازیری است. امروز پس وقت هوای گرمسیر است و الحمدلله کشاکش (؟)

و غرغو و هاوهاویی در مینه نی و سیل و شکال که کیلو پی مهرهی دوستان سره نی ار چند روزی کرم بکنی و کدم بیاری نه به از ایشا ایما هم  
woyoryaw o hâwhâwi der meyne ni wo seyl o šekâl e Kohkilu pi homrahiy e dustân sare ni ar čand ruzi karam bekoni wo kadam biyâri na beh az išâ imâ ham

برگردان فارسی: و سروصدا و هیاهویی (؟) در میان نیست و گردش و شکار در کهگیلویه بدون همراهی دوستان درست نیست. اگر چند روزی کرم بکنی و قدم بگذاری، بهتر از شما نباشد ما هم

کوشه لامردانی و دهل دانی و ارده دوشا و فراوانی داریم که از روی دوستی خوت<sup>۱</sup> آسا<sup>۲</sup> شرمنده نبویم (بیت) چه خوش وهتی که بعد از  
gušeye lâmerdâni wo ... wo arde wo dušâ ve farâvâni dârim ke az ruy e dusti e xot âsâ šarmonda nabuyim. (bryt) če xoš vahti ke ba?d az  
برگردان فارسی: گوشه‌ای به‌عنوان مهمان‌سرا و... و ارده و دوشاب به‌فراوانی داریم که اکنون از روی دوستی خودت شرمنده نباشیم. (بیت) چه خوش وقتی که بعد از

انتظاری/ باامیدی رسه امیدواری/ از آن خوش‌تر از این بهتر همینه/ که ناکه دررسه یاری و یاری. باوا احمدی<sup>۳</sup> باوا احمدی و خاطرت

۱. ضمیر مشترک دوم شخص مفرد در لری بختیاری که به صورت ترکیب XO- به معنی «خود» با ضمیر شخصی متصل (در اینجا -t) آمده‌است.

۲. احتمال دارد که خوانش دیگری از «ایسه/ایسا» باشد به معنی «اکنون، حالا».

۳. «باوا» در لری بختیاری به معنی پدر و پدربزرگ است و شاید آوردن باوا پیش از احمدی برای تحبیب احمد خان باشد. همچنین بابا احمدی یکی از طوایف ایل بختیاری از شاخه هفت لنگ و باب دورکی است (بختیاری، ص ۵۳۳). از سوی دیگر، ممکن است اشاره به امامزاده بابا احمد در شهرستان بهمنی واقع در استان کهگیلویه و بویر احمد باشد که مربوط به دوره سلجوقیان است.

entezâri, be ommidi rase ommidvâri, az ân xoštar az in behtar hamin-e,  
ke nâgah dar-rase yâri ve yâri.bâwâ âhmadi bâwâ ahmadi ve xâteret  
برگردان فارسی: انتظاری/ به امیدی رسد امیدواری. از آن خوشتر، از این بهتر همین  
است/ که ناگه در رسد یاری به یاری. .. به خاطرت

نرسه که اینهمه تکلیف ایما بنا ور رسم عادت مردم روزگاره که مطلبه چواسه بفهمی و  
کم محلی بکنی و امینّه دون فُت (؟) بویی و این شیخ هلاّر  
narase ke in hame taklif e imâ benâ var rasm ?âdat e mardom e ruzegâr-e  
ke matlabe çawâse befahmi wo kam-mahalli bokoni wo ... boyi(?) ve in  
šeyx Helâr  
برگردان فارسی: نرسد که این همه تکلیف ما بنا بر رسم [و] عادت مردم روزگار است که  
مطلب را وارونه بفهمی و کم محلی کنی و ... بگویی (؟) به این شیخ هلال<sup>۱</sup> (؟)

و این که که احمد و این خنگه سوار<sup>۲</sup> که ار در آمینت پر مهه بونیم ... و سرت بیارم که نام  
خوته از ویر بوری و هر حال تا سر اوکات  
ve in keke Ahmad ve in Xenge sowâr ke ar dar âmiyanat pormohe  
bewinom ...ve saret biyârom ke nâm e xote az vir bowri ve har hâl tâ sar  
e awkât  
برگردان فارسی: و به این ککه احمد و این خنگه سوار [قسم] که اگر در آمدنت تأخیری  
بینم بلایی (؟) به سرت بیاورم که نام خودت را از یاد ببری. به هر حال تا وقتش

جاه و جلال ولی نیامت عالم و کبله عالمیان که جان صد چون ایما غلامان فدای و  
بلاکردان<sup>۳</sup> سم استورش بود در ان سرحد

۱. به قرینه عبارات بعدی، احتمالاً نام امامزاده‌ای باشد.

۲. خنگه سوار در حال حاضر یکی از روستاهای شهرستان فرشبند در ۱۸۰ کیلومتری شیراز است که امامزاده خنگه سوار نیز در آنجا واقع شده‌است.

۳. «ب» در نسخه بدون نقطه است.

jâh o jalâl e vali niyâmat<sup>1</sup> e ?âlam o kebley e ?âlamiyân ke jân e sad čo  
imây olâmân fadây o balâgardân e som e ostureš bu dar ân sarhad  
برگردان فارسی: جاه و جلال ولی نعمت عالم و قبلهٔ عالمیان که جان صد چون ما  
غلامان فدایی و بلاگردان سم اسبش باشد در آن سردسیر

فیروزی اقبال نزول اجلال داره و ان ککوی نامدار شهریار و شرف بعضی خدمت<sup>۲</sup> کل ...  
firuzi eybâl nozul e ejlâl dâre wo ân kakuye nâmdâr e šahryar ve šaraf e  
ba?zi xedmat e kol...  
برگردان فارسی: با پیروزی [و] اقبال تشریف‌فرما می‌شود و آن برادر نامدار شهریار به  
شرف...

و تک و دو در هانه که انشالله تعالی و همه نصیب بو سعادت حاصل داره  
ve tak o daw<sup>3</sup> dar hâne ke enšâllah ta?âlâ<sup>4</sup> ve hame nasib bu sa?âdat<sup>5</sup> hâsel dâre  
برگردان فارسی: با تلاش و تکاپو در خانه که ان‌شاءالله تعالی نصیب همه باشد، سعادت  
حاصل دارد (؟)

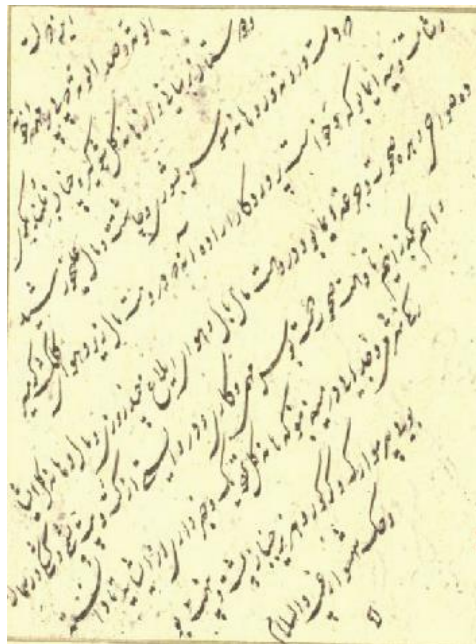
ایما تیه و رهی نداریم والا بعد از سرانجام  
imâ ti ve rahi nadârim va-ellâ(?) ba?d az saranjâm  
برگردان فارسی: ما چشم به راهی نداریم والا (؟) بعد از پایان  
خدمت دریافت

Xedmat e (?) drayâft(?)

برگردان فارسی: ...

- 
1. نگارنده در مورد آوانویسی این واژه تردید دارد.
  2. به نظر می‌رسد «خدمت» باشد که کاتب نقطه آن را با واژه قبلی یعنی «بعضی» در نظر گرفته است؛ چنان‌که سه سطر بعدتر با نقطه روی حرف «خ» آمده است.
  3. نگارنده در مورد آوانویسی این ترکیب و معنای آن تردید دارد.
  4. نگارنده در مورد آوانویسی این واژه تردید دارد.
  5. نگارنده در مورد آوانویسی این واژه تردید دارد.

۳.۷. برگه ۳



این دولت

in dawlat

برگردان فارسی: ...

الوتّه و صد الوتّه که پی پرمهه خوته

alwatte wo sad alwatte ke pi pormohe xote

برگردان فارسی: البته و صد البته که پی تأخیر خودت را

و دوستان برسانی و از خانه کل شوگیره چنان بلند بگری

ve dustân berasâni wo az hâneye kal šogire čenân bolond begeri

برگردان فارسی: به دوستان برسانی و از خانه کل شب‌هنگام (؟) چنان بلند شوی (؟)

۱. در لری بختیاری، صفت اشاره «ای» است. احتمالاً تحت تأثیر فارسی «این» آمده است.

که دست و روته و روخانه سوسن بشوری و چاشتت و مال علیخورشید

ke dast o rute ve ruhâneye Susan bešuri wo čâštet ve mâl e ?Alixoršid  
برگردان فارسی: که دست و رویت را در رودخانه سوسن<sup>۱</sup> بشوری (بشویی) و ناهارت را  
در آبادی آل خورشید/علیخورشید

و شامت و تیه ایما بو که و خواست پروردگار اراده آنه که در و هت مال زیر و هوای  
کلکشت گرمسیر

o šâmet ve teye imâ bua ke va xâst e parvardegâr erâda ân-e ke dar vaht  
e mâl zir o havây e golgašt e garmisr  
برگردان فارسی: و شامت در کنار ما باشد که به خواست پروردگار اراده آن است که در  
وقت قشلاق و هوای گلگشت گرمسیر

ده صورچی و ... صحوت و جرغه ایما بو و در و هت مال بال<sup>۲</sup> و هوای ایلاغ چند روزی  
د مال و هانه کل<sup>۳</sup> ایشا

....wo ... sohvât o jarçeye imâ bu wo dar vaht e mâl bâl o havây e eylây  
čand ruzi de mâl o hâne kel e išâ  
برگردان فارسی: ... صحبت و جرگه ما باشی و در وقت ... و هوای ییلاق (سردسیر)  
چند روزی در آبادی و خانه کنار (۴) شما

وا هم بگذرانیم تا و هت صحوت دست‌بوس مهمی و کاری و دروایستی از گُت و پت  
پشمی و کشکی و رسمان

wâ ham begzarânim tâ vaht e sohvât dastbus mohemi wo kâri wo  
darwâyesti az kot o pat pašmi o kaški...

برگردان فارسی: با هم بگذرانیم تا وقت صحبت دست‌بوس، کاری و حاجتی از ...

۱. مطابق ریاض الفردوس، سوسن، مالمیر، چهار بره، دو بره، کهوا، الکو و نوترکی بخش‌های بندانی گرمسیر را تشکیل می‌دهند (میرک، ص ۴۲).

۲. به قرینه مال زیر به معنی «قشلاق»، ممکن است مال بال عنوان دیگری برای «ییلاق» باشد.

۳. کل در لری بختیاری معانی زیادی دارد و یکی از آن‌ها «کنار، گوشه و پهلو» است. برای سایر معانی نک: مددی، ص ۳۰۳.

رنکی (۴) شرمی و جدایی در مینه نبو که هانه کل نزدیک و خبر داری از ایشا .. تا دانسته  
 ...šarmi wo jodâii dar meyne nabu ke hâneye kal nazdik o xabar dâri az  
 išâye tâ dânesta  
 برگردان فارسی: ... شرمی و جدایی در میانه نباشد که خانه کل نزدیک [است] و خبر  
 داری از شماس‌ت تا دانسته

بویی پیر موارک<sup>۱</sup> و کرکور<sup>۲</sup> و هزیرجنبان<sup>۳</sup> پشت و پنهت بو  
 boyi Pir Mowârak o Korkur o Hazirjonbân pošt o panahet bu  
 برگردان فارسی: باشی. پیر مبارک و [امامزاده] کرکور و هزیر جنبان (۴) پشت و پنهت  
 باشند

و حک شهسوار غیب<sup>۴</sup> والسلام  
 ve hakke Šahsowâr ey eyb vassalâm  
 برگردان فارسی: به حق [امامزاده] شهسوار غیب. والسلام

## منابع

۱. ایزدپناه، حمید، فرهنگ لری، انجمن فرهنگ ایران باستان، چاپ اول، تهران ۱۳۴۳.
۲. بختیاری، علیقلی خان (سردار اسعد)، تاریخ بختیاری، یساولی (فرهنگسرا)، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۳. بلخی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، هرمس، تهران ۱۳۹۰.
۴. تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، کتابفروشی ابن سینا، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۲.

---

۱. با توجه به «کرکور» و «شهسوار غیب» احتمالاً باید به امامزاده‌ای به عنوان پیر مبارک اشاره داشته باشد.  
 ۲. امامزاده اسماعیل کرکور که در شهرستان کهگیلویه، ۳۶ کیلومتری شمال شرق دهدشت بخش چرام و روستای کرکور (تحت اللفظی به معنی پسر نابینا) واقع شده است.  
 ۳. با توجه به «کرکور» و «شهسوار غیب» احتمالاً باید به بقعه‌ای متبرک یا امامزاده‌ای با عنوان هزیرجنبان اشاره داشته باشد.  
 ۴. امامزاده شهسوار غیب، در ضلع غربی روستای جاورده چاروسا از توابع شهرستان کهگیلویه، در فاصله ۱۲ کیلومتری قلعه رئیس و ۶۰ کیلومتری شهر دهدشت قرار دارد.

- حسن‌دوست، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۳.
- حکیم، سید محمدحسین، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه و موزه ملی ملک، ج. ۱۴، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، قم ۱۳۹۳.
- رواقی، علی، ذیل فرهنگ‌های فارسی، به همراهی مریم میرشمسی، هرمس، تهران ۱۳۸۱.
- سرلک، رضا، واژه‌نامه گویش بختیاری چهار لنگ، نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۸۱.
- صادقی، علی اشرف (۱)، «تحول صامت ق عربی در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، سال ۲۱، شماره ۱ و ۲، ۱۳۸۵، ص ۳-۳۲.
- صادقی، علی اشرف (۲)، «متن کوتاهی به گویش لری از قرن یازدهم هجری»، مجله زبانشناسی، سال ۱۳، شماره ۱ و ۲، ۱۳۷۷، ص ۹-۱۵.
- صفی‌زاده، صدیق، تاریخ کرد و کردستان، آتیه، تهران ۱۳۷۸.
- طاهری، اسفندیار، گویش بختیاری کوه‌رنگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۹.
- مددی، ظهراب، واژه‌نامه زبان بختیاری، سها، چاپ سوم، تهران ۱۴۰۰.
- مقیم، افضل، بررسی گویش بویراحمد و ...، نوید شیراز، چاپ اول، شیراز، ۱۳۷۳.
- مکنزی، دیوید نیل، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۹۰.
- میرک بن مسعود حسینی منشی، محمد، ریاض الفردوس خانی، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۹۹.

## نگاهی به تصحیح انتقادی صد در صد در بندش

یلدا شکوهی\* (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

صد در صد در بندش: تصحیح انتقادی، تصحیح سید سعیدرضا منتظری، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۴۰۰، ۶۱۲ صفحه.

### ۱. مقدمه

پس از فروپاشی حکومت ساسانیان و ظهور اسلام در ایران، جامعه دینی دستخوش دگرگونی‌های گسترده‌ای شد. این تحول بزرگ در حوزه سیاسی، دینی و اجتماعی سبب شد جمعیت بزرگی از زردشتیان حدود قرن چهارم قمری (ده میلادی) به هند مهاجرت کنند و جمعیت پارسیان را در سنجان تشکیل دهند. آگاهی جامعه زردشتیان ایران آن روزگار از پارسیان هند به قرن نهم میلادی بازمی‌گردد که از طریق نخستین فرستاده به نام نریمان هوشنگ از هند به ایران بوده است. این رخداد در این مکتوب چنین منعکس شده است: «سپاس یزدان که چنین بهدینان در ملک هند هستند». این نامه به تاریخ روز خورشید، ماه آبان، سال ۸۴۷ یزدگردی (۱۴۷۸/م ۸۸۴ق) به قلم شاپور جاماسب شهریار بُخت‌آفرین کتابت شده است. از آن پس، پارسیانی از هند برای آگاهی از تازه‌ترین فتواها و آداب و آیین‌های دینی و برای حفظ سنت‌های کهن، به ایران سفر می‌کردند و از نسخه‌های کمیاب و نایاب رونویسی و پرسش و پاسخ میان مؤمنان و پیشوایان دینی را مکتوب می‌کردند.

مکاتبات میان دو جامعه زردشتی ایران و هند با استناد به تاریخ نسخه‌ها، به قرن‌های ۹ تا ۱۱ ق بازمی‌گردد. این مکاتبات با نام «روایت» مشهور است و آنها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: (۱) روایات قدیم‌تر، شامل آثار مستقل به نظم و نثر که برخی از آنها برگرفته از متون پهلوی است، مانند صد در نثر، صد در بندهش و ارداویراف‌نامه؛ (۲) روایات جدیدتر، شامل پرسش و پاسخ میان زردشتیان ایران و هند است. این روایات به صورت انفرادی، شامل روایاتی است که اغلب به نام پیک و بعدها با نام پرسشگر نام‌گذاری شده‌است و هم مجموعه‌ای از روایت‌های انفرادی است که ذیل نام گردآورنده روایات مشهوراند، مانند روایات بهمن پونجیه، برزوکامدین، هرمزدیار فرامرز و داراب هرمزدیار (آموزگار، ص ۹۸؛ Modi, p.4-5; West, vol.2, p.125).

## ۲. معرفی و بررسی کتاب

متون روایی به زبان فارسی پس از متون اوستایی و پهلوی به سبب آگاهی دادن درباره آداب و رسوم، مراسم آیینی دینی و غیردینی زردشتیان و داستان‌های اسطوره‌ای حائز اهمیت است. تصحیح و بررسی آثار مکتوب در حوزه دین زردشتی به زبان فارسی، هم در راستای ترجمه و تحقیق در متون پهلوی به‌ویژه متون زند یاری‌رسان است و هم در تصحیح انتقادی متون دیگر فارسی زردشتی، سود شایانی خواهد داشت. همچنین آگاهی‌های بسیاری درباره عقاید دینی، زبانی و ادبی و تحولات و دگرگونی‌های آن در طی قرون به‌دست می‌دهد. تاکنون تصحیح انتقادی روایات صد در نثر و صد در بندهش براساس نسخه‌های موجود به زبان فارسی منتشر نشده‌است. دو کتاب صد در نثر و صد در بندهش از آثار روایی مهم در بخش دینی و عقیدتی زردشتیان است که با توجه به ویژگی‌های دستوری، زبانی و لغوی، آن را متعلق به پیش از قرن نهم قمری دانسته‌اند.

کتاب حاضر با مقدمه مصحح آغاز می‌شود. او در این بخش درباره روایات فارسی زردشتی و دسته‌بندی این متون توضیحاتی ارائه کرده و سپس به پیشینه پژوهش پرداخته‌است. در ادامه، نخست شرحی درباره کتاب صد در نثر و سپس صد در بندهش ارائه شده و نسخه‌های هر یک جداگانه معرفی شده‌است. در ادامه مطالب مقدمه، سر فصل موضوعات هر دو متن ذکر شده‌است. مصحح (نک: ص ۳۰) با توجه به مفاهیم و مباحث صد در نثر و صد در بندهش، به بررسی منابع مورد استفاده مؤلفان این متون پرداخته‌است. او همچنین با مقایسه فصل‌های کتاب صد در نثر با متن پهلوی کتاب شایست

ناشایست و صد در بندهش با متن پهلوی کتاب روایت پهلوی، برآن است که دو متن پهلوی شایست و روایت پهلوی، به ترتیب مآخذ اصلی دو متن صد در نثر و صد در بندهش اند. سپس به ترتیب، خصوصیات سبکی، روش تصحیح، توضیحات نسخه‌ها و سپس اختصارات متنی آمده‌است. پس از مقدمه، فصل اول مشتمل است بر متن انتقادی صد در نثر، فصل دوم متن انتقادی صد در بندهش، فصل سوم و چهارم به تعلیقات صد در نثر و صد در بندهش اختصاص یافته و در پایان کتاب نیز نمایه درج شده‌است.

تصحیح و پژوهش متون کهن فارسی، هم به لحاظ زبانی، لغوی و سبک و سیاق متن و هم به لحاظ آگاهی‌هایی که دربارهٔ مسائل تاریخی، سیاسی و اجتماعی روزگاران کهن به‌دست می‌دهد از اهمیت بسیار برخوردار است. از کارهای مهم در تصحیح متن، گردآوری نسخه‌ها و تحقیق و تفحص در اعتبار و خویشاوندی آن‌ها، برای دستیابی به معتبرترین و قدیم‌ترین نسخه است. پس از مطالعه و بررسی کتاب، برخی سهوها و کاستی‌هایی در بررسی نسخه‌ها، تصحیح متن و تعلیقات به نظر رسید که به اختصار اشاره شده‌است.

ترتیب ارائه مطالب و انتخاب عناوین و سرفصل‌ها در یک اثر پژوهشی باید به‌گونه‌ای باشد که در نهایت پرسش و ابهامی برای مخاطب باقی نماند. مصحح در مقدمه کتاب، پس از شرحی دربارهٔ دو کتاب صد در نثر (ص ۷) و صد در بندهش (ص ۲۰)، بدون ذکر مقدمه و توضیح ذیل عناوین «نسخه‌های صد در نثر» (ص ۹) و «نسخه‌های صد در بندهش» (ص ۲۰) مبنی بر اینکه، این بخش معرفی نسخه‌هایی است که تا کنون از صد در نثر و صد در بندهش شناسایی شده، یا اینکه در تصحیح دو متن مذکور از آنها بهره گرفته‌است، به ۱۸ نسخه صد در نثر و ۹ نسخه صد در بندهش پرداخته‌است (نک: ادامه مقاله).

متن به شیوه انتقادی - التقاطی تصحیح شده و پاراگراف بندی در اغلب موارد براساس تصحیح دابار انجام شده‌است. به تصریح مصحح (نک: ۵۳) تصحیح دابار متن اصلی قرار گرفته و سپس آن را با دیگر نسخه‌های به‌دست آمده، مقایسه کرده و جایی که ضبط دابار مورد قبول نبوده، پانویس کرده‌است. تصحیح دابار براساس سه نسخه صد در نثر (MU, J15, ES) و سه نسخه صد در بندهش (M, K, E) در ۱۹۰۹ منتشر شده‌است. بنابر توصیف اخیر، به نظر می‌رسد نسخه‌های مذکور در دسترس مصحح نبوده و آگاهی‌های او از این شش نسخه، با تکیه بر پژوهش‌های پیشین بوده‌است. با مراجعه به شرح

نسخه‌ها در می‌باییم که آگاهی‌ها در حد ویژگی‌های ظاهری کتاب و رسم‌الخط و نام کاتب و محل نگهداری نسخه بوده‌است. نکته‌ای که لازم است بدان اشاره شود اینک، مصحح تقریباً تا صفحات پایانی مقدمه به روشنی و صراحت نسخه‌هایی که در تصحیح استفاده کرده را نام نمی‌برد و خواننده ذیل «اختصارات متنی» در پایان مقدمه (ص ۵۸) از این امر آگاه می‌شود. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، مصحح در بخش معرفی نسخه‌ها (نک: ص ۹) از ۱۸ نسخه صد در نثر نام برده‌است، به‌ناچار این وظیفه بر عهده خواننده است که ویژگی نسخه‌های مصحح را در این تصحیح بازبایی کند! شایسته بود مصحح ذیل عنوانی جدا از معرفی نسخه‌هایی که تاکنون شناسایی شده، به معرفی و بررسی ویژگی نسخه‌هایی که در تصحیح به‌کار گرفته، به‌ویژه نسخه‌هایی که در اختیار داشته‌است، می‌پرداخت. اشاره به رسم‌الخط و نام کاتب و ترتیب مطالب نسخه‌هایی که در دسترس مصحح نبوده، هنگامی اهمیت می‌یابد که در شناسایی نسخه‌های خویشاوند و اعتبار نسخه‌های مصحح یاری‌رسان باشد که در این صورت در مقدمه بررسی و شرح آن ضروری بوده‌است.

مصحح در صفحات پایانی مقدمه، ذیل عنوان «توضیحات نسخه‌ها» (ص ۵۷) آورده است: «در تصحیح این متن به دلیل آن‌که تمام نسخه‌ها در دسترس نبود و بسیاری از آنها نیز بدون انجامه و تاریخ بود؛ بنابراین بیان سلسله و تبار آنها کاری بسیار سخت است، اما در این قسمت کوشیده شده تا توضیحاتی را درباره نسخه‌های قدیمی و مناسب برای تصحیح بیان شود و نیز این‌که چرا برخی از نسخه‌ها در تصحیح بر دیگر ترجیح داده شده‌است». او سپس در دو بخش به سه نسخه از صد در نثر و سه نسخه از صد در بندهش اشاره می‌کند. به نظر نگارنده، برخی از مطالب این بخش بهتر بود در روش تصحیح می‌آمد. مصحح نخست درباره سه نسخه از صد در نثر یعنی T.30 و M و LE به مواردی اشاره کرده که نه تنها آگاهی چندانی درباره دلایل ترجیح نسخه‌های اخیر ارائه نمی‌کند بلکه باعث پیچیدگی و ابهام بیشتر شده‌است. به تصریح مصحح (نک: ص ۵۸) او به نسخه T.30 دسترسی نداشته‌است. با توجه به اینکه پیش‌تر در صفحات آغازین مقدمه (نک: ص ۹) به این نسخه پرداخته‌است، معلوم نیست این توضیح درباره نسخه اخیر ذیل توضیحات نسخه‌ها چه ضرورتی داشته‌است، تنها به این دلیل که از نسخه‌های کهن و معتبر صد در نثر بوده‌است؟ به نظر نگارنده با توجه به اینکه این نسخه در اختیار مصحح نبوده و همچنین از نسخه‌های تصحیح دایار هم نبوده‌است، می‌بایست این توضیحات در همان بخش معرفی نسخه‌های صد در نثر ذکر می‌شد.

مورد بعدی در همین بخش، درباره نسخه M (صد در نثر) است. به تصریح مصحح (ص ۵۸)، نسخه M در تصحیح صد در نثر در بسیاری از ضب‌ها مورد استفاده قرار گرفته است... براساس شواهد، این نسخه از روایتی دیگر از نسخه‌های موجود نوشته شده و کاتب آن علی‌رغم این‌که کم‌سواد بوده، اما از روایتی بهتر استفاده کرده است. اما در ادامه همین مطالب، افزوده است: «به این نسخه باید با دید شک و گمان برخورد کرد و احتمال اینکه کاتب در نگارش نیز دست برده باشد، وجود دارد». از سوی دیگر در صفحات پیشین مقدمه ذیل «روش تصحیح» (ص ۵۳) چنین آورده است:

گفتنی است در بین نسخه‌هایی که در این تصحیح مورد استفاده قرار گرفته‌اند، نسخه‌های اقدم<sup>۱</sup> نیز وجود داشتند که با مقایسه با دیگر نسخه‌های جدیدتر می‌توان نسخه‌های استساخ شده و متأخرتر را کنار گذاشت و از یک مادر نسخه پیروی کرد و آن را اساس گذاشت، اما باید گفت که شاید آن کاتب که استساخ را انجام داده، کاتب باسوادتری بوده و اغلاط را برطرف کرده باشد و آن را وارد نسخه خود کرده باشد که می‌تواند راهگشا باشد و بسیاری از ابهامات را برطرف سازد (امیدسالار، ۱۳۸۹: ۲۹۱). مثلاً نسخه M در تصحیح صد در نثر که نسخه‌ای متأخر است و شاید از لحاظ نسخه‌شناسی چندان اهمیت نداشته باشد؛ بسیاری از ابهامات متن را برطرف می‌سازد. به همین روی، در بعضی ضب‌ها بر دیگر نسخه‌ها ترجیح داده شده است. با توجه به توضیحاتی که در دو بخش متفاوت مقدمه کتاب درباره نسخه M (صد در نثر) اشاره شد، به نظر می‌رسد جایگاه و اعتبار نسخه اخیر برای خود مصحح نیز روشن نیست. زیرا با توصیفی که آمد، در نهایت معلوم نشد کاتب نسخه M کم‌سواد بوده یا براساس شرحی که در «روش تصحیح» ذکر شده، کاتب با سواد بوده است و مصحح براساس چه معیارها و مستندات به کم‌سوادی و با سواد کاتب نسخه M پی برده است. چنین به نظر می‌رسد نسخه اخیر، هفدهمین (ص ۱۸) نسخه صد در نثر است که مصحح نام برده است و با توجه به اینکه نسخه تاریخ کتابت ندارد، مصحح درباره اهمیت نسخه و اینکه نسخه‌ای متأخر است می‌بایست دلایل استواری ذکر می‌کرد، نه فقط مشخصات ظاهری نسخه، که آن هم کامل و منسجم شرح نشده است؛ زیرا، خواننده در صفحات بعدی کتاب (نک: ص ۵۸) از ناقص بودن نسخه آگاه می‌شود. نکته دیگر اینکه، مصحح درباره نسخه M (همین عبارت برای نسخه P صد در بندهش آمده است) آورده است این نسخه از روایتی دیگر از نسخه‌های موجود نوشته شده است. منظور مصحح از روایت دیگر چیست؟ شایسته بود درباره دو نسخه اخیر با مثال‌هایی مطلب را روشن می‌کرد.

۱. منظور مصحح نسخه کهن‌تر است.

مصصح (ص ۵۳) درباره انتخاب تصحیح التقاطی - انتقادی چنین آورده است: «نسخه قدیمی تر و بهتر یافت نشد و آنها که قدیمی تر بودند، برتری نسبت به دیگر نسخه‌ها نداشتند و اغلاط زیادی در آنها وجود داشت». مصصح در چندین مورد در شرح نسخه‌ها از عبارت «اغلاط زیاد» نام می‌برد اما نمونه‌ای از اغلاط ذکر نمی‌کند تا مخاطب متوجه منظور او شود. مصصح انتخاب روش تصحیح التقاطی را به دلیل عدم دسترسی به نسخه‌های بهتر و کهن تر دانسته است، اما به نظر نگارنده نکته اخیر درباره صد در بندهش صدق نمی‌کند؛ زیرا، مصصح از چهار نسخه‌ای که در تصحیح صد در بندهش بهره برده است دو نسخه M و K، پس از نسخه T.30 (کهن ترین نسخه موجود که در اختیار مؤلف نبوده است) از کهن ترین نسخه‌های موجود صد در بندهش اند. تصحیح التقاطی دشوارترین روش تصحیح متون است که گاه مصصح را از مسیر درست تصحیح منحرف می‌کند. به نظر نگارنده بهتر بود مصصح از میان نسخه‌ها، نسخه‌ای که از اعتبار بیشتری (هر چند کم) نسبت به دیگر نسخه‌ها برخوردار بوده است، نسخه اساس انتخاب می‌کرد و براساس شیوه بینابینی، متن را تصحیح می‌کرد.

مصصح (ص ۵۹) ذیل «اختصارات متنی» آورده است: «در اینجا به توضیح اختصاراتی که درباره نسخه‌ها در متن آمده، اشاره می‌شود که براساس تاریخ انجامه آنها آمده است». شایسته بود عنوان این قسمت به جای اختصارات متنی با عنوان کوتاه‌نوشت نسخه‌ها نام‌گذاری می‌شد. ترتیب معرفی کوتاه‌نوشت نسخه‌ها براساس تاریخ نسخه، برای نسخه‌های صد در بندهش، که هر چهار نسخه تاریخ کتابت دارند، صدق می‌کند. اما درباره چهار نسخه از شش نسخه صد در نثر که بدون تاریخ‌اند، چه شیوه‌ای اتخاذ شده است؟

بنا بر تصریح مصصح (ص ۵۳)، بر آن بوده تا تمام اختلاف نسخه‌ها را چه درست و چه غلط در پانویشت بیاورد. لازم به یادآوری است که در تصحیح متون، نسخه بدل را دیگرگونه ضبط می‌گویند نه ضبط غلط. مصصح در مقدمه از نشانه‌هایی که در تصحیح به کار گرفته، نام نبرده است. شایسته بود برای آگاهی خواننده تعریفی جامع و کامل از نشانه‌های متن و پانویس ارائه می‌شد، مانند نشانه مثبت و منفی (+ و -) برای ضبط نسخه‌بدل‌ها و کلماتی که داخل قلاب [ ] در متن آمده است. همچنین در برخی موارد، اگر معنی لغت یا عبارتی برای مصصح روشن نبوده یا در معنی آن تردید داشته است، می‌بایست با نشانه‌ای در متن مشخص می‌کرد، تا خواننده آگاه شود که برای مثال معنی دژم‌روی (ص ۲۴۰)، شجره و دوی (ص ۳۷۳) روشن نیست. برای این لغات تعلیقاتی نیامده است.

مصصح در برخی موارد در ضبط نسخه‌بدل‌ها، دقت کافی نداشته‌است و گاه دلیل ثبت آن برای خواننده معلوم نمی‌شود. برای نمونه در فصل ۷۷ صد در نثر (ص ۲۱۳) از ۶ نسخه صد در نثر، پنج نسخه ضبط «نیرنگ» داشته که در پانویس شماره ۵ قید شده‌است، بنابراین، نسخه ششم می‌بایست ضبط متفاوتی از پنج نسخه دیگر بوده باشد، اما در متن نیز نیرنگ ضبط شده‌است. نمونه‌ای دیگر، نسخه بدل‌های لغت دروج (ص ۲۱۸، پانویس ۱۶) باز دروج نوشته شده‌است. هنگامی که همه نسخه‌ها ضبط یکسان دارند چه نیازی به پانویس بوده‌است؟

به تصریح مصصح (ص ۵۵) برای یکسان‌سازی متن، میان لغات با املاهای مختلف، هر صورتی که در نسخه‌ها بیشتر به کار رفته، در متن قرار گرفته‌است؛ و به دلیل آنکه دو متن دارای نسخه‌های جداگانه و خصوصیات سبکی خاص خود بودند، این تغییرات متفاوت بوده‌است، سپس دو فهرست جداگانه از لغات دو متن نوشته‌است. برای نمونه، مصصح در متن صد در نثر، املاهای زرتشت و پل (نک: ص ۵۶) و در صد در بندهش املاهای زراتشت و پول (نک: ص ۵۷) را در متن آورده‌است. اما در برخی موارد به دو املا متفاوت از یک لغت در متن برمی‌خوریم که در فهرست مصصح ذکر نشده‌است، برای نمونه املاهای واژه درج و دروج در صد در نثر. این لغت در نمایه، ذیل دروج فهرست شده‌است، اما چهار بار با املاهای درج (نک: ص ۲۱۹) در متن آمده‌است. با استناد به گفته مصصح (نک: آغاز همین پاراگراف)، با رجوع به نسخه بدل‌ها درمی‌یابیم که املاهای «دروج» در نسخه‌ها بیشتر به کار رفته‌است. با این توصیف به نظر می‌رسد ضبط «درج» در متن سهو مصصح بوده‌است؛ در نتیجه، نسخه‌بدل‌ها نیز نادرست نوشته شده‌است. لازم به ذکر است که لغات پل، پول و چینودیل در نمایه، فهرست نشده‌اند. لغت اخیر در نمایه به صورت چینودپول، براساس املاهای لغت در متن صد در بندهش درج شده‌است. از این دست بی‌نظمی و عدم دقت بسیار است.

مصصح در مقدمه (ص ۵۹) کوتاه‌نوشت نسخه‌های صد در نثر را به ترتیب (از راست به چپ): ES، P، J15، M، MU، LE و نسخه‌های صد در بندهش را M، K، P، E نام برده‌است. این ترتیب نه تنها در درج نسخه‌بدل‌ها رعایت نشده، بلکه در بسیاری موارد ترتیب نسخه‌بدل‌ها در سراسر متن تغییر کرده‌است. برای نمونه نسخه‌بدل‌های متن صد در نثر: MUJ15ESPLE (ص ۷۲، ش ۱)؛ J15MUESLEP (ص ۸۶، ش ۱۲)؛ ESMUJ15 (ص ۹۶، ش ۸)، ESMUJ15PMLLE (ص ۱۷۲، ش ۱۵) و صد در بندهش به صورت MKEP درج شده‌است. ترتیب نسخه‌بدل‌ها را چه از سمت راست و چه از چپ بخوانیم با ترتیبی که

مصحح در مقدمه آورده‌است هماهنگی ندارد. کوتاه‌نوشت برخی نسخه‌ها از دو حرف تشکیل شده‌است، بهتر بود مابین ضبط نسخه‌بدل‌ها از علامت «ا» استفاده می‌شد.

تحقیق و شناخت و اشراف کامل به ویژگی‌های یک متن در حوزه‌های زبانی، ادبی، لغوی و دستوری از اصول مهم تصحیح متن است. در کتاب حاضر مصحح گاه به سبب عدم آشنایی کافی با متون کهن و نیز فن تصحیح به نکاتی توجه نداشته‌است. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

املاي کهن واژه سخته و بتر به سخت‌تر و بدتر برگردانده شده‌است (نک: ص ۵۵، ۶۸ خط ۴)؛ مصحح (ص ۵۴) چهار حرف پ، چ، ژ و گ را مطابق با فارسی امروز نوشته‌است. باید این نکته را در نظر داشت که با توجه به اینکه محتوای مطالب متن، مستقیم یا غیرمستقیم برگرفته از متون پهلوی است، این احتمال وجود دارد که مؤلف متن، تلفظ لغات روزگار تألیف را منعکس کرده‌است، در نتیجه این تغییرات باید با دقت و وسواس بیشتری صورت گیرد، برای نمونه لغت آویزه (قس پهلوی: abēzag «ویژه؛ پاکیزه») به صورت آویژه (ص ۵۶) نوشته شده‌است (واژه اخیر در نمایه فهرست نشده‌است) (برای آگاهی بیشتر نک: خالقی مطلق، ص ۳۱۹-۳۶۳).

هدف از تصحیح متن دستیابی به متنی نزدیک به متن مؤلف براساس نسخه‌های موجود است. در تصحیح متن، مصحح در مواردی به دلیل تصحیفات که در متن رخ داده‌است، با تصحیح قیاسی متن را بازسازی می‌کند. اما گاهی نیز مصحح به ضبط نسخه‌ها تردید دارد، در این گونه موارد، اگر از عبارت معنای درستی حاصل نمی‌شود، می‌توان متن را تصحیح کرد. مصحح کتاب حاضر به گونه دیگری عمل کرده‌است. برای نمونه به عبارتی در فصل دوم صد در بندهش (نک: ص ۲۵۶) اشاره می‌شود: «بادی که در آتش دمد، به دهن به هریک‌بار، فرمانی گناه باشد». ضبط تمام نسخه‌ها برای لغت دهن، «دین» است و مصحح دین را به دهن تصحیح قیاسی کرده‌است. درباره این عبارت به دو نکته اشاره می‌شود: اگر تصحیح مصحح را بپذیریم، علائم سجاوندی مصحح در جمله باید اصلاح شود: بادی که در آتش دمد به دهن، به هریک‌بار فرمانی گناه باشد. به نظر نگارنده، با توجه به اینکه ضبط تمام نسخه‌ها «دین» است و با حفظ لغت دین در متن، عبارت همچنان معنی دار است، درست‌تر بود ضبط «دین» در متن حفظ می‌شد و پیشنهاد مصحح در پانویس درج می‌شد. با حفظ لغت دین در متن، محل کاما در جمله تغییر می‌کند: بادی که در آتش دمد<sup>۱</sup>، به دین به هریک‌بار فرمانی گناه باشد (= بادی که به هریک‌بار در آتش دمد، در دین فرمانی گناه محسوب می‌شود).

۱. دمیدن «نفس بیرون دادن، نفس زدن» (دهخدا).

مصصح و ویژگی‌های دستوری، لغوی هر دو متن را ذیل عنوان «خصوصیات سبکی» برشمرده است (نک: ص ۳۲-۵۲). در کتاب حاضر در برخی موارد عناوین سرفصل‌ها درست انتخاب نشده است، گاه مثال‌ها برای موضوع مورد بحث ناقص یا اشتباه است و همچنین برخی موضوعات ذیل عناوین نادرست اشاره شده است. برای نمونه مصصح ذیل مدخل اسم (ص ۳۳) اشاره می‌کند «در این مجموعه، لغات و ترکیبات و واژگان نادر و تازه‌ای به کار رفته است که بیانگر قدمت متون است». او در دو بخش لغات و فعل‌های مرکب و عبارت‌های فعلی، نمونه‌هایی ذکر کرده است. در بخش لغات، اولین مورد درباره «باز» به معنی «به» است که در بخش اسم اشاره شده است (؟): و هر کار و کرفه که خواهی کردن، باز فردا می‌فکن. همچنین معلوم نیست چرا عبارت‌های فعلی و فعل‌های مرکب ذیل اسم بررسی شده است، مانند آب تاختن؛ آب به دست کردن.

در بخش فعل، ذیل کاربرد «ی» تمنایی، مثال ماضی پیاپی از متن صد در نثر (نک: ص ۴۲) چنین است: او را نان چنان‌که به سگان دهند، دادندی. ماضی پیاپی بیانگر عمل یا حالتی است که به تکرار و در دفعات متوالی در زمان گذشته واقع شده است. این ساخت همواره با قیدی که بر تکرار و عادت دلالت دارد، به کار می‌رود، مانند هر، هر بار، هر روز، هرگاه (ناتل خانلری، ج. ۳، ص ۶۱). با رجوع به متن صد در نثر، درمی‌یابیم که عبارت بالا در واقع بخشی از عبارتی است که جزای شرط واقع شده است نه تکرار و عادت عملی در گذشته. متن چنین است: در زند اوستا آورده است که در روزگار پیشین، کسی که اوستا پیام‌موخته بودی و از یاد باز کردی، تا آن گاهی که دیگر بار برم کردی، او را نان چنان که به سگان دهند، دادندی (نک: ص ۱۲۷).

انتخاب عناوین «کاربرد مصدر کامل» و «کاربرد مصدر مرخم» دقیق و علمی نیست. شاید بهتر بود عنوان کاربرد فعل‌های کمکی شخصی و غیرشخصی با مصدر و مصدر مرخم و یا تعریفی اینچنینی نوشته می‌شد. مصصح ذیل مبهمات (ص ۴۴) درباره کاربرد «کسی» یا «کس» پس از هر و همه با فعل مفرد و جمع سخن گفته است اما برای «هرکس» تنها با فعل مفرد و برای «همه کس» با فعل جمع مثال آورده است. در بخشی از مقدمه (نک: ص ۴۱) ذیل کاربرد پیشوند «در»، «بر» و «باز» پیش از فعل، مثال‌ها بدون ارجاع به متن و بدون معنای فعل آمده است، مانند درخواستن، بریستن، بازشدن (این افعال در نمایه از قلم افتاده است).

روایات فارسی زردشتی از نظر ساختار نحوی، نثر و لغات، بسیار متأثر از متون پهلوی است.

بنابراین درج تعلیقات لغوی، عبارات و مفاهیم روایات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مصحح کوشیده است در این بخش به توضیح لغات، اصطلاحات و عبارات پردازد. چنان‌که پیش‌تر نیز اشاره شد، توضیح برخی عبارات و اصطلاحات از قلم افتاده است. مصحح گاه در تعلیقات، بدون شرحی درباره عبارت یا لغت، تنها به بخشی از متن پهلوی و یا صد درها اشاره کرده است، مانند اردیبهشت (ص ۴۱۹). مصحح در سراسر تعلیقات، شواهدی از متون اوستایی و پهلوی ذکر کرده که گاهی برای یک واژه چندین صفحه مطلب درج شده است. این همه متن نویسی و ارجاع به متون پهلوی چه ضرورتی دارد؟ شایسته بود مؤلف درباره این اصطلاحات، با نثری روان و روشن، توضیحاتی ارائه و سپس به منابع ارجاع می‌کرد. از جمله، زن دشتان (در تعلیقات دوبار به آن پرداخته شده است)، ده یک، کستی، گشاده رفتن، سگ‌دید (نک: ص ۴۰۹، ۴۱۲، ۵۵۶، ۴۸۹)

در کتاب حاضر یک نمایه تنظیم شده است. چنان‌که پیش‌تر آمد، بسیاری از لغات و اصطلاحات و افعال فهرست نشده‌اند و در برخی موارد نیز شماره صفحه در نمایه برای ارجاع به متن از قلم افتاده است، مانند صفحات ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳ برای لغت زایریج. همچنین بر نگارنده معلوم نشد چرا اسامی برخی از نویسندگان و منابعی که مصحح در تألیف مقدمه و تعلیقات از آنها بهره گرفته در نمایه درج شده است، مانند دابار، تذکره الاولیا (؟). شایسته بود برای هر دو متن صد در نثر و صد در بندش نمایه‌های موضوعی، اسامی خاص، عبارت‌های فعلی و ترکیبات کنایی تهیه می‌شد.

کتابنامه براساس نام نویسنده، مترجم (متون اوستایی و پهلوی) و یا مصحح مرتب شده است. در ارجاعات درون متنی، منابعی مانند پشت‌ها، خرده‌اوستا، روایات پهلوی، شایسته نشایست و جز آن، به نام کتاب ارجاع شده است، برای مثال روایت پهلوی فصل ۸. در این گونه موارد برای بازیابی سریع منبع در کتابنامه، به‌طور معمول از این عناوین به مصحح یا مترجم، داخل کتابنامه ارجاع می‌شود اما در کتاب حاضر به این نکته توجه نشده است. همچنین برخی منابع که در تعلیقات ارجاع شده، در کتابنامه ذکر نشده است از جمله: مزداپور ۱۳۸۴ (نک: ص ۵۲۹)؛ بهار ۱۳۷۴ (نک: ص ۵۲۵). اگر دو یا چند اثر از یک نویسنده در یک سال منتشر شده باشد، در کتابنامه پس از چینش آنها به ترتیب الفبایی، با نشانه‌هایی مانند الف و ب یا هر نشانه‌ای که متداول است، مشخص می‌شود. برای نمونه دو اثر از محمود امیدسالار که در سال ۱۳۸۹ منتشر شده، در کتابنامه فهرست شده است، اما معلوم نیست به کدام اثر او در متن کتاب ارجاع شده است (نک: ص ۵۴).

شایسته بود نسخه‌بدل‌ها در پانویس متن در دو یا سه ستون صفحه آرایی می‌شد. نکته‌ای که اشاره بدان ضرورت دارد اینکه، قلم جملات و عبارت‌هایی که به خط اوستایی و پهلوی در سراسر متن و پانویس آمده، در برخی نسخه‌های چاپ اول به حروف فارسی و لاتین تغییر کرده‌است (نک: ص ۹۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۲۱).

### منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۶). «ادبیات زردشتی به زبان فارسی». زبان، فرهنگ و اسطوره (مجموعه مقالات)، معین، چاپ اول، تهران ۱۳۸۶.
- خالقی مطلق، جلال، شاهنامه از دست‌نویس تا متن، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چاپ اول، تهران ۱۳۹۰.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷.
- ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ج ۳، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۴.

Unvala, E.M.R., *Dārāb Hormazdyār's Rivāyat*, British India press, Bombay 1922.

Modi, J. see Unvala, E. M. R.

West, E. W., Appendix "The Modern-Persian Zoroastrian Literature of the Parsis", *Grundriss der Iranischen Philologie*, ed. W. Geiger, E. Kuhn, Trubner, Strassburg 1896-1904, p.122-129.

## یادداشتی کوتاه درباره لغت محلی شوشتر

یلدا شکوهی\* (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

کدخدای طراحی، مهدی، لغت محلی شوشتر، از مؤلفی ناشناخته در سده سیزدهم هجری، انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن، تهران، ۱۴۰۰، ۷۳۴ صفحه.

شوشتر از شهرهای شمالی استان خوزستان است که از شمال به کوه‌های بختیاری و شهر دزفول، از غرب به دزفول و شوش و از شرق به مسجد سلیمان محدود می‌شود. رودخانه کارون از مرکز شهر می‌گذرد و در قسمت شمالی به دو شاخه تقسیم می‌شود و سپس در ۴۰ کیلومتری شوشتر در محلی به نام بند قیر، به هم متصل می‌شود.

لغت محلی شوشتر مشتمل است بر مقدمه، متن مُصَحَّح لغت محلی شوشتر و چهار نمایه با عناوین ۱. واژه‌ها، اصطلاحات، مثل‌ها و چیستان‌های شوشتری، ۲. واژه‌های دیگر گویش‌ها، ۳. واژه‌ها، اصطلاحات و کنایات فارسی و عربی، ۴. واژه‌های زبان‌های دیگر.

از لغت محلی شوشتر تا کنون یک نسخه شناسایی شده که به زنده‌یاد علی‌اکبر دهخدا تعلق داشته‌است. مؤلف براساس همین تک‌نسخه، کتاب را تصحیح کرده‌است. بنابر قراینی که مصحح به شرح آن پرداخته، کتاب در سده سیزدهم هجری قمری تألیف شده‌است. بنابر تصریح مصحح

---

\* yalda\_shokoohi@yahoo.com

(ص ۱۷) بخش آغازین کتاب که احتمالاً مقدمه کتاب را دربر می‌گرفته، از بین رفته‌است، در نتیجه، نام مؤلف اثر معلوم نیست، و در انجامه نیز نام کاتب و تاریخ کتابت ذکر نشده‌است، مصحح حدس زده که مؤلف اثر، در واقع کاتب کتاب نیز بوده‌است، او همچنین بنا بر شواهدی که از میان سطرهای کتاب برآمده، آورده‌است که مؤلف اهل شوشتر بوده‌است، زبان انگلیسی را فراگرفته و در طول دوران زندگی به هند سفر کرده و با زبان هندی آشنایی یافته و با بزرگانی در هند ملاقات داشته‌است. چنین برمی‌آید که مؤلف لغت محلی شوشتر فرصت اتمام کتاب را نیافته‌است؛ زیرا، کتاب از حرف الف تا نیمه حرف کاف (مدخل کامه) را دربر می‌گیرد (نک: ۱۹-۲۲).

مصحح در بخش چگونگی تصحیح متن (ص ۴۵)، شرحی از شیوه کار به‌دست داده‌است، از جمله رسم الخط، نشانه‌های سجاوندی، نشانه‌های درون‌متنی مصحح، درج آوانگار برخی لغات گویشی و نیز ذکر یادداشت‌هایی در پانویس متن و همچنین مقایسه برخی لغات گویش شوشتری در زمان تألیف اثر و دوران کنونی. مؤلف هنگام تدوین کتاب، ترتیب الفبایی را در برخی مدخل‌ها لحاظ نداشت و مصحح برای دسترسی آسان، نمایه‌ای الفبایی از مداخل تنظیم کرده‌است. به تصریح مصحح، مؤلف تلفظ برخی از لغات را به‌صورت توضیحی نوشته‌است، برای نمونه دنج: به فتح دال و نون و حای بی نقطه و برخی لغات را نیز اعراب گذاری کرده که مصحح همان اعراب گذاری را در تصحیح حفظ کرده‌است.

بنا بر تصریح مصحح (ص ۴۲)، مؤلف لغت محلی شوشتر، ذیل لغاتی در فرهنگ از منابع خود نام برده که این منابع، مربوط به لغات فارسی رسمی یا عربی است و لغات گویش شوشتری را از گفتار شخصی و خانواده و همشهریان خود اخذ کرده‌است. منابعی که مؤلف اثر، از آنها در متن نام برده، عبارت‌اند از ادات الفضلا، برهان قاطع، فرهنگ ابراهیمی، فرهنگ جهانگیری، صراح، شرف‌نامه، فرهنگ وفایی یا رساله حسین وفایی، قاموس فیروزآبادی، مؤیدالفضلا.

مصحح در مقدمه کتاب (ص ۴۷) اشاره می‌کند که خوانش برخی لغات، پس از تحقیق و جستجوی بسیار در منابع، میسر نشده‌است که به‌جای آن در متن نقطه‌چین گذاشته‌است. او ادامه می‌دهد که «در ذیل با ذکر هر مدخل، به موارد خوانده‌نشده به ترتیب صفحات ذکر و تصویر آن بخش اسکن می‌شود»، سپس، اسکن شش مدخل از نسخه در اختیار خواننده قرار داده و خواسته شده تا برای لغاتی که مصحح اشاره کرده‌است، قرائتی پیشنهاد شود. به تصریح مصحح، در متن بخش‌های بیشتری

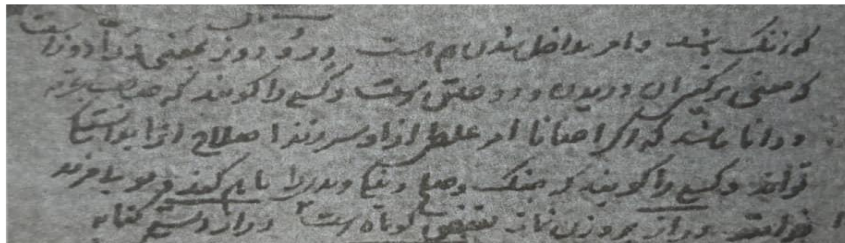
با نقطه‌چین مشخص شده‌است که به دلیل آسیب موربانه، بخشی از لغت یا عبارت از میان رفته‌است و مصحح برای هر مورد جداگانه در پانویس متذکر شده‌است (به نظر نگارنده نیاز به تکرار مداوم عبارت اخیر در پانویس هر صفحه نبوده‌است).

در این قسمت به‌جز پیشنهاد قرائت برای برخی لغات، نکات دیگری به نظر نگارنده رسید که در ادامه بدان اشاره می‌شود، همچنین تصویری که مصحح از مدخل‌های مذکور در مقدمه کتاب قرار داده‌است، برای درک بهتر مطالب، نگارنده تصاویر نسخه را در این مقاله گنجانده‌است.

در مدخل درودوز متن تصحیح چنین است: «به معنی درادوز است که معنی ترکیبی آن دریدن و دوختن است، و کسی را گویند که صاحب تجربه و دانا باشد که اگر احیاناً امر غلطی از او سرزند، اصلاح آن را به دانستگی تواند، و کسی را گویند که جنگ و صلح و نیکی و بدی را با هم کند و به عربی... خوانند» (نک: ص ۱۱۴)

نگارنده با رجوع به فرهنگ‌های فارسی، «درودوز» را نیافت (نک: تصویر ۱، مدخل درودوز). مصحح درودوز را در نمایه (نک: ص ۶۳۹) ذیل لغات شوشتری فهرست کرده‌است. مؤلف آندراج ذیل مدخل درادوز، با اشاره به انجمن‌آرای ناصری، برهان قاطع و هفت قلزم، یکی از تعاریف لغت را چنین آورده‌است: «کسی را گویند که دانا و عاقل و صاحب تجربه باشد که اگر احیاناً کاری از او ناصواب سرزند آن را به دانستگی تواند». در هفت قلزم و برهان قاطع ذیل مدخل درادوز هر دو معنی‌ای که در لغت محلی شوشتر ذکر آن رفت، اشاره شده‌است. مؤلف انجمن‌آرای ناصری ذیل درادوز ترکیب عطفی را چنین نوشته‌است: «یعنی درنده و دوزنده که به عربی رتق و وفاتق<sup>۱</sup> (؟) گویند که رتق و فتق یعنی بستن و گشادن امور متعلق به او باشد» و شاهدهی که در ادامه مدخل آورده، ترکیب به‌صورت درادوز ضبط شده‌است. صفت فاعلی درادوز (بن مضارع + الف) مرکب از دریدن و دوزیدن (دوختن) است. مصحح لغت محلی شوشتر ذیل درودوز، به‌سهو این ترکیب را در متن به‌صورت درادوز (صفت فاعلی + بن مضارع) تصحیح کرده‌است و الف واژه دوز را همزه فعل «است» در نظر گرفته‌است. چنان‌که مصحح در معرفی نسخه (نک: ص ۴۴) آورده‌است، از ویژگی‌های رسم الخط نسخه این است که فعل ربطی «است» را گاه متصل می‌نویسد گاه منفصل. به نظر نگارنده عبارت پس از مدخل باید چنین تصحیح شود: به معنی درادوز است که معنی ترکیبی آن دریدن و دوختن است.

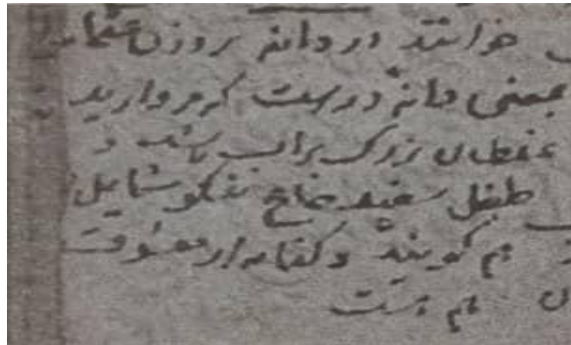
۱. احتمالاً فتق، راتق و فاتق (صفت فاعلی) (نک: آندراج).



تصویر ۱

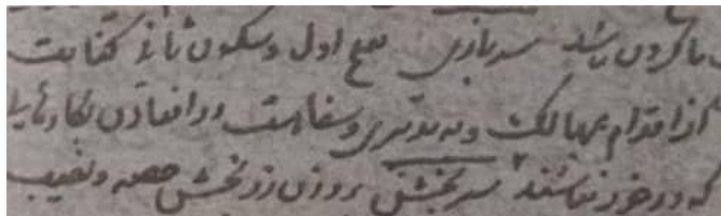
چنان‌که پیش‌تر گفته شد، مصحح لغتی را در مدخل فوق قرائت نکرده (نک: بالا) که با نقطه‌چین مشخص شده‌است. با توجه به صورت واژه در نسخه (نک: تصویر ۱)، آن را می‌توان مزید (حرف سوم بدون نقطه)، مزمد، مرند قرائت کرد. نگارنده با رجوع به فرهنگ‌های فارسی، این لغت را در برهان قاطع ذیل لغت درادوزا، «مزیل» یافت: «جنگ و صلح و نیک و بدی را با هم کند و آن را به عربی مزیل خوانند». چنین به نظر می‌رسد، مؤلف معنای دوم مدخل را از برهان نقل کرده‌است. در لغت‌نامه دهخدا ذیل مدخل درادوزا، ذیل معنای سوم از آندراج، رائق و فائق ذکر شده و از نسخه عکسی السامی (ص ۱۳۴) مِخَلَطِ مِزِيلِ نوشته شده‌است (قس نسخه عکسی السامی فی الاسامی ۱ (ص ۱۳۴) ذیل مِخَلَطِ مِزِيلِ معنای عبارت دِزَاوَدوزا/دِزَاوَدوزا ضبط شده‌است؛ نیز قس میدانی ۲، ص ۱۶۳: دِزَا و دوزا به معنی مِخَلَطِ مِزِيلِ نوشته شده‌است). در لغت‌نامه مِخَلَطِ به معنی «مرد به هرکاری آمیزنده و فساد افکننده در آن است و در ادامه یقال هو مِخَلَطِ مِزِيلِ؛ کما هو رائق و فائق، آمده‌است (نک: دهخدا، مدخل مِخَلَطِ). چنین به نظر می‌رسد که در برهان قاطع و همچنین در لغت محلی شوشتر معنی دِزَا دوزا به عربی می‌بایست به «مِخَلَطِ مِزِيلِ» تصحیح شود.

تصویر بعدی مدخل دردانه است. متن مُصَحَّح: «بر وزن ...؛ به معنی دانه در است که مروارید بزرگ پرآب باشد، و طفل چاغ نیکو شمایل [را] هم گویند، و کنایه از معشوق هم هست» (نک: ص ۱۱۷). با توجه به تصویر نسخه (نک: تصویر ۲)، مصحح لغت غلطان را (نک: ص ۴۸، ۱۱۷) از قلم انداخته‌است. نسخه چنین است: که مروارید غلطان بزرگ پرآب باشد. همچنین مصحح (ص ۱۱۸) با توجه به نسخه، حاع را به چاغ تصحیح کرده اما ذیل تصویر نسخه در مقدمه (نک: ص ۴۸) به سهو واژه را «چاق» نوشته‌است.



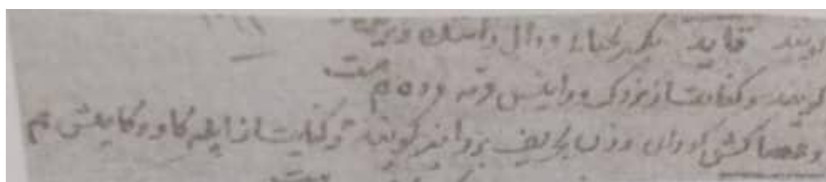
تصویر ۲

مدخل بعدی سربازی است: به فتح اول و سکون ثانی؛ کنایت از اقدام به مهالک، و به... و سفاهت در افتادن به کارهایی که درخور نباشد (نک: ص ۳۲۱، نیز نک: تصویر ۳). چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، دست‌نویس بدون علائم سجاوندی بوده و مصحح آن را در متن افزوده‌است. او در کل فرهنگ، پس از لغتِ مدخل علامت دونقطه (:) و پس از توضیح تلفظ واژه، نقطه کاما (،) و مابین تعاریف و معانی متفاوت، کاما (،) قرار داده‌است. مصحح ذیل مدخل سربازی، یک لغت را قرائت نکرده که با نقطه‌چین مشخص شده‌است. قرائت نگارنده با توجه به تصویر نسخه (نک: تصویر ۳)، «تدبیری» است. زیرِ واژهٔ اخیر در نسخه، خط کشیده شده‌است که بخشی از نقطه‌های حرف سوم و چهارم، زیرخط مشخص است. همچنین نقطهٔ حرف اضافهٔ «به» پیش از این لغت نیز، زیر خط قرار گرفته‌است. با توجه به قرائت «تدبیری»، علامت کاما در جمله باید پس از آن قرار گیرد، یعنی مدخل دارای دو معنی است: یکی «کنایت از اقدام به مهالک و به تدبیری» است، یعنی سربازی به معنی اقدام به کارهای مهالک و خطرناک و تدبیر کردن و چاره‌جویی در آن است؛ و معنی دوم آن «و سفاهت در افتادن به کارهایی که درخور نباشد» به معنی نادانی و کم‌خردی در انجام کارهایی که شایسته نیست.



تصویر ۳

مورد بعدی مدخل قاید (نک: ص ۵۶۴-۵۶۵) است که تعریف آن در کتاب چنین آمده است: به کسر تحتانی و دال؛ راننده و برنده را گویند، و کنایت از بزرگ و رانیس قریه و ده هم هست، و عصاکش کوران، و زن به حریف بر را نیز گویند، و کنایت از ... گاو و گاو میش هم هست. دهخدا به نقل از غیاث‌الغات و آندراج ذیل قاند چنین آورده است: «شخصی که از پس راند نابینا را، چنان‌که از پیش کشد نابینا را». در فرهنگ نظام چنین است: «لشکرکش و پیشوای گروه، در عربی به این معانی هم هست، عصاکش و از پیش کشند ستور و جز آن چنان‌که سابق از پس راننده است». اما یکی از معانی لغت در فرهنگ مذکور، «چوبی که بر گاو زراعت بندند»، ذکر شده است. در فرهنگ نفیسی نیز یکی از معانی قائد «ابزارهای کشت» آمده است. به کتاب لغت محلی شوشتر باز می‌گردیم. لغتی که مصحح با نقطه چین مشخص کرده است، با توجه به تصویر نسخه (نک: تصویر ۴)، می‌توان ابایه، ابیه، و ابایه خواند. با خوانش‌های اخیر در فرهنگ‌های فارسی چیزی نیافتیم. با استناد به معنی لغت قائد در فرهنگ نظام و فرهنگ نفیسی می‌توان حدس زد، لغت قرائت‌نشده نیز ابزاری است که در کار کشت و کشاورزی و یا وسیله‌ای است که برای چهارپایان به کار می‌رفته است. در فرهنگ نفیسی و لغت‌نامه لغتی مدخل شده است که به نظر می‌رسد به لغت اخیر مرتبط است. ابای / ابای، «جل و نم‌اسب و نوعاً کفل‌پوش همه چارواها» (نک: نفیسی، دهخدا). ابای در لغت‌نامه بدون شاهد است و در فرهنگ جامع نیز مدخل نشده است. به نظر نگارنده لغت را می‌توان به ابایه تصحیح قیاسی کرد. احتمالاً «های» غیر ملفوظ در ابایه در نقش کسره اضافه به کار رفته است.



تصویر ۴

چنان‌که گفته شد، مصحح صورت تلفظ امروزی برخی لغات شوشتری مندرج در متن را در پانویس نوشته است و در برخی موارد نیز به صورت دستوری واژه اشاره کرده است. این توضیحات تنها درباره لغات شوشتری در متن است. شایسته بود مصحح بخشی را به تعلیقات اختصاص می‌داد و به لغات شاذ و کم‌کاربرد می‌پرداخت. برای نمونه کُلخونگ / کُلخنگ، ذیل مدخل بَن و بَنه (ص ۶۸). نیرومند (نک: ص ۳۷۴) واژه را کُلخَنک بروزن پرپشت، دانه‌هایی درشت‌تر از عدس و ترش‌مزه، محصول

نوعی درخت کوهی نوشته‌است. در مخزن الادویه به نقل از دهخدا ذیل مدخل کُلخُنْگ آمده‌است: چون درخت بن را با پسته پیوند کنند، ثمر آن بزرگ‌تر و لطیف‌تر می‌شود و آن ثمر را کُلخُنْگ نامند. نمونه‌های دیگر مانند انجکک ذیل بن و بنه؛ جدوار ذیل بیش؛ مقشر ذیل دال؛ دوادوی ذیل بشول و بگرد، زن به حریف بر ذیل قاید و جز آن.

پیش‌ازاین آمد که مصحح در کل متن، مواردی را با نقطه‌چین مشخص کرده و در پانویس هر نقطه‌چین متذکر شده که به دلیل موربانه‌خوردگی از بین رفته‌است. نکته‌ای که باید بدان اشاره شود اینکه در برخی موارد لغات خوانده‌نشده را با جستجو در فرهنگ‌ها و گاهی نیز با توجه به بافت جمله، می‌توان بازسازی کرد و در قلاب قرار داد (لازم است اشاره شود که مصحح در برخی موارد چنین کرده‌است). برای نمونه مدخل روروک: به فتح هر دو را و تشدید واو ثانی به معنی راه‌روک؛ و آن چوبی [است] که در آن دو غلطک بندند و اطفال بالای آن را به دست گیرند و ... روند. کلمه محل نقطه‌چین را می‌توان [راه] نوشت. چنان‌که گفته شد نسخه لغت محلی شوشتر متعلق به دهخدا بوده و او در لغت‌نامه به کتاب مذکور ارجاع کرده‌است. دهخدا نیز محل نقطه‌چین را «راه» خوانده‌است.

چنان‌که در معرفی کتاب پیش‌تر آمد، هنگام تألیف اثر، ترتیب الفبایی مدخل‌ها رعایت نشده‌است و مصحح برای بازیابی تمامی لغات فرهنگ، فهرستی از لغات مدخل به ترتیب الفبایی در پایان کتاب درج کرده‌است، اما این لغات در یک نمایه فهرست نشده‌است بلکه برای مثال جایی که مصحح تشخیص داده که لغت شوشتری است، واژه در لغات شوشتری نمایه شده‌است. این شیوه نمایه‌نویسی، بازیابی لغت را برای خواننده دشوار می‌کند. برای نمونه، مصحح، لغت بُکران را در نمایه ذیل لغات شوشتری آورده و تلفظ امروزی لغت را borakun نوشته‌است (نک ص ۶۷ پانویس ۷). لغت بُکران در فرهنگ‌های فارسی از جمله فرهنگ نفیسی، برهان قاطع، انجمن آرای ناصری، رشیدی، غیاث‌اللغات، آندراج و فرهنگ نظام مدخل شده‌است که نشان می‌دهد لغت شوشتری نیست و معلوم نیست مصحح بر چه اساسی آن را ذیل لغات شوشتری فهرست کرده‌است. نمونه دیگر، مدخل ری‌دس است که مصحح اشاره‌ای به اینکه، تلفظ شوشتری است، نداشته‌است، احتمالاً این مطلب برای مصحح روشن بوده‌است، اما روش تحقیق در کل کتاب شیوه یکسانی را می‌طلبد. نیرومند (ص ۲۲۷) تلفظ عبارت را در گویش شوشتری، ری‌دس بروزن بی‌رگ نوشته و به معنی «روی دست» آورده‌است. مثال آن، ری‌دس بُردیش یعنی «روی دست او را بردند». ری‌دس هَمَه زَدَه یعنی «روی دست همه زده» (از همه جلو افتاده). در فرهنگ نفیسی عبارت روی دست خوردن کنایه از فریب خوردن و گول شدن، آمده‌است.

مصصح لغات دیگر را شامل فارسی و عربی، هندی و سنسکریت، لاتینی، فرنگی و یونانی را در نمایه‌های جدا فهرست کرده‌است. برای نمونه لغت سنندل و فروری (نام ماه میلادی) در نمایه چهارم با نام واژه‌های زبان‌های دیگر ذیل لغات فرنگی آورده‌است. مصصح لغاتی را که اصل یونانی دارند، اما از عربی وارد زبان فارسی شده‌اند مانند فیلسوف، قاراسیا، قسطل (نک: شاه‌بلوط) را ذیل لغات یونانی الفبایی کرده‌است. بهتر بود این دسته از لغات ذیل زبانی قرار می‌گرفت که از آن به فارسی راه یافته‌اند، و مقابل لغت یا عبارت به اصل آن اشاره می‌شد. همچنین شایسته بود مصصح نه فقط لغات مداخل، بلکه نمایه‌ای از تمام لغات کتاب در اختیار خواننده قرار می‌داد. مورد دیگر اینکه بهتر بود ارجاعات درون‌متنی و فهرست منابع براساس نام نویسنده و به شیوه APA تنظیم می‌شد. همچنین اشاره به دانشنامه زبان و ادب فارسی در فهرست منابع بدون ذکر نام مقاله و نویسنده آن، آگاهی‌ای برای خواننده به‌شمار نمی‌آید.

مواردی که در این مقاله بدان اشاره شد از ارزش‌های اثر نمی‌کاهد. پیشنهاد می‌شود در صورتی که مصصح محترم با نکاتی که ذکر آن رفت هم‌سو هستند، در چاپ‌های بعدی کتاب در نظر داشته باشند.

## منابع

- برهان، محمد حسین خلف، برهان فاطم، به کوشش محمد معین، تهران ۱۳۴۲.
- داعی‌الاسلام، محمدعلی، فرهنگ نظام، دانش، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷.
- غازی‌الدین حیدر، هفت قلم (چاپ سنگی)، منشی نول کشور، ۱۲۳۰.
- محمدپادشاه، شاد، آندراج، فرهنگ جامع فارسی، تصحیح محمد دبیرسیاقتی، خیام، تهران ۱۳۶۳.
- میدانی، ابوالفتح احمد(۱)، السامی فی الاسامی (عکس نسخه مکتوب به سال ۶۰۱ هجری قمری)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵.
- میدانی، ابوالفتح احمد(۲)، السامی فی الاسامی (فهرست الفبایی لغات و ترکیبات فارسی)، به کوشش محمد دبیر سیاقتی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۴.
- نفیسی، علی‌اکبر(ناظم‌الاطباء)، فرهنگ نفیسی، کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۵۵.
- نیرومند، محمدباقر، واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری، فرهنگستان زبان ایران، تهران ۱۳۵۵.
- هدایت، رضاقلی‌خان، فرهنگ انجمن آرای ناصری، تصحیح عبدالله منشی طبری، افست اسلامیه، تهران ۱۲۸۸ق.

آرانسکی، یوسیف میخائیلوویچ، *زبان‌های ایرانی نو در آسیای مرکزی*، ترجمهٔ مریم میراحمدی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۴۰۰، ۲۲۲ صفحه.

سرزمین‌های پهناور آسیای مرکزی از غرب ترکستان چین تا سواحل دریای خزر، بخشی از آناتولی و اراضی شمالی افغانستان، بخش شمال‌غربی هندوستان، قسمت‌هایی از شرق ایران را فرامی‌گیرد. این ناحیه در دوران باستان و در دوران اسلامی، به‌دلیل شرایط خاص اقلیمی، جایگاهی مهم برای پذیرش باورهای مختلف بوده‌است. به‌سبب اسکان قبایل آریایی‌زبان در آسیای مرکزی، شمال هندوستان و ایران، نوعی خویشاوندی زبانی در منطقه به‌وجود آمده‌است. باورها و عقاید دینی، عقیدتی و فرهنگی هر قوم و قبیله، متأثر از یکدیگر بوده و مناسبات فرهنگی مشترکی پدید آورده‌است.

مقدمهٔ کتاب شامل کلیاتی دربارهٔ زبان‌های ایرانی نو در آسیای مرکزی و قفقاز است. زبان‌های ایرانی نو در آسیای مرکزی، شامل زبان‌هایی است که با ورود اعراب به ایران و آن منطقه، برای مدتی مسکوت مانده و سپس به‌تدریج احیا شده و هم‌زمان با دگرگونی‌های تاریخی و سیاسی، تغییر، تکمیل و گسترش یافته‌است. در این

بخش، از زبان‌ها و لهجه‌های نو در گروه زبان‌های ایرانی نام برده شده‌است که در محدودهٔ مرزهای پیشین روسیه جای داشتند و اکنون در آسیای مرکزی و قفقاز قرار دارند. مؤلف آگاهی مختصری از پیشینهٔ پژوهش در زبان‌های منطقهٔ آسیای مرکزی و سابقهٔ تاریخی آن در سده‌های اخیر به‌دست داده‌است.

بخش دوم کتاب با نام زبان‌های ایرانی آسیای مرکزی، شامل زبان‌های تاجیکی، پامیری، یغنابی، بلوچی، کردی و لهجه‌های ایرانی آسیای مرکزی است: **زبان تاجیکی** در محدودهٔ آسیای مرکزی و به‌خصوص در ناحیهٔ جمهوری تاجیکستان تکلم می‌شود و زبان مادری بخش بزرگی از جمعیت تاجیکستان است. **زبان پامیری** زبان ساکنان قسمت علیای رود پَنج و ناحیهٔ شمالی جمهوری تاجیکستان است. زبان‌های متعلق به آن در امتداد رود پَنج عبارت‌اند از: وخی، اشکاشمی، شغنی - روشنی و یزغلامی. مؤلف بر آن است که دسته‌بندی این زبان‌ها ذیل یک گروه، بیشتر جنبهٔ جغرافیایی دارد نه ویژگی‌های زبانی. **زبان یغنابی** در درهٔ یغناب در تاجیکستان تکلم می‌شود. مؤلف زبان سغدی باستان را نیای زبان یغنابی دانسته و موضوع تقسیم‌بندی لهجه‌ها و ارتباط لهجه‌های مربوط به

سغدی - یغناپی را نیز مورد بررسی قرار داده‌است. **زبان بلوچی** مد نظر ارنسکی در ناحیه آسیای مرکزی، زبان متکلمان بلوچی ترکمنستان است. گونه بلوچی این منطقه بیشتر به لهجه «پنج گور» مکران پاکستان شباهت دارد و با بلوچی دیگر نواحی متفاوت است. **زبان کردی**، زبان رایج جمعیت کردزبان در جمهوری ارمنستان، جمهوری آذربایجان، جمهوری گرجستان و جمهوری ترکمنستان است. مباحثی چون کردشناسی پس از جنگ جهانی دوم، آواشناسی، تاریخ تحولات لغوی، نحو، لغت و جمله‌سازی، تألیفاتی درباره دستور زبان، فرهنگ لغت‌نویسی، واژه‌نگاری، لهجه‌شناسی، تاریخ زبان ادبی کردی ذیل این عنوان مورد بررسی قرار گرفته‌است.

در بخش سوم کتاب، زبان‌های ایرانی قفقاز و ماورای قفقاز در شمال و جنوب کوه‌های قفقاز و در سرزمین‌های اوستیای شمالی، اوستیای جنوبی در گرجستان، بخشی از جمهوری آذربایجان و دیگر نواحی مطالعه شده‌است که شامل زبان‌های آسی، کردی، تاتی و تالشی است.

**زبان آسی** دارای دو گونه اصلی ایرونی (شرقی) و دیگوری (غربی) است. عمده آثار ادبی آسی، به گونه ایرونی است. مؤلف در این بخش مباحث آواشناسی، تاریخ تحولات لغوی، نحو، ساخت و ترکیب کلمات، تحقیقات کلی دستور زبان، دانشنامه‌نویسی، لهجه‌شناسی، تاریخ زبان، ریشه‌شناسی لغات، تحقیق درباره اسامی، ارتباط زبان‌های آسی-روسی را مورد بررسی قرار داده‌است. **زبان تاتی**، زبان قومی ایرانی است که خود را تات می‌نامند و در نواحی جمهوری

آذربایجان، داغستان و نیز شهرهای کوچک شمال قفقاز ساکن‌اند. زبان تاتی به دو گونه اصلی تقسیم می‌شود: گونه تات‌های مسلمان و گونه تات‌های یهودی. **زبان تالشی** زبان اهالی منطقه‌ای در ناحیه جنوب جمهوری آذربایجان (آستارا، لنکران، لریک، ماسالی) است و در محدوده‌ای از جنوب غرب دریای خزر در ایران نیز تکلم می‌شود. کتاب با فهرست منابع و دو نمایه نام اشخاص و اسامی امکان به پایان می‌رسد.

مریم رضایی

**برنده، سحر، گویش اردستانی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۴۰۱، ۳۳۳ صفحه.**

گویش اردستانی در بخش مرکزی شهرستان اردستان، تنها در شهر اردستان و برخی روستاهای هم‌جوار آن تکلم می‌شود. این گویش از نظر تبارشناسی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، متعلق به دسته شمالی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو غربی است. در تقسیم‌بندی دیگری، آن را براساس ارتباط خانوادگی، هم‌جواری جغرافیایی و هویت قومی به گروه گویشی موسوم به «گویش‌های مرکزی» متعلق می‌دانند. تاکنون، به جز چند پژوهش مختصر، پژوهشی به‌طور مستقل و جامع، درباره این گویش با رویکرد زبان‌شناسی تاریخی صورت نگرفته‌است. کتاب حاضر صورت منقح رساله‌ای است با عنوان «بررسی گویش اردستانی از دیدگاه زبان‌شناسی تاریخی» تألیف شادروان سحر برنده که همان‌گونه که در مقدمه کتاب یادآور شده، همه داده‌های این پژوهش را هم به روش

بهرامی، عسکر، *ایران زمین روزگار باستان، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۹۹، ۶۴۶ صفحه.*

ایران، یکی از کهن‌ترین تمدن‌های بشری در طول تاریخ چند هزارساله خود، دستخوش تحولات و رویدادهای بسیار بوده است؛ رویدادها و تحولاتی که گاه پهنه آن را به چند برابر این گستره رسانده و تأثیر فرهنگ و تمدن آن را به سرزمین‌های بس دورتر از این حوزه هم کشانده است. اینکه این کانون فرهنگی و تمدن، چگونه در این پهنه از زمین شکل گرفته و چه فراز و نشیب‌هایی به خود دیده است، موضوعی است که از همان روزگار باستان توجه بسیاری را برانگیخته و تا به امروز در باب جنبه‌های مختلف آن، پژوهش‌های بسیاری انجام شده است. باین حال، ویژگی عمده این آثار آن است که هر یک به موضوعی خاص یا دوره‌ای از این تاریخ می‌پردازد، و کتابی جامع که تصویری کلی از جنبه‌های مختلف تاریخ ایران در دوره باستان و نه فقط تاریخ سیاسی به دست دهد، وجود ندارد؛ گو اینکه گستردگی این دوره زمانی، رویدادهای گوناگون و تنوع موضوعات، چنان است که هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند مدعی تألیف چنین اثری و گنجاندن همه موضوعات در یک کتاب شود.

به تصریح بهرامی، درباره تاریخ ایران در دوره باستان، یعنی تا ورود اسلام، کتاب‌های بسیاری به زبان‌های مختلف نوشته و منتشر شده است که مجموعه این آثار را با توجه به مخاطب آن می‌توان در دو گروه کلی قرار داد: یکی آثاری با زبان تخصصی و بحث‌های فنی، دیگری نوشته‌هایی برای مخاطبان غیرمتخصص و اغلب با زبانی ساده. کتاب حاضر با بهره‌گیری از

میدانی (مصاحبه حضوری با گویشوران و نیز ضبط صوتی گفتار آزاد آنان) و هم به روش کتابخانه‌ای، گردآوری و داده‌های میدانی را در فایلی صوتی ضبط و ثبت کرده است.

کتاب با رثائیه کوتاه دکتر محمد حسن دوست در باب معرفی و گرامی‌داشت نویسنده آغاز می‌شود. پس از آن، موضوعاتی همچون شهرستان اردستان، گویش اردستانی و پژوهش‌هایی که تاکنون درباره این گویش انجام شده است و روش اجرای پژوهش و ذکر برخی ویژگی‌های این گویش، در فصل نخست با عنوان «کلیات» مورد اشاره قرار می‌گیرند. فصل دوم به «واج‌شناسی» گویش اردستانی به‌ویژه به لحاظ تاریخی، اختصاص یافته است. فصل سوم «صرف» و فصل چهارم «نحو»، مفصل‌ترین بخش‌های کتاب هستند، که با نقل شواهد بسیار، به ترتیب درباره صرف و نحو در گویش اردستانی سخن گفته است. فصل پنجم «پیوست‌ها» شامل مصاحبه‌ها (با ترجمه‌ای دقیق به فارسی) و جملاتی است که مؤلف به صورت میدانی گردآوری کرده و بسیاری از شواهد ارائه شده در این کتاب را از این فصل نقل یا اقتباس کرده است؛ وی در پایان این فصل، صرف تعدادی از افعال گویش اردستانی را در قالب جداولی آورده است که الگویی مناسب برای آگاهی از صرف فعل در این گویش به دست می‌دهد. نویسنده فصل ششم را به واژه‌نامه اردستانی به فارسی و فارسی به اردستانی اختصاص داده است؛ بخش پایانی کتاب، پیش از ذکر فهرست منابع، فهرستی از افعالی است که در متن کتاب به‌طور کامل صرف شده‌اند.

لیلا نوری کشتکار

آفرینش و تاریخ جهان داشته‌اند که اغلب سینه‌به‌سینه به نسل‌های بعدی منتقل می‌شده‌اند. چنین تاریخی را تاریخ روایی، تاریخ ملی و از آنجا که آمیخته با باورها و اسطوره‌هاست، تاریخ اسطوره‌ای یا دینی هم نامیده‌اند، این مباحث و مواردی همچون دین، زبان و ادبیات، دانش، بهداشت و پزشکی، هنر، گاه‌شماری و جشن در بخش پایانی کتاب با عنوان «تاریخ فرهنگی» بررسی شده‌است. کتاب با پیوستی درباره‌ی معرفی و بررسی منابع و مآخذ، و کتاب‌نامه و نمایه به پایان می‌رسد. لازم به ذکر است، کتاب در بردارنده‌ی تصاویری است که دید بهتری نسبت به موضوعات ذکر شده به خواننده ارائه می‌دهد.

#### لیلا نوری کشتکار

فرهیخته، سعادت، گنجینه‌ی گویش‌های ایرانی: استان خوزستان<sup>۱</sup> (شهرستان بهبهان)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۴۰۱، ۵۶۸ صفحه.

در این دفتر، شش گویش از گویش‌های استان خوزستان (شهرستان بهبهان)، شامل بهبهانی، بولی‌ها، زیدونی، طیبی‌ها، بهمی‌ها و زنگویایی‌ها - اولامیرزالی‌ها مطالعه شده‌است. این گویش‌ها به کوشش سعادت فرهیخته در پژوهش میدانی، گردآوری، بررسی و توصیف شده‌است.

مؤلف در پیشگفتار، زبان مادری را زبان عاطفه، احساس و زبان درونی فرد بیان کرده‌است که فرایند تفکر، نخست به زبان درونی هر فرد رخ می‌دهد و سپس به زبان گفتاری او ترجمه می‌شود. زبان مادری

مهم‌ترین پژوهش‌ها، در چهار بخش شامل «کلیات»، «تاریخ سیاسی»، «تاریخ اجتماعی و اقتصادی»، «تاریخ فرهنگی» و نیز یک پیوست با عنوان «معرفی و بررسی منابع و مآخذ» است، که در واقع گزارشی ساده و روشن از تحولات گوناگون ایران، از شکل‌گیری این سرزمین و آغاز زندگی در آن، تا برآمدن حکومت، و سپس تاریخ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی دوره‌ی باستان، و سرچشمه‌های شناخت آن را به دست می‌دهد. در این اثر کوشش شده تا مهم‌ترین مباحث تاریخ ایران، هر یک در فصلی کوتاه یا نسبتاً کوتاه، به زبانی تا حد امکان ساده، برای خواننده غیرمتخصص بیان شود.

در بخش آغازین کتاب، پس از یادداشت کوتاه نویسنده، نگاهی به زمین‌شناسی فلات ایران، اقلیم، منابع آب و حیات گیاهی و جانوری ایران شده‌است. مؤلف در ادامه و در دومین بخش با عنوان «تاریخ سیاسی» به بررسی نخستین اقوام و حکومت‌های تاریخ ایران باستان پرداخته است و در انتهای همین مقوله به حکومت، دربار، سازمان اداری، سپاه و جنگ‌ها و نیز به مهم‌ترین رویدادهای تاریخ ایران باستان اشاره می‌کند. تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران باستان در بخش سوم این اثر بررسی شده‌است. موضوعات مطرح‌شده در این بخش از کتاب شامل زندگی اجتماعی، راه و ارتباطات، بازرگانی، کشاورزی و دامداری، دارایی و امور مالی، سکه، واحدهای اندازه‌گیری و دستمزدها، خانواده، قانون، مرگ و آیین‌های آن، پوشش و آرایش، خوراک و نوشیدنی می‌باشد. ظاهراً همه اقوام باستانی روایت‌هایی از

داده‌است. در بخش دستور، به مقوله‌های صرف فعل و شناسه‌های فعلی، اسم، ضمائر، ساخت کنایی، صفت، دستگاه شناختگی (معرفه و نکره)، قید، حروف، نقش نما، وندها، افعال معین، افعال مجهول و ساختمان فعل با ذکر مثال پرداخته‌است. بخش چهارم و پنجم کتاب حاضر شامل واژه‌نامه موضوعی و معادل‌های گویشی برای ۱۰۰ جمله برگزیده فارسی است.

بخش پایانی کتاب شامل آوانویسی متلهایی است که از افسانه‌های بومی همان مناطق باقی مانده که کمتر دستخوش تغییر شده‌است؛ از این رو، برای محققان این حوزه، منابعی ارزشمند برای بازشناسی و توصیف ساختار صرف و نحو گویش‌های منطقه به‌شمار می‌رود.

مریم رضایی

فیروزبخش، پژمان، *فهلویات، پژوهشی در اشعار بازمانده از زبان ادبی مشترک عراق عجم و آذربایجان*، انتشارات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۴۰۱، ۲۰۰ صفحه، مصور.

در کتاب پیش رو برای نخستین بار با شکلی منسجم و علمی به چستی فهلویات و چگونگی طبقه‌بندی آن اشعار بر پایه روابط خویشاوندی زبانی پرداخته شده‌است. نویسنده در پیشگفتار، ضمن بیان هدف از تألیف کتاب اشاره‌ای به پژوهشگرانی دارد که پیش از این به موضوع فهلویات پرداخته‌اند و بیان می‌کند که کتاب در درجه اول به منظور شناساندن زبان

ابزار بسط سرمایه اجتماعی است و تخریب آن یعنی تخریب سرمایه اجتماعی. داده‌های این گویش‌نامه به چند شیوه گردآوری شده‌است: بخش اعظم آن براساس مصاحبه گویش‌پژوه با سالخورده‌گان، زنان خانه‌دار روستایی و مردانی که به کار کشاورزی، چوپانی، دامداری اشتغال دارند، بوده‌است.

بخش نخست کتاب شامل پیشینه‌شناسی و جغرافیای شهرستان بهبهان است. مؤلف در بخش پیشینه‌شناسی، نگاهی به دوره‌های تاریخی بهبهان از دوران باستان تا دوره اسلامی و پس از آن داشته‌است. بخش جغرافیا، شامل توضیحات بخش مرکزی (شهر بهبهان، دهستان حومه و دهستان دودانگه)، بخش نشان و بخش زیدون است. در بخش تبارشناسی درباره پوشش مردم، معماری و بافت شهری، مشاغل و صنایع و نیز آثار تاریخی شهر بهبهان مطالبی درج شده‌است.

در بخش گویش‌شناسی، مؤلف شرحی درباره ویژگی‌های دستوری-آوایی گویش‌های شهرستان بهبهان ارائه کرده و گویش‌های این منطقه را به دو گروه تقسیم کرده‌است: ۱. گویش‌های مرکزی (گویش دیلی و مارینی، گویش‌های جنوب استان فارس، گویش‌های جنوب استان بوشهر، گویش‌های جنوبی استان کرمان، گویش‌های استان هرمزگان)؛ ۲. گویش‌های پیرامونی (طیبی‌ها، بهجی‌ها، زنگوایی و اولامیرزالی، زیدونی، بولی‌ها).

مؤلف در بخش واج‌شناسی، پس از توصیف پیشینه واج‌شناسی گویش‌ها، به ذکر مهم‌ترین تفاوت‌های واجی گویش‌ها پرداخته و جدول نشانه‌های آوایی اختصاصی گویش‌های مورد بررسی را به‌دست

زبان ادبی مشترک بوده که رفته‌رفته فارسی و فارسی‌تر شده تا رسیده است به اشعاری از جنس اشعار متأخر منسوب به باباطاهر که به‌جز عناصری اندک به‌کلی فارسی است.

در فصل سوم با عنوان «موادّ زبانی بازمانده از فهله»، نویسنده اشعار و جملات بازمانده از زبان شهرهای مختلف فهله را ابتدا تقسیم‌بندی و سپس معرفی کرده و ضمن آوردن نمونه و طرح برخی مباحث زبانی، آن را پایه‌ای برای طبقه‌بندی‌های دقیق‌تر فهلوئیات قرار داده‌است. به‌طور کلی اشعار و جملات گویشی این مناطق سه دسته است: ۱. آنها که به زبان مادری و محلی گویندگان است. ۲. آنها که گویندگانشان را می‌شناسیم و به این واسطه فارغ از اینکه در مأخذ عنوان فهلوی داشته باشد یا نه شاید بفهمیم به فهلوی ادبی مشترک سروده شده‌اند یا به زبانی محلی. ۳. آنها که اغلب عنوان فهلوی یا چیزی نظیر آن دارند و از سراینده یا حتی محل سرایش یا رواجشان آگاهی نداریم. مناطق مورد بحث عبارت‌اند از: اهر، اردبیل، اردستان یا زواره، اصفهان، تبریز، ری، زنجان، سیمینه، شروان یا کنارآب، قزوین، قم یا آوه، کاشان، کرج، نمین، همدان. نویسنده ضمن ارائه پیشنهادی مختصر از جغرافیای تاریخی و گویشی این مناطق شاعران شهره به فهلوی‌سرایی این مناطق را معرفی و نمونه‌هایی از اشعار ایشان را بررسی کرده‌است.

در فصل چهارم با عنوان «رابطه زبانی فهلوی و آذری»، نویسنده به نکتّ زبان آذری و تفاوت لهجه‌های آن اشاره می‌کند و روایت‌های تاریخی گوناگونی از وجود زبان محلی آذربایجان مطرح و ضمن آن

فراموش‌شده‌ای تألیف شده که از قرن‌ها پیش از اسلام در عراق عجم و آذربایجان صاحب ادبیاتی غنی بوده‌است و فهلوئیات پراکنده‌ای که از خلال سفینه‌های اشعار و کتاب‌های عربی و فارسی یافت می‌شود تقریباً تنها معرفّ زبان فهلوی است. او تصریح می‌کند که نباید به هر شعر قدیم محلی گمان فهلوی بودن برد و هر شعر کهن گویشی آن‌طور که به‌غلط مشهور شده‌است فهلوی نیست.

کتاب در شش فصل تنظیم شده‌است. در فصل نخست با عنوان «زمینه تاریخی»، نویسنده حدود جغرافیای تاریخی سرزمین پهلو یا فهلو و بیان تفاوت نظر قدما بر سر این حدود را توضیح می‌دهد و به عناوین گوناگون شعرهای گویشی اشاره می‌کند.

در فصل دوم با عنوان «فهلوی، یک زبان ادبی مشترک کهن»، نویسنده با توجه به عدم فهم زبانی متقابل میان مناطق گوناگون موسوم به پهلو و بررسی نظر و اختلاف نظر پژوهشگران پیشین با تتبع در نمونه‌های قدیم گویش‌های مناطق موسوم به پهلو بیان می‌کند که اکثر اشعار فهلوی لزوماً نه به زبان مادری شاعران که به یک زبان ادبی مشترک سروده شده‌است و هنوز نسبت آن به‌درستی با زبان محلی مردمان بعضی از آن مناطق روشن نیست. او براساس شواهد نشان می‌دهد که شاعران برخی مناطق فهله زبان اشعار فهلوی را به طریق سنت از آثار ادبی پیشین می‌آموختند و فهلوی زبان ادبی مشترک سرایش این اشعار بوده‌است که شاعران با سرایش به این زبان طبع‌آزمایی می‌کردند. زبان مادری مردم این مناطق با یکدیگر متفاوت بوده و همچنین متفاوت با زبان فهلوئیات بوده‌است. همین

عهد اسلامی، در بسیاری از مناطق پهلوی از تداول افتاده بود و ظاهراً فقط در زبان شعر به حیات خود ادامه می‌داده‌است. بنابراین فهلویات موجود برخلاف انتظار، ما را به زبان گفتار هیچ کجا در دوره اسلامی نمی‌رساند هرچند در هر منطقه و نزد هر شاعر بیش و کم صبغه محلی پیدا می‌کرده و تاندانزهای عناصری از زبان محلی وارد زبان شعر می‌شده‌است. فهلوی زبانی دارای ادبیات بوده‌است که دوره تکوینش به زمان اشکانیان می‌رسد و در دوره ساسانیان در مناطق مشخصی از ایران اقبال فراوان داشته و زبان داستان‌های کهن حماسی و عاشقانه همان مناطق بوده و به شکل شفاهی و کتبی ادبیات را از نسلی به نسل بعد می‌رسانده‌است. نویسنده در ادامه نظری به دیدگاه پژوهشگران پیشین در باب اصل و نسب زبان فهلوی و آذری انداخته و نتیجه‌گیری خود را بیان داشته‌است.

در پایان، کتاب مزین به سه پیوست است. ۱. فهرست فهلویات شناخته‌شده تا سال ۷۰۰ قمری که دربرگیرنده اشعار فهلوی است و محدود عبارات منشور را شامل نمی‌شود. ۲. معرفی ۳۳ دوبیتی از باباطاهر همدانی که به لحاظ تاریخی دومین مجموعه دوبیتی‌های منسوب به باباطاهر است. نویسنده ضمن برشمردن ویژگی‌های شاخص این اشعار، زبان این اشعار را فهلوی رقیقی توصیف کرده که اگرچه چندان فارسی نشده‌است اما دیگر فهلوی اصیل هم نیست. در پایان نیز در دو صفحه تصویری از دست‌نویس این دوبیتی‌ها آمده‌است. ۳. پیوستی شامل نسخه‌برگردان دو قصیده آذری است.

کتاب پس از فهرستی مفصل از منابع و مأخذ

بیت‌هایی از گویش قدیم آذری را بررسی می‌کند. او در پایان این فصل یادآور می‌شود که در منابع قدیم هرگز به مواد مکتوب آذری، فهلوی اطلاق نشده‌است و وقتی در آذربایجان به اشعار فهلوی، راژی یا راجی می‌گفتند، لابد زبانی جز زبان ولایات خود را مد نظر داشتند.

در فصل پنجم با عنوان «روابط زبان‌های ولایات فهلوی براساس مواد مکتوب کهن»، نویسنده براساس ویژگی‌های متمایز زبان‌های منطقه فهلوی می‌کوشد معیاری برای طبقه‌بندی فهلویات به قصد تعیین روابط تاریخی این زبان‌ها به دست دهد. معیار نویسنده بر پایه متن‌های موجود است و نه گویش‌های معاصر. نویسنده توجه به تنوعات زبانی گاه تاریخی موجود در خود این زبان‌ها را که گاه سبب آمیختگی ویژگی‌های این زبان‌هاست مورد نظر داشته‌است. او میزان دوگانگی‌های زبانی در فهلویات را افزون‌بر موارد پیش‌گفته بسته به آن می‌داند که شاعر چه اندازه زبان مادری خود را در سرودن شعر فهلوی دخالت داده باشد. نویسنده براساس گویه‌مرز (isogloss) های آوایی، صرفی، نحوی و لغوی ویژگی‌های متمایز زبان‌های منطقه فهلوی را می‌کاود.

در فصل ششم با عنوان جمع‌بندی، نویسنده یادآور شده‌است که تا پیش از این یکی دانستن زبان محاوره واحد در سرتاسر پهلوی و متمایز ندانستن دو زبان فهلوی و آذری، موجب گمراهی پژوهشگران در مسیر شناخت زبان‌های محلی عراق عجم و آذربایجان شده‌است و آن زبان مشترک فهلوی که به واسطه معدود اشعار برجای مانده از سده‌های چهارم تا نهم هجری می‌شناسیم از زمان نامعلومی به بعد، شاید از اوایل

اسناد مکتوب، ساختار اجتماعی و اقتصادی ایل بصری و تیره‌های مختلف آن، مناطق قشلاقی و بیلاقی ایل، نحوه جابه‌جایی و کوچ، جایگاه زنان در فرهنگ ایلی، تقسیم کار در خانوارها، و تعلیم و تربیت در عشایر پرداخته‌است. در ادامه، نشانه‌های آوایی واژه‌ها و همخوان‌ها در گویش مورد نظر با معادل فارسی آنها در دو جدول ارائه شده‌است.

واژه‌نامه پیکره اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد. لغات گویشی برحسب الفبای لاتین تنظیم شده و تلفظ و معادل فارسی آنها نیز مقابل هر واژه ثبت شده‌است. در بخش بعدی، یکصد جمله فارسی و ترجمه آنها به گویش ایل بصری با آوانگاری لاتین ارائه شده‌است. گفتنی است که جمله‌ها برگرفته از جزوه راهنمای گردآوری گویش‌های ایرانی چاپ فرهنگستان است. پس از آن خاطره‌ای از این گویش با آوانگاری لاتین و ترجمه فارسی، شماری زبانزد و مثل، نواها و شعرها درج شده‌است. تصاویر زیبایی از زندگی عشایری زینت بخش این اثر و پایان بخش کتاب است.

جمیله حسن زاده

**G. Tsereteli Institute of Oriental Studies-60, Selected Papers 1960-2020, Ilia State University, Tbilisi, Georgia, 2020, pictorial, 590 pages.**

مجموعه مقالات مؤسسه شرق‌شناسی گ. تسریتلی، ۱۹۶۰-۲۰۲۰، دانشگاه ایالتی ایلیا، ۲۰۲۰، تفلیس، گرجستان، مصور، ۵۹۰ صفحه.

مؤسسه شرق‌شناسی گرجستان در سال ۱۹۶۰ به ابتکار عرب‌شناس و سامی‌شناس نامدار گرجی، گئورگی تسریتلی تأسیس شد و در سال ۱۹۷۳ به نام او

مزین به بیت‌یاب است که چپش آن براساس آغاز بیت، قافیه و ردیف، و مصرع‌ها و عبارات منثور، که کار خواننده را در خواندن کتاب آسان می‌کند.

نمایه کتاب نیز با موضوع کسان، جای‌ها، کتب و رسالات، اصطلاحات، و مردمان و خاندان‌ها دسته‌بندی شده‌است.

#### عفت امانی

کاظمی، فریدون، با همکاری عفت امانی، گنجینه گویش‌های ایرانی: گویش ایل بصری، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۴۰۱، ۳۳۳ صفحه، مصور.

ایل بصری از ایلات قدیمی ایران به‌شمار می‌رود و خاستگاه آن استان فارس بوده‌است. وجه تسمیه آن به‌سبب نام باصر، جدّ اعلای آنان است که در حدود هفتصد سال پیش در استان فارس می‌زیسته‌است. اهالی این ایل، هرچند شمارشان مشخص نیست، به‌تدریج از اصفهان به استان‌های دیگر مهاجرت کرده‌اند و هم‌اکنون در استان‌های تهران، اصفهان، کرمانشاه، خراسان، سمنان، چهارمحال بختیاری زندگی می‌کنند. زبان محاوره‌ای این ایل، فارسی و نزدیک به لهجه شیرازی است. واژه‌های منسوخ بسیاری که در اشعار رودکی، فرخی سیستانی، فردوسی، مولوی و ... به‌کار رفته‌است، هنوز در ایل بصری رواج دارند.

مؤلف این اثر، که خود از گویشوران این گویش است، پس از مقدمه‌ای کوتاه به ذکر مطالبی درباره ایل بصری از جمله خاستگاه آن براساس تاریخ شفاهی و

دخیل می‌توان مُزد، گُمان، نوروز و سُست را نام برد. برخی واژه‌ها نیز به‌صورت غیرمستقیم مثلاً از ارمنی به گرجی راه یافته‌است، مانند اسم خاص Bagraṭ > فارسی باستان: Bagadāta. مؤلف در این مقاله مهم‌ترین واژه‌های ایرانی دخیل در زبان گرجی را با طبقه‌بندی موضوعی و یادداشت‌های ریشه‌شناختی فهرست کرده‌است.

- «درباره ارزش متن‌شناختی شواهد مربوط به جغرافیای تاریخی ایران»، به قلم جمشید گیوناشویلی.  
 - «روایت‌های گرجی از داستان‌های عامیانه فارسی»، نوشته الکساندر گواخاریا.

- «بازتاب عنوانی ایرانی در <کارتلیس تسخُوربا>»، از کارلو کوتسیا، ناتلا واجنادزه. این مقاله به بررسی واژگانی مقام دینی موبدان موبد (-mowbedān) و تاریخچه ورود بخش نخست آن به موبد (-mowbed) و تاریخچه ورود بخش نخست آن به زبان گرجی و از جمله مهم‌ترین منبع تاریخی گرجستان (کارتلیس تسخُوربا) به‌صورت Mobidani پرداخته‌است.

- «روایتی از ویس و رامین از نامی اصفهانی»، نوشته ماگالی تودوا.

- «شیخ صنعان و تغلیس»، نوشته مارینا آلکسیدزه.  
 - «ویژگی مشترک رده‌شناختی کارتولی آغازین و هندواروپایی آغازین»، از روسودان آساتیانی.

- «برخی ویژگی‌های عربی آسیای مرکزی از منظر تاریخ زبان عربی»، نوشته گورام چیکووانی.

- «شاخص‌های گرجی در هویت گرجیان ایران»، از تامار دیمتراشویلی.

- «بررسی رده‌شناختی معین/نامعین بودن در زبانهای

نام‌گذاری شد. تا سال ۲۰۰۵ این مؤسسه وابسته به فرهنگستان علوم بود و در سال ۲۰۱۰ به دانشگاه دولتی ایلیا الحاق شد. برنامه‌های اصلی این مؤسسه، پژوهش در حوزه مسائل زبان‌شناسی شرقی، تاریخ مشرق‌زمین، ادبیات و فرهنگ، روابط فرهنگی گرجستان با کشورهای شرقی، مطالعه فرایندهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی معاصر، تحقیق پیرامون مسائل جغرافیای سیاسی کشورهای قفقاز و خاورمیانه در زمینه فرایندهای منطقه‌ای و جهانی است. ساختار سازمانی این مؤسسه عبارت است از: سرپرستی، بخش‌های زبان‌های شرق باستان، مطالعات سامی، زبان‌های هندوایرانی، فقه‌اللغه ایرانی، مطالعات ترکی، مطالعات روم شرقی (بیزانس)، تاریخ معاصر خاورمیانه، ژاپن‌شناسی، مطالعات ایزدیان، کتابخانه علمی و تخصصی و نشریات ادواری.

کتاب حاضر مشتمل است بر ۷۱ مقاله گزیده از اعضای مؤسسه شرق‌شناسی گنورگی تسرتلی به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسه و ایتالیایی که در کشورهای مختلف از سال ۱۹۶۰ تا ۲۰۲۰ منتشر شده‌است. در ادامه به چند مقاله از این مجموعه اشاره می‌شود:

- «شناسایی زبان‌های سامی»، از گنورگی تسرتلی.  
 - «نویافته‌هایی از زبان کهن هندواروپایی و خاستگاه اولیه آن»، از توماس و. گامکرلیدزه.

- «گرجستان و رویارویی آن با زبان‌های ایرانی»، نوشته تّا چخنیدزه. در طول تاریخ واژه‌های بسیاری از زبان‌های ایرانی از جمله آسی، پارتی و به‌ویژه فارسی میانه و فارسی نو، به زبان گرجی راه یافته‌است، که اسم دارای بیشترین شمار در میان آنهاست. از میان واژه‌های

- ایرانی»، نوشته کیتوان گادلییا. این مقاله به بررسی صرفی، نحوی و معنایی نشانه‌های معرفه و نکره در زبان‌های ایرانی میانه و زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو پرداخته و به شباهت‌های رده‌شناختی آنها در شاخه شرقی و غربی این زبان‌ها اشاره کرده‌است.
- «روابط ایران و گرجستان در زمان پادشاهی رستم <۱۶۳۳-۱۶۵۸م>»، نوشته نانا گلاشویلی.
- «واژه پهلوی bādag (چکیده‌ای تاریخی - ریشه‌شناختی)»، از هلن گیوناشویلی. مؤلف در این مقاله به نظر ایران‌شناسان و زبان‌شناسان درباره واژه پهلوی bādag (شراب) اشاره کرده و به بررسی ریشه‌شناختی آن پرداخته‌است. این واژه به صورت badag-i به زبان گرجی راه یافته‌است.
- «رده‌شناسی و روش تحقیق اشعار ترکی در سده‌های میانه»، از الیزبار جاویدزه.
- «اشتقاق غیر پسوندی در ساخت‌های تأکیدی زبان ترکی»، نوشته ماریکا جیکیا.
- «ترجمه گرجی ویس و رامین: نمونه‌ای کهن از علم تعبیر و تفسیر»، از اینگا کالادزه.
- «سیاست نادرشاه در قفقاز با استناد بر مهم‌ترین منابع گرجی»، از تامار لیکویشویلی.
- «گورهای گرجی‌های مسیحی در ایران»، به قلم نیکولوز ناخوتشیشویلی، گئورگی سانیکیدزه. نویسندگان این مقاله اطلاعات ارزشمندی را که حاصل تحقیقات درازمدت ایشان برای یافتن گورهای گرجیان مسیحی در ایران است، به‌صورت مصور ارائه کرده‌اند. تاکنون در منطقه دولاب واقع در جنوب شرقی تهران، اصفهان و رشت شمار قابل توجهی از این گورها شناسایی شده‌است. شایان ذکر است که سازمان میراث فرهنگی و گردشگری ایران تاکنون اقدامات مفیدی را در جهت بازسازی و مرمت ۴۰ گور شناسایی شده در منطقه دولاب در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ م به عمل آورده‌است.
- «میراث ادبی فنّ سخنوری در دوره هخامنشیان، ساسانیان، و شاهنامه»، به قلم مایا ساخوکیا.
- «مروری تاریخی بر مناسبات گرجستان و ایران در قرن ۱۹م»، از گئورگی سانیکیدزه.
- «مروری اجمالی بر مجموعه تمثیل‌های زبان فارسی»، نوشته تئا شورگایا.
- «نقش دو نویسنده ایرانی، مجدالسلطان و یحیی دولت‌آبادی در تفسیر»، از نوگزار تر-آگانوف.

جمیله حسن زاده

## مدرسه تابستانی زبان و زبان‌شناسی در دانشگاه لایدن (۱۰ - ۱۲ جولای ۲۰۲۳)

این مدرسه تابستانی به مدت دوازده روز با تدریس دورکین - مایسترانست، ولیزار زادوفسکی و سیما ذوالفقاری در حوزه زبان‌های فارسی میانه مانوی، زبان و ادبیات اوستایی و زبان فارسی نو در دانشگاه لایدن برگزار شد. در دوره متون مانوی، به تحلیل محتوایی آثار مانوی از جمله شاپورگان، بخش‌های آغازین انجیل مانوی، بخشی از کتاب غولان پرداخته شد و همچنین به ویژگی‌های این زبان اشاره شد. زادوفسکی نیز، با در نظر گرفتن ویژگی‌های زبانی و اساطیری هندواروپایی و هندوایرانی، به بررسی متون اوستایی متأخر پرداخت. در بخش فارسی نو، علاقه‌مندان با ویژگی‌های دستوری، خواندن و نوشتن فارسی آشنا شدند، همچنین برخی از متون کهن فارسی قرائت شد.

## دهمین همایش مطالعات ایرانی اروپا

همایش مطالعات ایرانی در اروپا هر چهار سال یک‌بار با مدیریت انجمن ایران‌شناسی اروپا برگزار می‌شود. دهمین دوره این همایش با میزبانی دانشگاه لایدن از ۲۱-۲۵ آگوست ۲۰۲۳ در هلند برگزار شد. محورهای همایش شامل ادبیات فارسی، فلسفه ایرانی، تاریخ، مطالعات مذهبی، مطالعات فرهنگی، هنر، معماری، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی بود. در هر دوره جایزه‌ای به بهترین رساله دکتری در زمینه مطالعات ایرانی در دانشگاه‌های اروپایی اختصاص می‌یابد. جایزه این دوره به فلرینکو دراگونی برای دفاع از رساله «ردپای تخاری از اروپا تا چین: بازسازی زبان‌شناسانه» به راهنمایی پروفیسور پیرو تعلق گرفت.

عناوین برخی سخنرانی‌ها بدین شرح است: «اسناد مکتوب از دری زردشتی، سفری در زمان»<sup>۱</sup>؛ «فارس در اوایل

---

1. "Written Records of Zoroastrian Dari: A Journey through Time"

عصر هخامنشی، تلاقی فرهنگ‌ها»<sup>۱</sup>؛ «قیاس و وحی در دینکرد سوم»<sup>۲</sup>؛ «بازبینی نشان‌های مهرهای خصوصی ساسانی»<sup>۳</sup>؛ «ترجمه‌هایی از فارسی میانه به سریانی و از سریانی به فارسی میانه»<sup>۴</sup>؛ «شرح‌ها و تفسیرهای اوستایی دربارهٔ متون اوستایی»<sup>۵</sup>؛ «دگرگونی تماس و همگرایی منطقه‌ای در کردی خانیقین»<sup>۶</sup>؛ «بلوچی، تحول ادبی، جایگاه و پویایی»<sup>۷</sup>؛ «مصوّت پایانی بلخی و مسئلهٔ صرف اسم در بلخی کوشانی»<sup>۸</sup>؛ «تنوع نحوی در متن پهلوی بندهشن»<sup>۹</sup>.

### نهمین دورهٔ سخنرانی‌های راتانبای کاتراک

پروفسور آلبرتو کانترا، رئیس انجمن ایران‌شناسی اروپا، حدود ۱۰۰ سال پس از افتتاح سلسله سخنرانی‌های راتانبای کاتراک در زمینهٔ دین زردشتی در دانشگاه آکسفورد، نهمین دورهٔ این سخنرانی‌ها را با عنوان «با کدامین یسنا ستایش کنم تو را؟»، در روزهای ۱۹ و ۲۶ اکتبر و دوم نوامبر ۲۰۲۳ برگزار کرد.

هدف از این سخنرانی‌ها گسترش مطالعهٔ دین زردشتی و توسعهٔ این مطالعات در موضوعات مختلف از جمله مباحث تاریخی، زبانی و مذهبی بوده‌است. ایران‌شناسان برجسته‌ای مانند لوئیس گری (دانشگاه کلمبیا)، هارولد بیلی (دانشگاه کمبریج)، والتر هنینگ (دانشگاه برکلی)، ایلیا گرشویچ (دانشگاه کمبریج)، مری بويس (مدرسهٔ مطالعات مشرق زمین و آفریقا)، جان هینلز (دانشگاه منچستر) و فیلیپ ژینیو (مدرسهٔ علمی پژوهش‌های پاریس) سخنرانان این نشست‌ها بوده‌اند.

در نهمین دوره، سه سخنرانی ایراد شد: «خشنودی ایزد و دعای خیر زتوها: در باب دعاهای بلند زردشتیان»<sup>۱۰</sup>؛ «آیین و وحی: مجموعه دعاهای مبتنی بر ویسپرد»<sup>۱۱</sup>، «از دَئِنَا تا دینکرد»<sup>۱۲</sup>.

مریم رضایی

1. "Early Achaemenid Fars, a crossroad of cultures"
2. "Syllogism and Revelation in Dēnkard 3"
3. "Revisiting Sassnian monogram seals"
4. "Translations from Middle Persian into Syriac and from Syriac into Middle Persian"
5. "Avestan Glosses and Commentaries on Avestan Texts"
6. "Contact change and areal convergence in the Kurdish of Khanaqin"
7. "Balochi, Literary Development, Status and Vitality"
8. "Bactrian final vocalism and the problem of Kushan Bactrian nominal morphology"
9. "Syntactic variation in the Middle Persian Bundahišn"
10. "The Satisfaction of the yazata' and 'The Blessing of the ratus': On the Zoroastrian Long Liturgies".
11. "Ritual and Revelation: The Complex Liturgies Based on the Visperad"
12. "From the daēnā to the Dēnkard".

## یادداشتی درباره مقاله «گل یا آهو؟»

چنگیز مولایی\* (استاد دانشگاه تبریز)

در نشریه وزین ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (نامه فرهنگستان)، شماره ۱۳، اسفند ۱۴۰۰ ص ۳-۹ مقاله‌ای از راقم این سطور با عنوان «گل یا آهو؟» منتشر شد که در طی آن کوششی به عمل آمد تا در قطعه‌ای از کتاب نهم دینکرد (Madan: vol 2, p. 816) در ذکر اخبار گمراهی کی کاوس بر اثر فریب دیو خشم و تاختن آن شاه ورجاوند تا لبه تاریکی و جدا شدن فرّه کیان از او، در عبارت kirb bud 𐭪𐭩𐭮𐭥𐭥𐭥 kayān xwarrah، املاي 𐭪𐭩𐭮𐭥𐭥𐭥 (هزوارشی برای واژه پهلوی gil) به صورت 𐭪𐭩𐭮𐭥𐭥𐭥 (هزوارشی برای واژه پهلوی āhūg) تصحیح شود. چند صباحی پس از انتشار مقاله، مقاله‌ای از خانم آلموت هینتسه (1999) با عنوان «نجات‌بخش و اژدها در رستاخیزشناسی ایرانی و یهودی/ مسیحی» به همت همکار دانشمندم خانم دکتر فرح زاهدی در اختیارم قرار گرفت که بخشی از آن مقاله به موضوع مورد بحث ما تخصیص یافته بود. مقاله هینتسه به دو لحاظ برای من اهمیت داشت، یکی به سبب اشاره به پیشنهاداتی بود که زنده‌یاد استاد بیللی (1943) در کتاب ارزشمند خود با عنوان مسائل زردشتی در کتب قرن نهم میلادی برای قرائت املاي 𐭪𐭩𐭮𐭥𐭥𐭥 ارائه کرده بود و من متأسفانه پیش از تألیف مقاله آن را ندیده بودم و دیگری از باب توجیهی که خود خانم هینتسه برای احتمال صحت قرائت قدیم املاي مذکور به صورت gil عرضه کرده است.

استاد بیلی در اثر فوق‌الذکر، به هنگام بحث درباره اشکالی که قره ایزدی در متون پهلوی در قالب آنها تظاهر می‌یابد، بخشی از عبارت مورد بحث دینکرد نهم را نقل و در قالب عبارتی موجز درباره املاهای مذکور اظهار کرده است: «واژه ۳۴۵ در اینجا روشن نیست. در فرهنگ پهلویک (Junker, p. 119) لفظ آرامی TYNNA نماینده واژه فارسی میانه gil «گیل» است. وست (vol 37, p. 221) نیز واژه را در این عبارت، چنین ترجمه کرده است، اما این ترجمه چندان مفهوم نیست. می‌توان قرائتی به صورت ۳۴۵ آرامی TBYA فرض کرد که نماینده واژه فارسی میانه āhūk «آهو» است (در روایت پهلوی، ص ۱۹۰، سطر ۱ واژه اخیر به صورت ۱۹۳۵ املاء شده است). اما چندان راهگشا نیست (نک: Bailey, p. 30).

بدین ترتیب، پیشنهاد تصحیح واژه پهلوی ۳۴۵ به صورت ۳۴۵ و تعبیر آن به āhūg در عبارت مورد بحث دینکرد را پیش از نگارنده، زنده‌یاد استاد بیلی به عنوان یک فرض مطرح کرده بود و متأسفانه من از آن اطلاعی نداشتم، و از آنجا که هم فضل تقدّم و هم تقدّم فضل استاد بیلی را است، تهیّه این یادداشت و اشاره به رأی ایشان در اینجا ضرورت تام داشت. شادروان استاد تفضلی هم به هنگام تصحیح و توضیح دینکرد نهم که تقریباً بیست سال پس از چاپ نخست کتاب بیلی فراهم آمده، متعرض نظر بیلی نشده و ظاهراً آن را ندیده بوده است.

چنانکه پیش‌تر اشاره شد و بخش پایانی قول بیلی صراحتاً نشان می‌دهد آن زنده‌یاد کاملاً مطمئن از صحت و درستی این قرائت نبود؛ ۲۸ سال بعد در مقدمه مفصلی که برای چاپ جدید کتاب خود فراهم کرد، طی یادداشتی بر صفحه ۲۹ چاپ نخست، ظاهراً فرض پیشین خود را کنار نهاد و این بار، باز با تردید احتمال داد که واژه مورد بحث را می‌توان با افزودن یک حرف TNYNA خواند که لغتی آرامی برای «هیولا/ اژدهای دریایی» است. در روایت پهلوی به انضمام دادستان دینی (ص ۲۲، سطر ۱۰)،<sup>۱</sup> TNNA همراه با baškuč «شیر دال» به کار رفته و این نشان می‌دهد که لفظ آرامی TNYNA می‌توانست در معنی «هیولا/ اژدهای بالدار» نیز بوده باشد (ibid, p. xxxiii).

متأسفانه احتمال اخیر بیلی برخلاف فرض پیشین او، صائب نیست و چنان که هیئتسه هم یادآوری کرده است تجلی قره در قالب هیولا یا اژدها در تفکرات ایرانیان قابل توجیه نیست. خود خانم هیئتسه از میان این قرائت‌ها، قرائت سنتی و معمول TYNNA هزوارشی برای فارسی میانه gil «گیل» را مقبول دانسته

۱. خانم دکتر میرفخرایی املاهای ۳۱۱۳ را در اینجا gāw = TWRA خوانده است (نک: میرفخرایی، ص ۴۲، ۲۳۰).

و یادآور شده‌است که تجلی فرّه در قالب گِل در دینکرد نهم، ممکن است بدین معنی باشد که «بدان هنگام که کاوس از قدرت خود سوء استفاده کرد و آکنده از غرور شد، فرّه، درخشش و شکوه و جلال خود را از دست داد» (Hintze, p. 85). کاملاً روشن است که این توجیه هینتسه صرفاً یک توجیه صوری است و هیچ مشکلی را حل نمی‌کند؛ اینکه فرّه ایزدی با گناه یا غرور کاوس درخشش خود را از دست بدهد، نکته در خور تأملی است، اما اینکه از دست دادن درخشش، موجب تظاهر فرّه در قالب «گِل» یا به تعبیر دیگر، سبب تغییر ماهیت آن شود، بر هیچ منطقی استوار نیست و این تصور براساس آنچه که ما در مقاله «گِل یا آهو؟» متذکر شدیم و گفتیم که در تفکرات ایرانیان ماهیت فرّه «نور و روشنائی» است، کاملاً منتفی است. مطابق شواهد موجود، فرّه به سبب گناه یا غرور پادشاهان تغییر ماهیت نمی‌دهد، بلکه چنان که مثلاً در زامیاد یشت (بندهای ۳۴-۳۸) درباره گسستن فرّه از جم آمده‌است به شکل پرندۀ ای تیز پرواز از شاه گناهکار جدا می‌شود.

## منابع

- میرفخرایی، مهشید، روایت پهلوی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۰.
- Bailey, H. W., *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, clarendonm, Oxford 1943, rep. 1971.
- Hintze, A., "The Saviour and the Dragon in Iranian and Jewish/ Christian Eschatology", *Irano-Judaica* IV, ed. by S. Shaked and A. Netzer, Jerusalem 1999, p. 72-89.
- Junker, Heinrich F. J., *Das Frahang I Pahlavik in Zeich engemasser Anordnung*, Harrassowitz, Leipzig 1955.
- Madan, D. M., *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, the Society for the Promotion of Researches in to the Zoroastrain Religion. Bombay 1911.
- West, W. E., Pahlavi Texts, Part IV (Comtents of Nasks), *Sacred books of the East*, Vol. 37, Motilal Banarsidass Oxford, rep. Delhi 1969.